

خاستگاه و ریشه های زبان چندکانونی و سنتزی (آمیزه یی) پارسی دری

بخش دوم دوره تاریخی مکتوب (باستانی)

نویسنده: عزیز آریانفر

ناشر: تارنمای خراسان زمین

www.khorasanzameen.net

۲۱ سرطان (تیر) ۱۳۹۴

در پاسخ به این پرسش که چرا و چگونه و زیر تاثیر کدام عوامل تاریخی زبان پارسی دری توانست به یکی از بالنده ترین و مهم ترین زبان های جهان مبدل شود، باید گفت که تحول و تکامل این زبان در روند بسیار پیچیده تاریخی رخ داده است که ناشی از عوامل گوناگون و متعدد سیاسی، فرهنگی - تمدنی، اجتماعی، اقتصادی و مذهبی و... می باشد.

... و اما مهم ترین نکته این است که پشته ایران به دلیل موقعیت میانی گیتایی خود به عنوان چهار راه تلاقی تمدن ها و فرهنگ های گوناگون به بایگانی یی مبدل شده بود که می توانست دستاوردهای همه کشورهای پیرامون خود را در خود جا دهد و گرد بیارود.

رودهایی چون آمو، سیر، ولگا، دجله و فرات یا سند را پیش چشمان تان بیاورید. ناگفته پیداست که این رودها پیش از آن که به رودهای بزرگ مبدل شوند، از کوهسارانی سرچشمه می گیرند و پس از پیوستن چندین رود کوچک مست و خروشان و تند به بدنه و بستر اصلی؛ تشکل می یابد. زبان پارسی دری هم به سان همین رودبارهای بزرگ است که در ریختیابی و تحول و تکامل تاریخی آن در دوره های گوناگون در درازای زمانه ها شاخه ها (زبان ها)ی بسیاری نقش داشته اند.

در کتابواره دست داشته، می‌کوشیم به گونه فشرده با بزرگترین و مهم‌ترین زبان‌هایی که در ریختیابی زبان پارسی دری نقش سازنده و برازنده داشته‌اند، پردازیم.

به گونه‌ی می‌دانیم، زبان پارسی دری - امروز زبان مشترک همه توده‌های باشنده پشته ایران است. این زبان دستاورد تاریخی همه باشندگان این سرزمین بزرگ است که در بالندگی و شگوفایی آن همه ساکنان ایران بزرگ از سند تا دجله و از پامیر و ارال تا خلیج پارس و دامنه‌های قفقاز و دیار کردستان در درازای تحول و تکامل تاریخی آن نقش داشته‌اند و کوشا بوده‌اند.

به هر رو، در بخش نخست، سیر تکامل و تحول زبان‌هایی را به بررسی گرفتیم که می‌توان آن‌ها را همچون نیاکان زبان پارسی دری کنونی ارزیابی کرد. مانند زبان‌های هوموسایی‌ها (انسان‌های خردورز باشنده شمال خلیج پارس و میانرودان دجله و فرات و هوم‌لند دامنه‌های جنوبی قفقاز)، زبان بوریالی‌ها (پروتوار و پاییدی‌های باشنده جنوب سایبریا و شمال مغولستان در گستره میان‌التای - سایان تا پیرامون دریاچه بایکال)، زبان پروتو اوستایی‌ها (دارندگان زبان‌های پیشاوستایی یا باشندگان گستره ائیریانای ویجای نخستین در گستره میان‌رودهای ولگا تا دانیوب و زبان پراوستایی‌ها (زبان نیاوستایی یعنی زبان باشندگان گستره سرزمین هوانیرات (خونیرت) یا گستره فرهنگ اندرونوو، ورز رود و دامنه‌های پامیر - پیش از ورود آریایی‌ها به گستره پشته ایران) و زبان «اوستایی» یا زبان پیشدادیان و کیانیان.¹¹

¹¹ ما در بخش نخست به گونه فشرده در باره پیشدادیان و کیانیان سخن گفتیم. در این جا تنها می‌خواهم اشاره‌ی به دودمان اسپه‌هم داشته باشم. چنین پنداشته می‌شود که یکی از گروه‌های کیانی دودمان اسپه بودند. (برگرفته از مقاله آقای علی نیکویی با اندکی فشرده‌سازی و ویرایش): «شاهان این دودمان که در آخر نامشان اسپ افزوده می‌شد، گروه دوم از دودمان کیانی بودند. اسب در زندگی ایرانیان باستان بی‌شک نقش بزرگی بازی می‌کرد و سوارکاری از افتخارات ایشان به شمار می‌آمد. از این رو، نام‌های کسان بسیاری را در آن دوران می‌بینیم که به کلمه اسب پایان می‌یابد، مانند: لهراسب، ارجاسب، جاماسب... چون پایتخت ایشان در بلخ بود، از این رو آن شهر را زرسپ یعنی اسب‌طلایی می‌نامیدند.

روشن است در این جا سخن بر سر دوره پیش از تاریخ است. با این هم، دانشمندان توانسته اند دست کم در باره زبان بوریالی (شمالی) پژوهش های غیر مستقیمی انجام دهند و تثبیت

لهراسب: لهراسب که در اوستا به معنی دارنده اسب تندرو است، به روایت فردوسی پس از کیخسرو به تخت شاهی تکیه زد. او را دو پسر به نام های زریر و گشتاسب بود. گشتاسب به روم رفت و کتایون دختر قیصر روم را به زنی گرفت. چون لهراسب او را شایسته شاهی دید، از سلطنت کنار رفت و وی را بر تخت نشاند.

گشتاسب: گشتاسب که نام او در اوستا ویشتاسب آمده، به معنی دارنده اسب سرکش و رمه است. در شاهنامه فردوسی از او شاهی زیاروی و دلیر نام برده شده که پس از رستم همتایی بر او نبود. به روزگار او زردشت آیین مزدیسنی یا خدای پرستی را آورد. گشتاسب دین او را پذیرفت اما ارجاسب تورانی که از پیروان دین اهریمنی و از دشمنان زردشت بود، بر سر این کار به با گشتاسب نبرد کرد.

در این جنگ زریر برادر گشتاسب که شرح پهلوانی های او در داستانی به نام یادگار زیران آمده، کشته شد. سپس ارجاسب به بلخ تاخت و آن شهر را بگرفت و لهراسب را که در آتشکده یی انزوا گزیده بود و نیاش می کرد، بکشت. زردشت نیز در این نبرد کشته شد. گشتاسب در این جنگ شکست خورد اما سرانجام به تدبیر وزیرش جاماسب، پسرش افراسیاب را که بر اثر نافرمانی از پدر در بند کرده بود، آزاد ساخت به فرزندش وعده داد اگر ارجاسب را شکست دهد، تخت پادشاهی را به او خواهد داد. اسفندیار ارجاسب را به سختی شکست داد او را بکشت.

بهمن: نام بهمن در اوستا نیامده و این نخستین بار است که روایات ملی ما از اوستا جدا می گردد و با تاریخ هخامنشی می آمیزد. به روایت فردوسی در جنگ با رستم دو تن از پسران اسفندیار کشته شدند و بهمن ماند. اسفندیار در هنگام مرگ، بهمن را به رستم سپرد تا وی را رسم شاهی بیاموزد. چون گشتاسب نوه خود بهمن را برومند یافت، تخت شاهی را به او سپرد و از پادشاهی کناره رفت. نخستین کار بهمن کشیدن انتقام خود از دودمان رستم بود. وی همه پهلوانان سیستان را بکشت و رستم در این میان فریب برادر ناتنی اش شُغاد در چاهی افتاد و درگذشت. بهمن را پسری به نام ساسان و دختری به نام همای ملقب به چهرزاد بود. چون بهمن همای را شایسته شاهی دید، او را به جانشینی خود برگزید و درگذشت. بهمن را در داستان ها اردشیر درازدست نیز گفته اند.

کنند که این زبان دارای نزدیک به دوصد واژه بوده و در آن افعال و جمله بندی وجود نداشته است و...

خوشبختانه در باره زبانی که به گونه مفروض و مشروط اوستایی خوانده می شود، یعنی زبانی که اوستا با آن نوشته شده بود، به یمن کتاب مقدس آیین زرتشت و نیز ریگویدا، اطلاعات جامعی وجود دارد. همانا همین زبان باید زبان رسمی دولت های پیشدادی و کیانی بوده باشد.

به هر رو، در دوره تاریخی در پشته ایران دولت های بسیاری پی ریخته شدند که روشن است هر یک از سوی اقوام معینی به میان آمدند و زبان های رسمی خود را داشتند. نخستین تمدنی که شاید دیرین ترین تمدن در این گوشه گیتی بوده باشد، و شاید هم نخستین تمدن شناخته شده، تمدن جیرفت است که در جنوب ایران کشف شده است. دردمندانه اطلاعات درستی در دست نیست که باشندگان گستره جیرفت به چه زبانی سخن می گفته اند. در پهلوی آن، در گستره میانرودان دجله و فرات نیز تمدن های بسیار کهن و درخشانی به میان آمده بود مانند تمدن های کلد، آشور، بابل و دولت های بزرگی که در آن شهریاران برجسته فرمان می راندند.

چیزی که برای ما اهمیت دارد، تاثیر زبان های رایج در این کشورها بر زبان های میتانی (هوری)، مادی و پارسی باستان و داد و ستدهای فرهنگی میان باشندگان بین الهنرین و پشته ایران است. سخن بر سر توده های عهد باستان و تاثیر زبان هایی مانند سومری، اکدی، آشوری، آرامی، هیتیایی و... نیز **ایلامی، مانای، قوتی، لولوبی، اورارتویی و...** است.

در این جا نخست به غرب و جنوب پشته ایران و میانرودان همسایه آن می پردازیم و بیشتر تکیه ما بر زبان های ایرانی، به ویژه پارسی باستان است. سپس به زبان های ایرانی میانه، به ویژه پارسی میانه می پردازیم و بر چگونگی پدیدآیی آن چه در غرب و چه در خاور پشته ایران و چه در توران روشنی می افکنیم.

بایسته یادآوری می دانم که بسیاری از مطالبی که در بخش دوم در پیوند با زبان های ایرانی غرب و جنوب پشته ایران آمده است، فشرده یی از نوشته هایی است که از ویکی پدیا بیشتر به زبان پارسی دری و در مواردی از زبان روسی برای خود بایگانی کرده ام. البته، در جاهای لازم تبصره ها و ملاحظاتی را بر آن افزوده ایم. آن چه مربوط به مآخذ می گردد، برای جلوگیری از تکرار و فربه شده بیش از حد کتاب، تنها در موارد لازمی آن ها را آورده ایم. روشن است کسانی که خواسته باشند، می توانند به اصل نوشته ها مراجعه نمایند. سپس در پیوست ها برای مقایسه نوشته های سایر پژوهشگران را هم آورده ایم.

در بخش چهارم در باره زبان های ایرانی خاوری، بیشتر تکیه ما بر ترجمه هایی از آثار دانشمندان روسی است و نیز برداشت های خودم.

به هر رو، تمدن های باستانی آسیای باختری در بر گیرنده تمدن های خرد و بزرگ بسیاری است که بنامترین آن ها تمدن های میانرودان، سومر، اکد، آشور، بابل، حتیان، هیتی ها، لیدیه، ایلام، اورارتو، منائیان و... می باشد. دولت هایی که در عهد باستان در این پهنه ایجاد شده بودند، عبارت بودند از:

– سومر: اوروک اور – اریدو

کیش – لاگاش – نیپور – اکد

بابل – ایسین – اموری – کلدانی

آشور: آسور، نینوا، نوزی، نمرود

زبان های رایج در این عصر شامل زبان های آرامی – هوری، سومری – اکدی و... می گردیدند. توده های باشنده هم طیف گسترده یی از مردمان دارای خاستگاه های گوناگون را در بر می گرفتند مانند هوری ها – میتانی ها، کاسی ها – اورارتوها و...

در دوران باستان در پشته ایران دولت های نیا- ایلامی در ۳۲۰۰-۲۷۰۰ پ. م؛ دولت ایلام در ۲۷۰۰-۵۳۹ پ. م. و منائیان ۸۵۰-۶۱۶ پ. م. تبارز نموده بودند. این که در بافتار تباری باشندگان آن توده های نیاروپاییدی و نیاریایی یی که در 18500 سال تا ده هزار و پنج هزار پیش آمده بودند، تا چند اندازه سهم داشتند، بسیار دشواری است داوری کرد. اما با توجه به اندک شمار بودن آن ها، می توان گفت که میزان مشارکت آنان نمی توانسته است چشمگیر باشد.

به هر رو، در این نوشته تنها به بررسی کوتاه تمدن ها و دولت هایی می پردازیم که از سوی توده های دارای خاستگاه اریایی یا با مشارکت پویای آن ها به میان آورده شدند و به گونه های مستقیم یا غیر مستقیم در ریختیابی و شکوفایی زبان ما تاثیر بر جا گذاشته بودند.

تمدن میتانی:

یکی از نخستین تمدن‌هایی از این دست، تمدن میتانی بود. در ویکی پدیا در باره تمدن میتانی چنین آمده است:^۲ «این تمدن یکی از تمدن‌های باستانی هورانی در باختر ایران و شمال میانرودان و جنوب اناتولی بوده است. میتانی‌ها که مردمانی با زبان هوری، زبانی غیر سامی و هندواروپایی در شمال میانرودان بودند، توسط طبقه‌ی بی‌اشراف با ریشه هندوایرانی متحد گشته و قدرت خود را در جنوب ترکیه و شمال سوریه و عراق امروزی در هزاره دوم پیش از میلاد مسیح گسترش دادند.

خاندان شاهی میتانی پس از کاسی‌ها که بابل را گشوده و در سده‌های دوازدهم تا پانزدهم پیش از میلاد در میانرودان فرمانروایی کردند، روی کار آمدند. آن‌ها از نخستین طلایه‌داران مهاجران آریایی در خاورمیانه به شمار می‌روند که در هزاره دوم پیش از میلاد در مرزهای شمالی رود فرات در سوریه فرمان می‌راندند. شاهزادگان میتانی نام‌هایی مانند دارنده اسب بلند داشتند که آشکارا نژاد و چهره آریایی آن‌ها را معلوم می‌دارد. تمدن میتانی، زیر نفوذ فرهنگ هندو-آریایی بود. در فهرست خدایان میتانی، نام چهار خدا (میترا، ورونا، ایندرا، نستیا) ذکر شده که نام‌های هندو-آریایی دارند و در ریگ ودا هم ذکر شده.

آن‌ها با شاهانی هیتی و دیگر شهریاران زمان خود روابط و پیمان‌ها داشتند. در دژ نیست بغازکوی متعلق به هیتی‌ها و نیز در میان مدارک بازیافته در تل‌الامرنه اشارات فراوان در باره شاهان میتان آمده است. سنگنبشته معروف میتانی که در زمان نگارش آن به سال ۱۳۱۷ پیش از میلاد می‌رسد، مربوط به پیمان‌نامه‌ی بی‌است که میان شاه میتانی و شاه هیتی بسته شده و در آن بغان آریایی چون گواهان نیایش شده‌اند.

ایزدانی که در این سنگنبشته از آنان یاد شده، عبارتند از ایندرا، ورونا، مهر، و ناسیته و... گواه بر آن‌هاست که شاهزادگان و آزادگان میتانی با این که زبان و برخی از رسم‌های بابلی را پذیرفته بودند، همچنان ایزدان آریایی نیاکان خود را نیایش می‌کردند. سنگنبشته میتانی،

^۲. با اندکی فشرده سازی و ویرایش.

بازمانده از سده چهاردهم پیش از میلاد، باستانی‌ترین سند مکتوب زبان های هند و ایرانی است و از لحاظ زبانشناسی تاریخی و نیز از لحاظ تاریخ مهاجرت تیره‌های آریایی به آسیای میانه و ایران و هند اهمیت بیش از اندازه دارد. انبوه قراین گواه بر این است که میتانی‌ها قبیله‌یی از اقوام آریایی بودند که پیش از جدایی هندیان و ایرانیان از آنان جدا شده و به میانرودان آمده و در آن جا دودمان شاهی بنیان افکنده‌اند. دولت میتانی توسط دولت هیتی نابود شد. مردمان میتانی با مشارکت اقوام دیگر پادشاهی اورارتو را بنیان نهادند.^۳

گذشته از این‌ها، در واقع، پس از ایلامیان و مادها است که پشته ایران به مفهوم راستین کلمه رسماً وارد مرحله تاریخ جهانی می‌شود. تاریخ باستان ایران از شاهنشاهی مادها آغاز می‌یابد که دوره‌یی میان ۶۷۸-۵۵۰ پ. م. را در بر می‌گیرد. پس از مادها مدتی سکاها سرازیر می‌شوند و فرمان می‌رانند (سکاها ۶۵۲-۶۲۵ پ. م.). سپس نوبت هخامنشیان می‌رسد که نخستین و بزرگترین دولت جهان باستان به مفهوم راستین کلمه را پی می‌ریزند (هخامنشیان ۵۵۰-۳۳۰ پ. م.). این دولت به دست اسکندر مکدوننی بر می‌افتد و پس از وی سلوکیان، بخشی بزرگی از خاورمیانه فرمان می‌رانند. (از ۳۱۲-۶۳ پ. م.). وانگهی نوبت پارت‌ها یا اشکانیان می‌رسد (۲۴۷ پ. م. - ۲۲۴ پس از میلاد). همزمان با اشکانیان در خاور پشته در اوایل عصر نو، کوشانیان (و در پی آنان کیداریان و یفتلیان) به قدرت می‌رسند و پس از برفتادن اشکانیان نوبت فرمانروایی ساسانیان می‌رسد (۲۲۴-۶۵۱) که سرانجام در میانه‌های سده هفتم به دست اعراب واژگون می‌شوند.

تمدن ایلام (برگرفته از ویکی‌پدیا):

«ایلام یا عیلام نام یک تمدن منطقه‌یی است که بخش بزرگی در جنوب غربی فلات ایران را در پایان هزاره سوم پیش از میلاد در بر می‌گرفت ولی در دوره هخامنشیان به منطقه جغرافیایی سوزیانا یا شوش (Susa) کاهش یافت. ایلامیان کشورشان را «هَلْتَمْتی»

^۳. منابع:

بنویست، امیل، «دین ایرانی»، تهران: انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۵۴

تاریخ ایران پیش از پیدایش پادشاهی ماد

ایگور میخائیلویچ دیاکونوف، «تاریخ ماد»، ترجمه کریم کشاورز، تهران: نشر امیرکبیر.

(Ha(l)tamti/Hatamti) به معنی «سرزمین خدا» می خواندند. اکدیایان بدان «الامتو» (Elamtu) می گفتند و سومریان آن را با اندیشه نگاشت NIM به معنای «بالا و مرتفع» می نوشتند.

در ۲۷۰۰ پیش از میلاد، نخستین شاهنشاهی ایلامی (غیر سامی) در شوش (در جنوب غربی ایران) تشکیل شد. سفالینه‌های نقاشی شده متعلق به حدود ۳۵۰۰ پیش از میلاد در شوش واقع در ایلام بیانگر دوره‌ی پیشرفته از طرح‌های هندسی، ایجاد سبک خاص از انسان و شکل‌هایی از جانوران در آن‌ها می باشد.

در حدود ۲۷۰۰ پیش از میلاد پادشاهی ایلام به پایتختی شوش تشکیل گردید. همچنین در حدود ۲۰۹۴ تا ۲۰۴۷ پیش از میلاد ایلام توسط شولگی پادشاه دوم دودمان سوم اور تسخیر گردید و بعدها در سال ۲۰۰۴ پیش از میلاد دودمان سوم اور توسط ایلام واژگون می‌شود. در سال ۶۳۹ پیش از میلاد آشور بانیپال - شاه آشور، ایلام را شکست داد و شوش را تاراج کرد. پس از این جنگ، ایلام هرگز به عنوان یک قدرت مستقل ظاهر نگردید. ایلامیان از آغاز دوره پیش‌ایلامی تا پایان دوره ایلام نو، حدود ۲۶۶۱ سال در جنوب غربی ایران زندگی و حکومت می‌کردند.

نام دو استان در ایران برگرفته از نام باستانی آنان است. افزون بر استان ایلام، نام خوزستان نیز از واژه *Ūvja* آمده که از روی کتیبه نقش رستم و کتیبه‌های داریوش در تخت جمشید و شوش، به معنای ایلام بوده و بنا به گفته داکتر ایرج افشار در «نگاهی به خوزستان: مجموعه‌ای از اوضاع تاریخی، جغرافیایی، اجتماعی و اقتصادی منطقه» در یونانی *Uxi* تلفظ می‌شده و اگر گفته ژول آپر را بپذیریم، در ایلامی *Xus* یا *Khuz* بوده است. سر هنری راولینسون نیز تلفظ پهلوی *Ūvja* را *Hobui* دانسته که ریشه نام اهواز و خوزستان است. این لفظ از حاجوستان و هبوجستان به دست آمده که در «مجموع التواریخ و القصص» (ابتدای سده ششم هجری) در اشاره به خوزستان آمده است.

نام ایلام، نیای ایلامیان، در (سفر پیدایش ۲۲:۱۰) به عنوان پسر سام آمده است که این اشاره تنها می‌تواند بر بودن سامیان در این منطقه دلالت کند نه بر سامی بودن ایلامیان. بر اساس نوشتار (سفر پیدایش ۱:۱۴) یکی از شاهان شرق که در روزگار ابراهیم به فلسطین حمله کرده بود، کدُر لأعمر نام داشته است که نامی ایلامی بوده است.

ایلامیان را قومی دانسته‌اند که یهوه آنان را برای گوشمالی بابل (اشعیا ۲:۲۱) و اورشلیم (اشعیا ۶:۲۲) به کار گرفت، (ارمیا ۲۵:۲۵؛ ۳۴:۴۹؛ حزقیال ۲۴:۳۲) دانیال (دانیال ۲:۸) خویشان را در رؤیایی در دارالسلطنه شوش نزد نهر اولای دید؛ او صدای مردی را نیز از درون نهر اولای شنید (دانیال ۱۶:۸). شوش محل رخ دادن داستان استر در دوران خشایارشا

یا اخشورش بود. در کتاب استر بارها به بیره (دارالسلطنه) شوش اشاره شده است. (۲:۱؛ ۳:۲؛ ۱۵:۳؛ ۱۴:۸؛ ۶:۹؛ ۱۱:۹)

در (عزرا ۴:۹) به مردانی از شوش اشاره شده است که آشور بانیپال آنان را به سامره تبعید کرده بود. نحمیا هنگامی که در شوش بود (نحمیا ۱:۱) از وضعیت ویرانی حصارهای اورشلیم باخبر شد. هرچند که در کتاب عهد جدید سخنی از شوش در میان نیست؛ زائرانی در روز پنطیکاست - عید پنجاهه که امروزه هم یهودیان پس از عید فصح و هم مسیحیان به مناسبت حلول روح القدس بر حواریون آن را جشن می‌گیرند - از ایلام به اورشلیم رفته بودند. (اعمال رسولان ۹:۲)

آگاهی ما از تاریخ ایلام بیشتر حاصل بازسازی قطعات ناقص از منابع میانرودان (سومری، اکدی، آشوری و بابلی) است. تاریخ ایلام روی هم رفته به سه دوره با گستره بیش از دو هزار سال تقسیم می‌شود:

نیا-ایلامی: حدود ۳۲۰۰ پ. م تا ۲۷۰۰ پ. م (خط نیا-ایلامی در شوش)

ایلام باستان: حدود ۲۷۰۰ پ. م تا ۱۶۰۰ پ. م (نخستین اسناد تا دودمان اپرتی)

ایلامی میانه: حدود ۱۵۰۰ پ. م تا ۱۱۰۰ پ. م. (دودمان آنزان تا حمله بابلی‌ها به شوش)

ایلام نو: حدود ۱۱۰۰ پ. م تا ۵۳۹ پ. م (۵۳۹ پیش از میلاد آغاز دوره هخامنشی)

پژوهشگران جدید تا مدت‌ها ایلام را با سوزیانا یکی می‌پنداشتند، که سوزیانا مترادف با دشت و کوهپایه‌های زاگرس سفلی در استان خوزستان امروزی است. همان مرکز باستانی پادشاهی انشان بوده است و دوم اثبات گردید که شوش و ایلام دو مفهوم متمایز بوده‌اند. به‌سخن دیگر، شوش مترادف ایلام نیست.

در واقع، در طی تاریخ چند هزار ساله ایلام، مرزهای این سرزمین نه تنها از دوره بی به دوره دیگر، بل که با توجه به دیدگاه کسی که آن را توصیف می‌کرد، متغیر بود. برای مثال، بر اساس منابع میانرودان می‌توان نقشه نسبتاً دقیق از ایلام در اواخر هزاره سوم پیش از میلاد ترسیم کرد. ترسیم این نقشه را به‌ویژه مدیون «جغرافیای سارگن اکدی» هستیم، اثری که در

دوره آشوری جدید تدوین شد و دامنه فتوحات سارگن بزرگ در حدود ۲۳۰۰ پیش از میلاد را نشان می‌دهد. به نظر می‌رسد که طبق تصور میانرودانی‌ها در اواخر هزاره سوم پیش از میلاد، کشور ایلام سراسر فلات ایران را در بر می‌گرفت، و از میانرودان تا دشت کویر و دشت لوت و از دریای کسپین تا خلیج پارس گسترده بود.

اما نفوذ فرهنگ ایلامی در آن دوره بسیار گسترده‌تر از این مرزهای سیاسی بود و به آسیای مرکزی، افغانستان، پاکستان و سواحل جنوبی خلیج پارس می‌رسید. باید تاکید کرد که در طی سده‌های پایانی هزاره سوم، سوزیانا گاهی از نظر سیاسی به امپراتوری‌های میانرودان وابسته بود که مرکز این امپراتوری‌ها ابتدا آگد و سپس اور بود. سوزیانا تنها برای مدت کوتاهی عضو کنفدراسیون ایلامی بود. کنفدراسیون ایلامی از چندین پادشاهی تشکیل می‌شد: پادشاهی اوان (شاید در ناحیه زاگرس)، سیماشکی یا به تلفظ آشوری، شیمشکی (شاید از کرمان تا دریای کسپین) و انشان (استان امروزی پارس که به طور طبیعی از ناحیه بوشهر به خلیج پارس دسترسی دارد). باید افزود که کل این تعریف از دیدگاه میانرودانی‌هاست. برای مردم فلات ایران، یعنی اوانی‌ها و شیمشکی‌ها، ایلام به معنی سرزمین انشان بود.

هنگامی که ایلامی‌ها با مردم سوزیانا متحد شدند و در سال ۲۰۰۴ پیش از میلاد به امپراتوری سوم اور پایان دادند، سوزیانا را به ایلام ضمیمه کردند. سپس نهمین شاه سیماشکی در سوزیانا، دودمان اپرتی یا سوکل مخ‌ها را تشکیل داد. بنا بر این، این دودمان ریشه در فلات ایران داشت.

مشخص کردن مرزهای شرقی پادشاهی اپرتی دشوار است، اما با کم شدن قدرت ایشان در سده ۱۸ پیش از میلاد، شاید نفوذ ایشان در شرق هم کاهش یافت. در باره «پادشاهان انشان و شوش» که در دوران ایلامی میانه (۱۵۰۰ تا ۱۱۰۰ پیش از میلاد) حکومت می‌کردند. بنا به مدارک دست داشته، می‌دانیم که حداقل بر استان‌های امروزی خوزستان، پارس و بوشهر اعمال سلطه داشتند.

در هزاره یکم پیش از میلاد، گسترش اقوامی که به زبان ها و لهجه‌های هندوایرانی سخن می‌گفتند، به داخل فلات ایران، باعث شد که ایلامی ها قلمروهای امپراتوری خود را یکی پس از دیگری از دست بدهند و در سوزیانا پناه بگیرند. از این پس بود که مرزهای ایلام به سوزیانا محدود گردید. در سالنامه‌های آشور بانیپال، کتیبه‌های هخامنشی و کتاب مقدس و کتب جعلی آن به همین سرزمین کوچک اشاره شده‌است.

به رغم پیشرفت‌های تازه، شناخت ما از تاریخ ایلام همچنان بسیار ناقص است. به دلیل اندک بودن منابع بومی، بازسازی تاریخ ایلام بیشتر باید بر مبنای متون میانرودان صورت بگیرد. تاکنون بزرگترین بخش متون ایلامی در حفاری‌های شوش به دست آمده، شهری که از آوان پیدایش در حدود ۴۰۰۰ سال پیش از میلاد، گاه زیر سلطه قدرت ایلام و گاه زیر سلطه میانرودان بوده‌است.

در حفاری‌های قدیمی‌ترین سطوح محوطه شوش، سفال‌های بسیاری به دست آمده که مشابه آن‌ها در میانرودان یافت نمی‌شود. در حالی که در دوره بعدی (سطوح ۲۲ تا ۱۷ در کاوش‌هایی که «لو برون» انجام داده) مواد باستان‌شناسی به دست آمده با مواد میانرودان در دوره اوروک شباهت دارد.

از حدود ۳۲۰۰ پیش از میلاد، می‌توان تأثیر فلات ایران را در شوش مشاهده کرد؛ زیرا نمونه‌های مشابه الواح عددی و سپس الواح ایلامی ابتدایی که در شوش پیدا شده، در تعداد کمتر در سایت‌های فلات ایران تا نقاط دوردستی چون شهر سوخته در سیستان به دست آمده‌است.

خط ایلامی ابتدایی که همه تلاش‌ها برای کشف رمز آن ناکام مانده‌است، تا حدود ۲۷۰۰ پیش از میلاد استفاده می‌شد اما در دوره کمتر شناخته‌شده بعدی، یعنی بین پایان دوره نیا-ایلامی و تأسیس دودمان اوان، ایلام به تدریج از گمنامی در آمد. نخستین بار که نام پادشاهی ایلام را می‌بینیم در کتیبه یی از انمبرگسی - شاه کیش است که در حدود ۲۶۵۰

پیش از میلاد حکومت می‌کرد. اما تنها از آغاز دوره اکدی است که نام ایلام در منابع مکتوب دیده می‌شود.

ایلام باستان:

در دوره ایلامی باستان، سه دودمان به ترتیب حکومت کردند. شاهان دو دودمان نخست، یعنی دودمان های اوان و سیماشکی، در فهرست شاهانی که از شوش دوره بابلی قدیم به دست آمده، یاد شده‌اند. در این سند، در آغاز دوازده نام یاد شده و عبارت «دوازده شاه اوان» به دنبال آن می‌آید. سپس دوازده نام دیگر ذکر شده و عبارت «دوازده شاه سیماشکی» به دنبال آن می‌آید.

برخلاف متون همانند میانرودانی، در این سند ساده نه به سال‌های حکومت شاهان اشاره شده و نه نسب ایشان مشخص گردیده؛ و هیچ نشان‌های از جامع بودن این دو فهرست در دست نیست. اما هر چند این سند تا حدی ساختگی به نظر می‌رسد، برخی از این افراد در آن از طریق منابع دیگر شوش یا میانرودان شناخته شده‌اند. در نتیجه معلوم می‌شود که آن‌ها شخصیت‌های تاریخی بوده و تخیلی نیستند. دودمان سوم، یعنی اپارتی‌ها، با دوره بابلی قدیم در میانرودان همزمان است. این دودمان ایلامی را بیشتر «دودمان سوکل مخ‌ها» می‌نامند زیرا شاهان آن لقب سوکل مخ داشتند.

پادشاهی اوان:

پادشاهی اوان تا حدی با دودمان سارگن اکدی (۲۳۳۴ تا ۲۲۷۹ پیش از میلاد) همزمان بود و گمان می‌رود آخرین پادشاه این دودمان، پوزور اینشوشیناک، در زمان اور نمو (۲۱۱۲ تا ۲۰۹۵ پیش از میلاد) بنیادگذار سومین دودمان پادشاهی اور، سلطنت می‌کرد. در این مرحله اطلاعات در باره ایلام در منابع میانرودان بسیار واضح و روشن می‌شوند، زیرا توجه میانرودانی‌ها به ثروت‌های طبیعی فلات ایران (مانند چوب، سنگ و فلزات) که خود فاقد آن بودند، جذب شده بود. گزارش لشکرکشی‌های ایشان اطلاعات مهمی برای بازسازی تاریخ و جغرافیای ایلام به دست می‌دهد. در باره هفت پادشاه نخستین مندرج در فهرست شاهان شوش هیچ چیز نمی‌دانیم، اما هشتمین و نهمین شاه (به ترتیب معکوس) در گزارش

لشکرکشی‌های سارگن و پسرش ریموش ذکر شده‌اند. هدف اصلی این لشکرکشی‌های اکدی بهره‌برداری اقتصادی از سرزمین ایلام شامل مرخشی (بلوچستان) بود. اما به نظر می‌رسد که این لشکرکشی‌ها در حد تاخت‌وتاز برای کسب غنیمت بود، نه فتح واقعی آن قلمرو پهناور.

منیش توشو، شاه اکدی، به جنگ در جنوب ادامه داد و یک پیروزی در «شخیروم» در ساحل خلیج پارس به دست آورد، سپس برای مطیع کردن اتحادیه پی از سی و دو شهر در کرانه‌های عربی خلیج پارس از دریا گذشت. در دوران حکومت نرام-سین اکدی، یک معاهده میان حاکم تابع نرام-سین که در شوش فرمان می‌راند و شاه اوان، شاید خیتا، منعقد شد. این قدیمی‌ترین متن شناخته‌شده ایلامی است که با نشانه‌های خط میخی نوشته شده اما ترجمه و تفسیر آن سخت است.

آخرین پادشاه فهرست شاهان شوش، پوزور اینشوشینک، ابتدا شوش و سپس انشان را فتح کرد و به نظر می‌رسد که با مطیع کردن پادشاه سیماشکی توانست وحدت کوتاهمدتی در فدراسیون ایلامی به وجود آورد؛ اما جانشینان او نتوانستند که شوش را در قلمرو ایلام نگه‌دارند. پوزور اینشوشینک چندین کتیبه با نام خود در شوش بر جا گذاشته‌است. برخی از آنان به اکدی نوشته شده‌اند و بقیه به خط ایلامی یا ایلامی خطی. ایلامی خطی یک نظام نگارشی است که تنها معدودی از نشانه‌های آن با قطعیت رمزگشایی شده‌اند.

شاید نشانه‌های ایلامی خطی از ایلامی ابتدایی گرفته شده باشند. اما سلطه پادشاهان ایلام بر شوش دیری نپایید، چند سال بعد شولگی، پادشاه اور (۲۰۹۴ تا ۲۰۴۷ پیش از میلاد)، این شهر و نواحی پیرامون آن را دوباره تصرف کرد، و بار دیگر شهر شوش بخش تابع امپراتوری میانرودان شد و تا فروپاشی آن امپراتوری به همین شکل ماند.

پادشاهی سیماشکی:

از دوازده پادشاه سیماشکی که نام آنان در فهرست شاهان شوش آمده، نام نه نفر در منابع دیگر آمده‌است. در بخش نخست این دوره می‌بینیم که میانرودانی‌ها پی‌در پی به فلات

ایران حمله می کنند. به نظر می رسد که هدف اصلی این حمله ها، سیماشکی، میهن پادشاهان ایلامی بود که در ناحیه کرمان امروزی قرار داشت؛ اما حمله ها به ندرت موفق آمیز بود. در میان این لشکرکشی ها دوره هایی از صلح بود که با ازدواج میان خانواده های شاهی همراه بود. برای مثال، شو سین، پادشاه اور، یکی از دخترانش را به ازدواج شاهزاده انشان در آورد، اما پسانتر دست کم دو بار به کرانه جنوب خاوری دریای کسپین حمله کرد.

به نظر می رسد که میانرودانی ها برای به دست آوردن مواد خام مورد نیاز، گاه به روش های صلح آمیز و گاه به زور توسل می جستند. اما قدرت میانرودانی ها رو به افول بود. ایبی سین، آخرین پادشاه دودمان اور (۲۰۲۸ تا ۲۰۰۴ پیش از میلاد)، قادر نبود به عمق قلمرو ایلام نفوذ کند و عامل او، ایر ناننا، دیگر بر بخش عمده شرق امپراتوری سلطه نداشت و تنها بر سرزمین های خط شمال غربی به جنوب شرقی از آریلا به بشیمه در ساحل شمالی خلیج پارس تسلط داشت.

در سال ۲۰۰۴ پیش از میلاد، ایلامی ها با سوزیانا متحد شدند و به رهبری کینداتو، ششمین پادشاه سیماشکی، اور را فتح کردند و ایبی سین را به عنوان زندانی به ایلام بردند.

پادشاهی اپرتی:

به نظر می رسد این دوره طولانی که نزدیک سه سده به درازا انجامید، با وجود تعداد بیشتر و تنوع مدارک موجود، هنوز یکی از مغشوش ترین دوره های تاریخ ایلام است. سه موضوع که بازسازی تاریخ این دوره را کاملاً تحریف کرده و تاریخ نویسان جدید را به اشتباه انداخته است:

نخست، ترتیب جانشینی و شجره نامه حاکمان این دوره است؛ در نتیجه تفسیر نادرست عبارت اکدی «پسر خواهر شیلخخه» (*mār ahāti(-šu) ša Šilhaha*)، محققان گمان می کردند که ترجمه درست *mār ahāti*، همچون میانرودان، خواهرزاده (پسر خواهر) است، و این اصطلاح به راستی به یک پیوند نسبی اشاره می کند. می کند. در نتیجه، در باره تقسیم قدرت میان شاخه های مستقیم و عرضی خانواده شاهی فرضیه ی مطرح شد که ویژه ایلام بود.

اما واقعیت بیخی متفاوت بود: معنی واژگان «پسر خواهر شیلخخه» خواهرزاده نیست، بل که به معنی پسری است که شیلخخه از همبستری با خواهر خودش به دنیا آورده و نشانه رواج ازدواج با محارم در میان خانواده شاهی است. وارث مشروع شاه، از این ازدواج زاده می‌شد. افزون بر این، این عبارت تنها یک عنوان یا لقب بود، چنان که سده‌ها پس از مرگ شیلخخه، اونتاش نپیریشه و خوتلوتوش اینشوشینک، خود را پسر خواهر شیلخخه می‌نامند. این نکته هم یادآوری شود که عبارت اکدی را در ایلامی به *ruhu-šak* ترجمه کرده‌اند: *ruhu* یعنی پسر، هنگامی که به مادر اشاره می‌شود و *šak* یعنی پسر، هنگامی که به پدر اشاره می‌شود. اصلاً مسأله کلمه «خواهر» در میان نیست.

موضوع دوم، که همانند موضوع اول، مانعی برای بازسازی درست تاریخ ایلام بوده، کتیبه‌یی از شیلخک اینشوشینک است که در آن، گروهی از شاهان پیشین خود را نام می‌برد که معبدی متعلق به اینشوشینک را بازسازی کرده بودند. بیشتر تاریخ‌نویسان گمان کرده‌اند که شیلخک اینشوشینک در این کتیبه، شاهان پیشین خود را بر حسب ترتیب زمانی ذکر کرده و می‌توان این فهرست را با وارد کردن نام شاهانی که به آن‌ها اشاره نشده، کامل کرد.

اگرچه نام پادشاهان اولیه، بیشتر در آغاز فهرست آمده و در انتها به پادشاهان جدیدتر اشاره شده، درون هر گروه ترتیب چینش شاهان با منابع دیگر تعارض دارد. ترتیب زمانی به هم خورده، چون چینش شاهان بر مبنای نسب است. گاهی، در ابتدا شاخه مستقیم آورده شده. سپس شاخه‌های عرضی، اما گاه شاخه‌های عرضی، بدون توجه به ترتیب زمانی، بر شاخه مستقیم مقدم شده‌است. ترتیب شاهان دوره سوکل مخ‌ها به این صورت است: «اپرتی (ابارات)، شیلخخه، سیروک توخ، سیوه پلر خو پاک، کوک گیرمش، اته خوشو، تمیخلکی، و کوک نشو».

در این جا ترتیب اپرتی، شیلخخه، سیروک توخ، سیوه پلر خو پاک در شاخه مستقیم درست است (پیوند پدر پسری دارند). اما دو شاه بعدی یعنی کوک گیرمش و اته خوشو، از نظر ترتیب زمانی در جای درست نیستند، زیرا ایشان بین دوره شیلخخه و سیروک توخ حکومت

کردند. بنا بر این، کوک کیرماش از یک شاخه عرضی بود و به همین دلیل در فهرست کتیبه شیلخک اینشوشینک، وی «پسر لانکوکو» نامیده شده است. نام لانکوکو در منابع دیگر نیامده و شاید هرگز به حکومت نرسیده است. احتمال دارد که وی برادر یکی از سوکل مخها بوده است که وقتی درگذشت، وارث مستقیم نداشت یا وارث او برای سلطنت، بسیار جوان بود و به این دلیل، پسر برادر او یعنی پسر لانکوکو به حکومت رسید.

دلایل بیشتر، از کتیبه های برخی از کارمندان رده بالایی به دست می آید که بعد از خدمت در دستگاه ایدادو دوم، دهمین پادشاه سیماشکی، به کوک کیرماش خدمت کردند. بنا بر این، او آن گونه که در گذشته به نادرست پنداشته می شد، نمی توانسته در سده پانزدهم پیش از میلاد حکومت کرده باشد. تمتی خلکی و کوک نشور آخرین شاهان شناخته شده سوکل مخها، شاید از شاخه مستقیم بودند.

سرانجام، موضوع سوم این بود که تاریخ نویسان گمان می کردند، کتیبه یی از اته خوشو نشان می دهد که زمان حکومت اپرتی، شیلخخه و اته خوشو همزمان بوده و نخستین حکومت سه نفره دودمان را تشکیل داده اند. در واقع بر اساس مدارک مختلفی، به ویژه مهرهای استوان های خدمتگزاران این پادشاهان، می توان نشان داد که بین شیلخخه و اته خوشو، شش سوکل مخ اعمال قدرت کرده اند: «پالا ایشن، کوک کیرماش، کوک سنیت، تم سنیت، کوک نخونته و کوک نشور اول». این گروه در سده بیستم پیش از میلاد پادشاهی کردند، اما بسیاری از پژوهشگران، مانند والتر هینتس و هاید ماری کخ، حکومت ایشان را در سده شانزدهم پیش از میلاد می دانند.

با توجه به اصلاح شدن تفاسیر مربوط به این سه مورد، امروزه می توان تاریخ دودمان اپرتی را به طور منسجم، اگرچه ناکامل، نوشت. پادشاهان سیماشکی که جانشین کینداتو شدند، پس از بازگونی امپراتوری اور در شوش مستقر شدند. پادشاهان سیماشکی، ایدادو اول و تن روخورتر دوم (که با مکوبی، دختر بیلالاما پادشاه اشوننا در میانرودان ازدواج کرد) معابدی را در شوش ساخته یا بازسازی کرده اند. اما اپرتی دوم اگرچه در فهرست شاهان شوش

نهمین شاه سیماشکی نامیده شده است، بنیادگذار دودمانی نو بود که تاریخنویسان امروزی آن را دودمان اپرتی‌ها می‌نامند.

شگفتی برانگیز است که نخستین شاهان اپرتی، همزمان با آخرین شاهان سیماشکی (یعنی ایدادو دوم، ایدادو نپیر، و شاید ایدادو تمتی) حکومت می‌کردند. اپرتی، نخستین شاه دودمان‌اش، حداقل در بخشی از عمرش با گروهی از شاهان سوکل مخ، همزمان بود. دومین شاه اپرتی، شیلخه، در دو سند از دوره اته-خوشو ذکر شده است؛ اته خوشو با سومو ابوم (۱۸۹۴ تا ۱۸۸۱) نخستین شاه دودمان اول بابل، همزمان بود.

دو ویژگی در دودمان سوکل مخ‌ها قابل توجه است: یکی طول حکومت ایشان و دوم، تمایل روزافزون خاندان شاهی به فرهنگ سامی. با ملحق کردن سوزیانا به امپراتوری ایلام، سوکل مخ‌ها باعث شدند که شوش همچنان مرکزی مهم بماند. این فرایند در چند حوزه مشهود است. برای مثال، ایلامی‌ها زبان خود را بر مردم شوش تحمیل نکردند؛ بیشتر اسناد این دوره که از حفاری‌های شوش به دست آمده، به زبان اکدی هستند؛ بیشتر آن‌ها اسناد حقوقی یا اقتصادی مربوط به زندگی روزمره بوده و نام سوکل مخ یا سوکل در آن‌ها آمده است.

همچون زبان، مردم شوش مجمع خدایان (پانتئون) شوشی-میانرودانی خود را نیز حفظ کردند که در رأس آن، اینشوشینک، خدای حامی این شهر قرار داشت. خدایان اصیل ایلامی نادر بودند. سرانجام، این توجه به فرهنگ سامی، یا غربی‌شدن، در القاب دیده می‌شود. به سخن دیگر، عناوین شاهی نیز تمایل سوکل مخ‌ها را به فرهنگ سامی نشان می‌دهد. عنوان «شاه انشان و شوش» که لقب اپرتی، بنیادگذار دودمان سوکل مخ‌ها، بود، به زودی کنار گذاشته شد و عناوینی استفاده شد که به کارگزاران میانرودانی منصوب شده در شوش یا ایلام در دوران امپراتوری سوم اور متعلق بود. قدرت عالی در دست سوکل مخ بود. گاهی فرمانروا بخشی از قدرت را به فرزندان خود واگذار می‌کرد، که در این صورت اگر فرماندار ایالت‌های شرقی امپراتوری بودند، لقب «سوکل ایلام و سیماشکی» به ایشان

داده می‌شد و اگر فرماندار سوزیانا می‌شدند، به «سوکل شوش» ملقب می‌شدند؛ گاه به این فرماندار «شاه شوش» لقب می‌دادند.

ایلام میانه:

در دوره ایلام میانه، شاهان ایلامی به سرعت راه خود را از دوره پیش جدا کردند. در واقع ویژگی این دوره، «ایلامی شدن» سوزیانا است (برخلاف «سامی شدن» در دوره پیش). شاهان این دوره، عنوان سوکل مخ یا سوکل را رها کردند و عنوان قدیمی «شاه انشان و شوش» را برگزیدند (در کتیبه‌های اکدی به صورت «شاه شوش وانشان»). زبان اکدی در زمان نخستین خانواده حاکمان ایلامی میانه، یعنی کیدینوها، هنوز استفاده می‌شد، ولی در کتیبه‌های دو دودمان بعدی، ایگه هلکی‌ها و شوتروکی‌ها، به ندرت دیده می‌شود.

درخشانترین دوره حاکمیت ایلامی‌ها از نگاه هنر و معماری، دوره میانی است که در آن آثار معماری ارزشمندی ایجاد گردیده که بیشتر معابد هستند. ایلامی‌ها هم مانند اقوام باستانی دیگر به مذهب و پرستش خدایان متعدد اهمیت می‌داده‌اند و موید این مطلب کشف معابد، گورها و نقوش برجسته در نقاط بودوباش آن‌هاست. یکی از آثار قابل تأمل و مهم آن‌ها زیگورات چغازنبیل است. در این دوره، مجمع خدایان ایلامی بر سوزیانا تحمیل شد و با ساخت مجموعه سیاسی-دینی چغازنبیل، به اوج قدرت خود رسید. زیگورات چغازنبیل کهنترین اثر ایرانی است که دارای ابعاد و ویژگی‌های خیره کننده است و با اهرام مصر برابری می‌کند. این بنای عظیم به صورت هرم مطبق یا پله پله ساخته شده است.

در حدود ۱۲۴۴ تا ۱۲۰۸ پیش از میلاد، درگیری‌های میان ایلام و آشور افزایش پیدا می‌کند. توکولتی نینورتای یکم پادشاه آشور به کوه‌های شمال ایلام حمله می‌کند. در همین دوره و در زمان پادشاهی کیدین خوران (Kidin-Kutran) ایلام به بابل حمله می‌کند. در حدود ۱۱۷۱ پیش از میلاد، کویتراخونته شاه ایلام به بابل حمل کرده و آن سرزمین را فتح می‌کند. در حدود ۱۰۱۰ تا ۷۷۰ پیش از میلاد، ایلام و بابل در برابر آشور همدست می‌شوند.

دودمان کیدینوها:

به کار بردن واژه دودمان برای کیدینوها شاید نادرست باشد، زیرا هنوز هیچ نشان‌های از رابطه پدر فرزندی میان پنج فرمانروایی که یکی پس از دیگری به حکومت رسیدند، در دست نیست: کیدینو، اینشوشینک سونکیر نپی پیر، تنروخورا تر دوم، شالا، و تپتی اهر. مدارک شوش و هفت تپه، کبناک باستان، نشان می‌دهند که بین دوره سوکل مخ و دوره ایلامی میانی انقطاعی وجود دارد. نخستین نشانه انقطاع، انتخاب لقب بود. کیدینو و تپتی اهر خود را «شاه شوش و انزان» نامیدند و به این شکل خود را به سنتی کهن متصل کردند. لقب دیگر آن‌دو، «خدمتگزار کیرواشیر» خدایی ایلامی است. بدین گونه مجمع خدایان فلات ایران را در سوزیانا رواج دادند. اما مانند دوره پیش، آنان همچنان زبان اکدی را در همه کتیبه‌های خود به کار می‌بردند.

دودمان ایگه هلکی:

تا همین اواخر، به نظر می‌رسید که دودمان ایگه هلکی یکی از شناخته‌شده‌ترین دودمان‌ها در تاریخ ایلام است. تاریخ‌نویسان گمان می‌کردند که به دنبال حمله یکی از شاهان کاسی به نام کوریگلزو دوم (۱۳۳۲ تا ۱۳۰۸ پیش از میلاد) بر شاه ایلامی به نام هورپتیلا ایگه هلکی در حدود سال ۱۳۲۰ پیش از میلاد، قدرت را به دست گرفت. سپس حکومت وی به شش جانشینش منتقل شد، که معروف‌ترین ایشان اونتش نپیریشه است که در حدود ۱۲۵۰ پیش از میلاد، زیگورات معروف چغازنبیل را ساخت.

این دوره با کیدین هوتران سوم پایان یافت که وی با به دست آوردن دو پیروزی در برابر انلیل ندین شومی (۱۲۲۴ پیش از میلاد) و ادد شوما ایدین (۱۲۲۲ تا ۱۲۱۷ پیش از میلاد) به عظمت و شکوه کاسی‌ها پایان داد. ترکیب اطلاعات به دست آمده از یک نامه که اینک در موزه خاور نزدیک برلین نگهداری می‌شود و دو قطعه از یک مجسمه بازکشف شده در موزه لوور، موجب بازنگری کامل در این تصور گردید. نامه برلین، یک متن بابلی جدید است که به زبان اکدی نوشته شده است، ولی به روی تکه‌های مجسمه، کتیبه یی به زبان ایلامی هست. فرستنده نامه یک شاه ایلامی است که نام او روی متن از میان رفته اما به احتمال قوی، شوتروک نهونته یکم است. نویسنده ادعا می‌کند که حکومت بابل حق اوست. نام مخاطب نامه هم از میان رفته است. شاه ایلامی برای اثبات ادعایش بر حکومت بابل، نام همه شاهان ایلامی را که با شاهدختان کاشی ازدواج کرده بودند و فرزندان شان بر می‌شمارد.

برای نمونه، جانشین بلافضل ایگه هلکی، پهر ایشن یکم، با خواهر یا دختر کوریگلزو اول ازدواج کرده بود. پایان حکومت کوریگلزو اول، سال ۱۳۷۴ پیش از میلاد بوده است. پس روشن می‌شود که دودمان ایگه هلکی نزدیک به یک سده از آن چه پیشتر تصور می‌شد، قدیمی‌تر بوده است. افزون بر این، دو شاه که پیشتر ناشناخته بودند، در این متن برشمرده شده‌اند: یکی، کیدین هوتران دوم، پسر اونتش نپیریشه (این شخص نمی‌تواند همان کیدین هوترانی باشد که با کاسی‌ها جنگید)، دوم، پسر وی نپیریشه اونتش. چون قطعات مجسمه موزه لوور به کیدین هوتران دیگری که پسر پهر ایشن بوده منسوب است، حتماً سه پادشاه به این نام در دودمان ایگه هلکی‌ها وجود داشته است: کیدین هوتران اول، پسر پهر ایشن؛ کیدین هوتران دوم، پسر اونتش نپیریشه و کیدین هوتران سوم که پدرش معلوم نیست. بنا بر این، شمار پادشاهانی که در این دوره به قدرت رسیدند، از هفت به ده نفر افزایش یافت، و هنوز معلوم نیست که فهرست کامل باشد.

در واقع، نخستین توصیف به‌جامانده در باره این دودمان در یکی از کتیبه‌های شیلهک اینشوشینک از دودمان شوتروکی است. وی در آن کتیبه، شماری از شاهان پیشی را نام می‌برد که معبدی از اینشوشینک را بازسازی کرده بودند. در نامه برلین هم تنها به شاهانی که با شاهدخت‌های کاسی ازدواج کرده بودند یا فرزندان ایشان اشاره شده است. شاهی که در

این دو گروه نباشد، گمنام می‌ماند. سرانجام، اکنون می‌توان تأیید کرد که هورپتیلا، شاه ایلام نبود بلکه شاه سرزمینی به نام الامات بود.

ویژگی اصلی این دودمان، «ایلامی کردن» سوزیانا است. نیایشگاه چغازنبیل، دوراونتاش باستان، گواهی بر این سیاست است، که در زمان کیدینوها آغاز شده بود. در حالی که اپرتی‌ها، عناوین، خدایان و زبان خود را از شوشی‌ها اقتباس کرده بودند، ایگه هلکی‌ها بر جنبه ایلامی سوزیانا تأکید کردند. از این رو، اسناد نوشته شده به زبان اکدی از زمان حکومت ایگه هلکی‌ها بسیار نادر است و بیشتر این نوشته‌های اکدی، لعن و نفرین کسانی است که آثار یادبودی ایشان را ویران کنند، گویی که این ویرانگری تنها از میان‌رودی‌ها برمی‌آید.

دومین ویژگی این دودمان، احیای عنوان قدیمی «پادشاه شوش و انشان» بود. ویژگی دیگر و مهم‌ترین آن‌ها، حضور قدرتمند خدایان فلات ایران در سوزیانا بود. برای نمونه، دیدگاه اونتاش نپیریشه در چغازنبیل روشن‌گر است. در آغاز، شاه، زیگوراتی کوچک در درون محوطه‌ی به مساحت ۱۰۵ متر مربع ساخت که به دور این محوطه، معبدهایی ساخته شده بود. چنین بر می‌آید که این زیگورات نخستین به اینشوشینک - خدای حامی شوش و سوزیانا تقدیم شده بود. اما، شاه به‌زودی نظر خود را تغییر داد و بر آن شد تا زیگورات بزرگی بسازد. زیگورات کوچک ویران شد و ساختمان‌های پیرامون محوطه مربع شکل، در طبقه اول بنای نو ادغام شدند. بنای نو پنج طبقه داشت و مساحت هر طبقه از مساحت طبقه زیرینش کمتر بود.

شایان یادآوری است که ساختمان جدید، به نپیریشه، خدای اصلی انشان و اینشوشینک وقف گردید. اینشوشینک همواره پس از نپیریشه و در مقام دوم ذکر می‌شود؛ حتا وقتی کیریریشه، همسر نپیریشه حضور داشت، اینشوشینک در مقام سوم می‌آمد. این گونه، تقدم جزء ایلامی بر جزء شوشی در ترتیب خدایان نیز بازتاب یافت. اما موقعیت حتا پیچیده‌تر از این بود. در داخل سه دیوار متحدالمرکز چغازنبیل، معابدی برای خدایان مختلف پانتئون جدید شوشی - ایلامی ساخته شده بود و به نظر می‌رسد که همه خدایان اصلی کنفدراسیون ایلامی حضور داشتند. برای مثال، پینی‌کیر، هومبان، کیرمشیر و نهونته، شاید متعلق به مجمع خدایان اوان

بودند. در صورتی که روهوراتر و هیسمتیک، خاستگاه سیماشکی داشتند. از میان خدایان انشان، می توان به زوج نپیریشا و کیریرشه، و نیز کیلخ شوپیر و منزت اشاره کرد. خدایان دیگر شوشی - میانرودانی، مانند اینشوشینک، ایشمکرب، نبو، شمش و ادد، میان قدرت ایلام و شوش تعادل برقرار می کردند.

ساختن شهر چغازنبیل بدون هیچ سابقه یی، بیشتر ماهیتی سیاسی داشت تا دینی، زیرا نشان می دهد که کنفدراسیون کهن ایلامی از نگاه فرهنگی و سیاسی بر سوزیانا مسلط شده است. شگفتی برانگیز است که این مجتمع عظیم به سرعت متروک شد. هیچ پادشاه دیگری به جز اونتش نپیریشه کتیه یی به نام خود در آن جا نگذاشت و شوتروک نخونته گزارش می کند که کتیه های را از دوراونتاش به شوش برده است. در باره دو جانشین بلافصل اونتش نپیریشه، یعنی کیدین هوتران دوم و نپیریشه اونتش اطلاعی در دست نیست.

لشکرکشی های آخرین شاه این دودمان، کیدین هوتران سوم، علیه پادشاهان کاسی بابل، انلیل ندین شومی و ادد شوما ادینا، دلالت می کنند که روابط خوب این دو خانواده شاهی، ناگهانی برهم خورده بود (زمانی روابط میان این دو خانواده حسنه بود).

دودمان شوتروکی:

در زمان شوتروکی ها، شوش بزرگی خود را که تا حدی با ساخت چغازنبیل زیر سایه رفته و کمرنگ شده بود، دوباره به دست آورد و همه جلال و شکوه تمدن ایلامی دوباره آشکار شد. ثروت های شوتروک نهونته یکم و سه پسر و جانشین او به این نسل جدید «شاهان انشان و شوش» امکان داد تا بارها در برابر شاهان کاسی میانرودان لشکرکشی کنند و امپراتوری ایلام و به ویژه شوش را با معابدی که به شکل باشکوهی بازسازی شده بودند، بیارایند. سه جانشین شوتروک نهونته - کوتیر نهونته دوم، شیلهک اینشوشینک و هوتلوتوش اینشوشینک بودند.

شوتروک نهونته، پسر هلوتوش اینشوشینک، چندین بار بر میانرودان لشکرکشی کرد و از آن جا غنائمی آورد که بر روی آن ها نامش را نوشته است. اطلاعات به دست آمده از یک

نامه که اینک در موزه خاور نزدیک برلین نگهداری می‌شود، مشخص می‌کند که شوتروک نخونته بر بابل ادعای سروری داشت و شاید این جنگ‌ها پس از پاسخ رد بابلی‌ها رخ داد. این گونه، می‌دانیم که او به اکد، بابل، و اشنونا حمله کرد و مجسمه‌های منیش توشو را از اشنونا به غنیمت گرفت. همین شاه ایلامی بود که اسناد مشهوری مانند قانون حمورابی و استل نرام سین را به‌عنوان غنیمت به شوش آورد. در سال ۱۱۵۸ پیش از میلاد، او شاه کاسی، زبابا شوما ایدینا را گشت و پسر ارشد خود کوتیر نهونته را بر تخت سلطنت بابل نشاندد.

هنگامی که شوتروک نهونته درگذشت، کوتیر نهونته جانشین او شد و سیاست وی را در میانرودان ادامه داد و با برکنار کردن انلیل ندین اخی (۱۱۵۷ تا ۱۱۵۵ پیش از میلاد) به فرمانروایی دودمان طولانی کاسی‌ها را پایان داد. او تنها برای مدت کوتاهی پادشاهی کرد و سپس برادرش شلیهک اینشوشینک جانشین او شد. شلیهک اینشوشینک کتیبه‌های زیادی از خود به‌زبان ایلامی بر جای گذاشته است که از یک‌سو، لشکرکشی‌های متعدد او را به میانرودان ثبت کرده‌اند و از سوی دیگر، معابدی را که او ساخته یا بازسازی کرده و به خدایان تقدیم کرده بود را مشخص می‌کنند. برای مثال، در کتیبه‌ی می‌نویسد که بیست معبد «دارای باغ» را در شوش و ایلام تقدیم خدایان کرده‌است.

آخرین پادشاه این دودمان، هوتوتوش اینشوشینک، گاه خود را «پسر کوتیر نهونته و شلیهک اینشوشینک» نامیده و گاه خود را «پسر شوتروک نهونته، و کوتیر نهونته، و شلیهک اینشوشینک». وی شاید پسر شوتروک نهونته از دخترش نهونته اوتو بود، که ظاهراً نمونه دیگری از ازدواج با محارم در داخل خاندان شاهی ایلام است. هوتوتوش اینشوشینک به اندازه شاهان پیشی‌اش با کفایت نبود و برای مدت کوتاهی، نبوکد نصر شوش را از وی گرفت. وی در انشان پناه گرفت، در آنجا معبدی را ساخت یا بازسازی کرد و سپس به شوش بازگشت، و شاید در آنجا برادرش شیلهنیا امرو لگمر جانشین وی شد. با این پادشاه، قدرت ایلام برای مدت طولانی از صحنه سیاسی محو شد.

ایلام نو:

ویژگی اصلی و برجسته دوره ایلامی نو، ورود انبوه ایرانیان به فلات ایران بود، که در نتیجه، آن چه از امپراتوری پیشین ایلام برجای مانده بود، باز هم کوچک‌تر شد. هر چند این مهاجمان در متون ایلامی دیر ظاهر می‌شوند، اما حضور ایشان از روی منابع آشوری مسلم است. در منابع آشوری دو گروه از مادها متمایز شده‌اند: «مادهای قدرتمند» و «مادهای دور» یا «مادهایی که در کنار کوه بیکنی، کوهستان سنگ لاجورد، زندگی می‌کنند». گروه نخست که منطقه پیرامون هگمتانه (همدان امروزی) را اشغال کرده بود، به دلیل برخوردهای پی در پی و بیشتر ستیزه‌جویانه با آشوری‌ها به خوبی شناخته شده‌است؛ اما گروه دوم، شامل همه قبایلی که نواحی میان پیرامون تهران امروزی و شرق افغانستان را در دست داشتند، به خوبی شناخته نشده‌است. هخامنشیان (و به پیروی از ایشان، هرودوت) گروه دوم را به نام ذکر می‌کنند: «پارتی‌ها، سگرتی‌ها، آریان‌ها، مرگیان‌ها، باکتری‌ها، سغدی‌ها و شاید مردمان همسایه ایشان». اما در سالنامه‌های آشوری همه این قبایل ایرانی (به اشتباه) زیر عنوان کلی «مادهای دوردست» آمده‌اند.

یکی دانستن کوه بیکنی با دماوند و الوند پذیرفتنی نیست. یکی دانستن کوه بیکنی با منابع سنگ لاجورد در بدخشان نه تنها با نوشته‌های نویسندگان کلاسیک تأیید می‌شود، بل که از نظر تاریخی هم منطقی و پذیرفتنی است، خواه منابع آشوری، ایلامی، یا ایرانی آن را ثبت کرده باشند یا نه. پیشرفت کند مادها و پارس‌ها در فلات، ایلامی‌ها را از انشان به سمت

سوزیانا راند، که نزدیک به هزار و پنجمصد سال دومین مرکز امپراتوری ایشان بود. سرزمین ایشان به تدریج تبدیل به پارس گردید و تنها بعد از آن بود که سوزیانا به عنوان ایلام شناخته شد. در بیشتر منابع این دوره، به ویژه در منابع میانرودانی، سوزیانا- ایلام نامیده می‌شود. با این حال، شاهان ایلامی نو هنوز خود را «پادشاه انشان و شوش» می‌نامیدند؛ به جز سه شاه آخر، یعنی اومانونو، شلیهاک اینشوشینک دوم و تپتی هومبان اینشوشینک.

زبان و خط ایلامی:

در سه هزار سال پیش از میلاد، هنگامی که سومریان خطی تصویری به عنوان ابزاری کمکی برای نگاهداری حساب هایشان اختراع کردند، این ابداع به سرعت به همسایگان ایلامی شان رسید. زیرا بی درنگ پس از آن نخستین لوحه‌های زبان تصویری ایلام را در شوش می‌بینیم. این به اصطلاح خط ایلامی آغازین، هم در آغاز و هم تا مدتی بعد، مانند سومری، یک خط کاملاً تصویری بود.

خط آغازین ایلامی شاید حد اکثر ۱۵۰ نشانه داشته است. از این خط صرف تصویری، به تدریج یک خط هجایی به وجود آمد. نشانه‌های خط هجایی-ترسیمی در مرحله آخرین خود حدود هشتاد نشانه بود و معمولاً از بالا به پایین نوشته می‌شد.

زبان ایلامی در مقایسه با زبان هوریایی، قفقازی و برخی زبان‌های دیگر، اصولاً تصریف ندارد. حتا اثری از پایانه‌های صرفی در آن دیده نمی‌شود، اما تعداد شایان توجهی ادات واژه بست، پیشوند و میانوند خاص، یا به بیان دقیق تر، وند دارد. زبان ایلامی در نوع خودش زبانی پیوندی است بدون هرگونه عنصر تصریف. ریشه اسامی و افعال در این زبان تغییر نمی‌کند. از این نظر، زبان ایلامی به زبان اورال-آلتایی نزدیکتر است تا به زبان‌های قفقازی. اما تنها با یک شباهت رده شناسی نمی‌توان مساله فوق را حل کرد و البته جابه جایی برخی سازه‌های دستوری معین با شباهت سده رده شناختی نیز امکان‌پذیر نیست. در زبان ایلامی کهن ساختمان واژه‌های مرکب را داریم. پدیده‌ی این چنین در تاریخ خط شرق باستان چیز تازه‌ی نیست.

زبان ایلامی، جایگاه خود را پس از ورود اقوام مهاجم نیز نگه داشت و زبان دوم نوشتاری حکومت ایران در دوران هخامنشی بود. در بیشتر سنگنوشته‌های عصر هخامنشی ترجمه ایلامی و بابلی (زبان بین‌المللی آن روزگار) نوشته‌ها نیز آمده‌است.

دین ایلامی:

دین ایلامی به گونه پایدار، فردیت و خصوصیات ویژه‌ی دارد. بخشی از این فردیت در برگیرنده نوعی عبودیت و احترام نامتعارف به زنانگی ابدی و پرستش مار است که ریشه در جادو دارد؛ مار یک نقشمایه راستین تمدن ایلام است. ایلامیان باور داشتند که همه خدایان قدرت اسرارآمیز و فوق طبیعی دارند که به وسیله کلمه «کیتن» بیان می‌شد. این کلمه از ایلامی به اکدی با تغییر شکل به صورت «کیدنو» وارد شد. «کیتن هومبن» فره ایزدی خاص فرمانروایان بود، به ویژه هنگامی که به رأس هرم خدایان ایلام رسید.

الهه‌های ایلامی:

در ایلام سه الهه عنوان مادر خدا را داشته‌اند. شوش - پینیکیر را داشت، که شاید از کوه‌های قسمت شمال منشأ گرفته بود. کیریریش - مادر خدایان قسمت کناره جنوبی خلیج پارس بود، و کوه‌های شرقی قسمت انشان - الهه پرتی را داشتند. اما با گذشت زمان، ترکیب نوی در ترتیب خدایان ایلامی به وجود آمد. مادر خدایان (ایزدبانوها)، چه پینیکیر و چه کیریریش، نه بی درگیری، سرانجام به برتری یک خدای مذکر گردن نهادند. اما این الهه‌های زن هرگز از گروه خدایان برتر ایلامی حذف نشدند، زیرا در قلب افراد عامی جایگاهی ابدی داشتند.

خدای مذکری که الهه‌های بزرگ ناگزیر شدند، جای خود را به او بدهند، هومبن بود. در درازای هزاره سوم هنوز او در جایگاه سوم قرار داشت، اما از میانه‌های هزاره دوم پیش از میلاد در رأس خدایان ایلامی قرار گرفت. هومبن به عنوان خدای آسمان‌ها، در شوش، او شوهر الهه آسمان‌ها بود که ابتدا پینیکیر و بعدها کیریریش به شمار می‌آمد. در واقع، عنوان همسر بزرگ را داشت؛ که این ازدواج دوم منتج به تولد خدایی به نام هوترن شد.

از مهم ترین خدایان ایلامی می توان به این شوشینک اشاره کرد که در میان همه خدایان ایلامی ژرف ترین نفوذ را بر روحيات ایلامی ها داشته است. این خدا فرمانروای جهان مردگان بود و الهه های همکار او ایشینگرَب و لگمَل بودند. در سرتاسر ایلام باور به زندگی پس از مرگ وجود داشته است. روح جدا شده از زمین توسط دو خدای راهنما، ایشینگرَب و لگمَل پیشواز و به سوی این شوشینک راهنمایی می شد که رأی خود را در مقام «ارزیاب روح ها» صادر می کرد.

خدای خورشید ایلامی نَهونتِ نامیده می شد؛ که در اصل نَن هوندِ یعنی آفریدگار روز بود. نَهونتِ خدای مخصوص اجرای قوانین هم بوده است. خدای ماه شاید نَپیر نامیده می شد و لقب او درخشنده بود و برای ایلامیان بالاتر از همه پدر یتیمان به شمار می رفت. از دیگر خدایان ایلامی؛ سیموت که پیک نیرومند خدایان بود، منزَت که همسر سیموت بود، سَیشوم که حافظ کاخ خدایان بود، نَرونتِ که الهه پیروزی خوانده می شد، شَزی خدای رودها که در دادگاه ها به عنوان قاضی آزمون های سخت به او متوسل می شدند را می توان یاد کرد.

کاهنان معابد:

در همه دوره ها یک حوزه مذهبی وابسته به معبد بود. در پایتخت کاهنان فرونشماری بودند و کارکنان زیادی داشتند. در رأس این حوزه کاهن اعظم قرار داشت. در نوشتارهای ایلامی عنوان آن را بر اساس ضبط اکدی اش، «پَیشو رَبو» می توان یافت؛ کاهنان عادی عنوان ایلامی «شَتن» را داشتند.

کاهنه‌های زن ایلامی «مادر روحانی» که «آماهاشوک» نامیده می‌شدند و عالیترین کاهنه ایلام بودند. این کاهنه باید همسر برادرش یعنی میهن سالار (سوکل - مخ) بود. از این رو، برای رسیدن به پادشاهی، نامزد این مقام، بایستی حامل خون پادشاهی از سوی پدر و مادر هر دو بوده باشد که حتماً مادر اهمیت بیشتری داشته است.

مراسم مذهبی:

مهم‌ترین مراسم مذهبی در ایلام، فستیوال «الهه نگهبان پایتخت» بوده است. از زمان‌های قدیم در شوش آکروپولیزی وجود داشته است که دارای حریم مقدسی مشتمل بر معابد خدایان مختلف بوده که معبد این-شوشینک معبد برجسته آن بوده است. «الهه نگهبان پایتخت» احتمالاً به پنیکی‌ر اطلاق می‌شده است و شاید بعدها به کیری‌ریش هم اطلاق می‌شده است.

جشنواره (فستیوال) «مادر اعظم» در ماه نو، نزدیک به آغاز فصل پاییز که در واقع آغاز سال هم بود، برگزار می‌شد. در باغ‌های مقدس الهه، قوچ‌های اخته پرورش یافته طی مراسم مذهبی که به نام «گوشون» معروف بود، قربانی می‌شدند. از جایی که این جشنواره «روز قربانی جاری» نامیده می‌شد، جریان خون قربانی اهمیت ویژه‌ی داشت. حساب‌های درباری شاهی روشن می‌کند که این جشنواره تزکیه تنها در حریم مقدس صورت نمی‌گرفت، بل که در حضور شاه و شهبانو هم برگزار می‌شد. جانوران لازم برای قربانی از میان رمه‌های شاهی در اوایل سپتامبر برگزیده می‌شد و پس از جدا کردن، هر مورد توسط منشیان مسوول به طریقه مناسب رسمی ثبت می‌شد.

جشنواره «توگه» هم به خدای سیموت (شیموت) تخصیص یافته بود. برای این جشنواره، گاو نری را قربانی می‌کردند. این فستیوال سالی یک بار و در نیمه ماه مه برگزار می‌شد.

نیایشگاه‌ها:

ایلامیان - جدا از سفرهای زیارتی شان - در معابد و زیارتگاه‌ها به نیایش می‌پرداختند که مهم‌ترین معبد شناخته شده شان چغازنبیل است. در میان حصارهای درونی و بیرونی این معبد می‌توان ویرانه‌های سه معبد دیگر را دید. در قسمت چپ درونی، بلافاصله پس از دروازه

شمالی دیوار درونی، معبد هومبن قرار دارد. در وسط و در سمت راست شکل، جایگاهی قرار دارد که به دو خدا هیشمیتیک و روهورتر (اعضای پرستشگاه در کوه های انشان) اختصاص دارد. در گوشه شرقی صحن مقدس مکانی که سینکوک نامیده می شود، پرستشگاهی است که به گروهی از خدایان تعلق داشته که شامل چهار جفت خدا زیر عنوان نپرْتب بوده‌اند. نپ واژه ایلامی به معنای خدا است و رْتپ در حالت جمع به معنای روزی دهنده است. این گونه، نپرْتب به معنای خدایان روزی دهنده - شاید ایزدبانوها- بوده‌اند. از دیگر معابد ایلامیان می توان به معبد و پرستشگاه سوهسیپا و پرستشگاه های بلتیا و ایشنی کاراب (ایشنیگرب) اشاره نمود.

جالب ترین ویژگی معابد ایلامی وجود سه شاخ بزرگ است که در هر طرف دیوارهای معبد نصب می شد. سنگ نبشته های ایلامی میانه ثابت می کند که این شاخ ها -اول جزء مهمی از هر معبد را می ساختند، چون نماد الوهیت بود.

ایلامیان و سومری ها:

در سال ۲۲۸۰ پیش از میلاد ایلامیان که در اوج قدرت خود بودند، اور پایتخت سومریان را اشغال و تاراج و خدای ویژه آن را به اسارت بردند. سومر مستعمره و خراجگزار ایلام شد و در پایان در ۲۱۱۵ پ. م. در دوره فرمانروایی ریم سین، دولت مشترک سومری - اکدی را چنان نابود کردند که ملت سومر هیچگاه نتوانست از خرابه های تاریخ سر بر آورد. پیرنیا در این باره می نویسد:

«دمورگان و سایر نویسندگان فرانسوی به این عقیده‌اند که غلبه ایلامیان بر سومری ها و مردمان بنی سام نتایج تاریخی زیادی در بر داشته، توضیح این که ایلامی ها به قدری با خشونت و به قسمی وحشیانه با ملل مغلوبه رفتار کرده‌اند، که آن ها از ترس جان از مساکن و اوطان خود فرار کرده، هرکدام به طرفی رفته‌اند؛ بنا بر این، عقیده دارند مردمی که رب النوع آسور را پرستش می کردند، به طرف قسمت وسطای رود دجله و کوهستان های مجاور آن رفته شالوده دولت آسور را نهادند. مهاجرت ابراهیم با طایفه خود به فلسطین و سرانجام هجوم هیکسوس های سامی نژاد به مصر و تأسیس دودمان از فراغه در آن مملکت نیز از نتایج غلبه ایلامی ها بر ملل سامی نژاد بود. اما کینگ باین عقیده است، که غلبه ایلامی

ها در ممالک غربی دوام نیافته، زیرا ایلامی ها، چون استعداد اداره کردن مملکتی را نداشتند و غلبه آن ها بیشتر به تاخت و تاز شبیه بود، نتوانستند ممالک مسخره را حفظ کنند.»

گستره فرمانروایی ایلامیان:

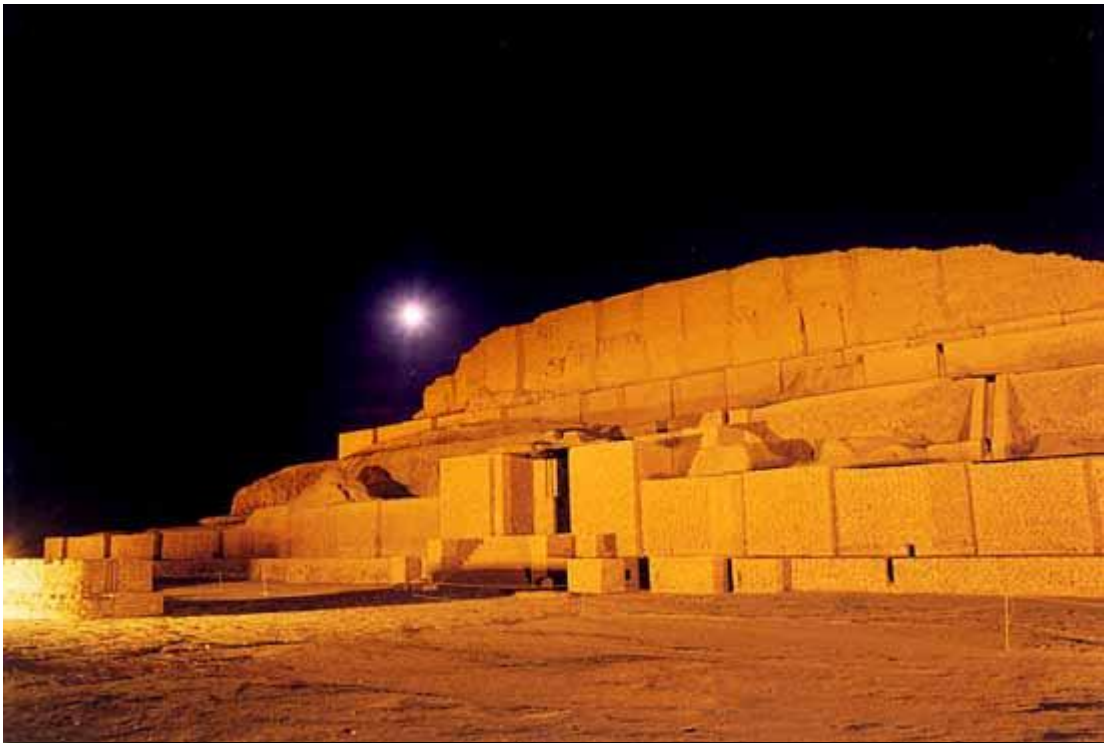
پادشاهی ایلام در اوج قدرت خود توانسته بود حتا بر بخش های مهمی از میانرودان (بین النهرین) هم چیرگی یابد، اما محدوده قدرت مرکزی ایلام شامل سراسر سرزمین ایران نمی شده است. این پادشاهی اتحادی بوده که ایل ها و طوایف منطقه را در بر می گرفته، اما چنین یکپارچگی می تواند به معنای امپراتوری نباشد. هرگاه ایلامیان قدرت داشتند، نقش مهمی در درگیری های سیاسی میانرودان بازی کرده و حتا بر بخش هایی از آن سرزمین ولو در زمان کوتاهی فرمان رانده اند. آن ها در حدود سال ۱۹۰۰ پیش از میلاد میانرودان را به تصرف خود درآوردند و حکومت سومری را برای همیشه از صحنه تاریخ بیرون کردند. اما به طور کلی بیشتر زیر نفوذ و خراجگزار اقوام سامی و سومری میانرودان بودند.

آثار تمدنی ایلامیان که در اانشان و در شوش یافته شده نشانی از تمدن شهری بزرگی در آن دوران بوده است. تمدن ایلامیان از راه دریایی و بلوچستان با تمدن پیرامون رود سند در هند و از راه شوش با تمدن سومر مربوط می شده است.

آثار به جا مانده:

زیگورات چغازنبیل:

این بنا که در ۱۹۷۹ در فهرست بازماند (میراث) جهانی یونسکو جای گرفت، در استان خوزستان ایران، جنوب شرقی شهر باستانی شوش جای دارد. ساخت آن در حدود ۱۲۵۰ پیش از میلاد و توسط اونتاش گال برای ستایش ایزد اینشوشیناک نگهبان شوش انجام شده است. این بنا در حمله آشور بانیپال به همراه تمدن ایلامی نابود شد و پس از آن زیر خاک از دیده ها ناپدید گردیده بود تا دوران کنونی که توسط رومن گریشمن ایلام شناس فرانسوی خاکبرداری گردید.»



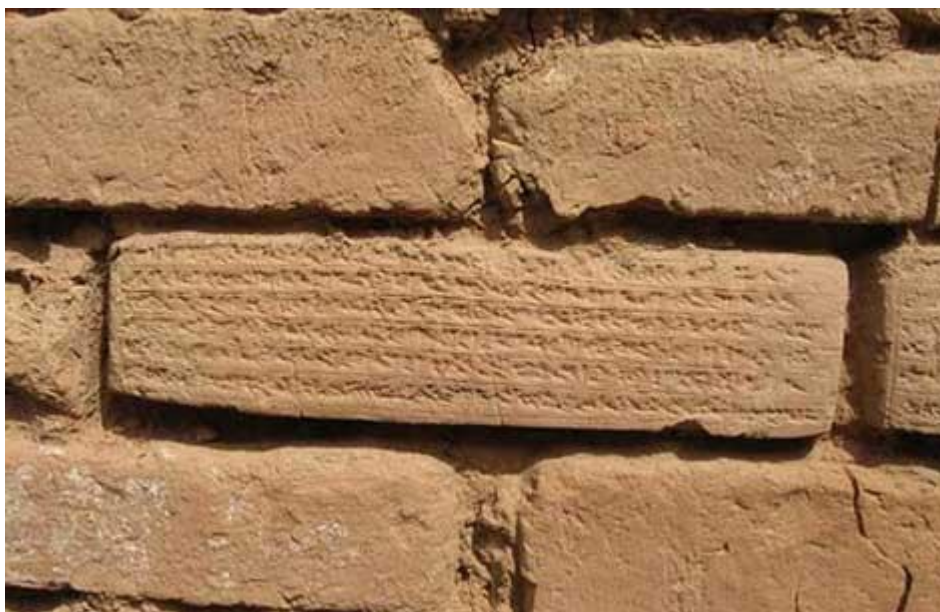


«ذیقورت» با تشدید روی «ق» و «ر» واژه اکدی است. این واژه که ایرانیان آن را زیگورات تلفظ می‌کنند، از فعل «Zagaru» به معنای «بلند و برافراشته ساختن» گرفته شده است. واژه چغازنبیل نیز متشکل از دو بخش «چغا» به معنای تپه و زنبیل به معنای سبد است. گویا پیش از آن که زیگورات را از دل خروارها خاک بیرون بکشند، ویرانه های تپه مانندش یک زنبیل واژگونه را تداعی می‌کرد و بدین سبب بومیان محل نامش را «چغازنبیل» گذاشتند.

دیوارها سخن می‌گویند:

زیگورات از خشت و آجر ساخته شده و به رغم ابهت کم نظیر خود، ظاهری ساده دارد و اصلاً شاید آن ابهت، نشأت گرفته از این سادگی باشد. این جا همه چیز کاملاً ملموس است و معبد 3300 ساله، بی واسطه با تماشاگران شگفتی زده خود سخن می‌گوید. آجرهای کتیبه دار به خط میخی ایلامی و اکدی که روی دیوارها به فاصله هر ده رج به کار رفته اند و تنها عناصر تزئینی بنا به شمار می‌آیند، از نام و نسب سازنده بنا - اونتاش نپیرشا (شاه ایلام) - حکایت می‌کنند و این که او این معبد را چگونه و برای چه ساخت: «من اونتاش - گال پسر هوبانومنا، شاه انزان و شوش (همین که) محل شهر محصور شد، در آن جا شهر اونتاش -

گال و مکان مقدس را ساخته ام؛ در آن جا يك Kukunnum (به معنای نیایشگاه به تلفظ ایلامی) زرین ساختم؛ آن را در يك حصار بیرونی و درونی محصور کردم. شاهان قدیم کوکونوم نساخته بودند، من آن را ساختم.»



نابودی تمدن ایلام:

در سال ۶۴۰ پ.م. آشور بانیپال پادشاه نیرومند آشور، ایلام را تصرف و مردم ایلام را کشتار و دولت ایلام را نابود کرد. تمدن دیرینه ایلام، پس از هزاران سال مقاومت در برابر اقوام نیرومندی چون سومری‌ها، اکدی‌ها، بابلی‌ها و آشوری‌ها از دشمن خود آشور شکست خورد و از صفحه روزگار ناپدید گردید. کتیبه آشور بانیپال در باره فتح و نابودی ایلام چنین می‌گوید:

تمام خاک شهر شوشان و شهر ماداکتو و شهرهای دیگر را با توبره به آشور کشیدم، و در مدت یک ماه و یک روز کشور ایلام را با همه پهنای آن، جاروب کردم. من این کشور را از چارپایان و گوسپند، و نیز از نغمه‌های موسیقی بی‌بهره ساختم و به درندگان، ماران، جانوران و آهوان رخصت دادم که آن را فرو گیرند.

ساختار حکومت ایلام:

عنصر اساسی نظام حکومتی ایلام، درهم‌تنیدگی آن با فره ایزدی بود. به این فره، در تمدن ایلامی کیتن گفته می‌شد که طلسمی جادویی، فره ایزدی، قدرت محافظ و همچنین قدرت مجازات‌گر بود. پادشاهان ایلام قدرت خود را بر پایه محافظت جادویی کیتن استوار می‌کردند و خود را در برابر رعیت، کارگزار زمینی کیتن الهی می‌دانستند. کسی که به آن تعدی می‌کرد، زندگی خود را می‌باخت، مطرود می‌شد و می‌بایست بمیرد. البته باید توجه داشت که همه خدایان ایلامی چنین کیتنی داشتند ولی کیتن هومبان دست کم از زمانی که این خدا به سروری خدایان ایلامی رسید، فره خاص فرمانروا به شمار می‌آمد. کیتن ایزد هومبان، مخصوص پاسداری ایزدی از شاه ایلام بود و قلمرو حکومت شاه، قلمرو مشترک او با ایزدان بود. برای نمونه، در سندی قضایی در باره مجازات، آمده است: «او باید وارد آب شود، ایزد [رودخانه] سازی، جمجمه او را در گرداب خود تکه‌تکه کند! دبوس ایزد و شاه بر سر او کوفته شود! از قلمروی ایزد و شاه رانده شود!»

بنیادگذار دودمان آپرتی که در حدود سال ۱۸۵۰ پیش از میلاد تشکیل شده بود، با تأکید بسیاری خود را «شاه» می‌نامید و هرگز خودش را «حاکم» نخواند. اما در لوحی که از سال اول فرمانروایی او به دست آمده، او خود را «خدا» می‌نامد. این نخستین و تنها باری است که

یک فرمانروای ایلامی به مقام خدایی رسیده است. والتر هینتس در این باره می گوید: «بر اساس این لوح می توان نتیجه گرفت که به قدرت رسیدن اپرت باید یک رویداد بی اندازه مهم باشد». البته به زودی این «خودخدانگاری» شاه کنار گذاشته شد و شاهان ایلامی خود را خادم و ابزار دست ایزدان می دانستند که از حمایت خاص آنان برخوردار بودند و هیچ گاه خود را همسنگ ایزدان به شمار نمی آوردند.

شیوه حکومت ایلامی ها تا پیش از سده دوازدهم پیش از میلاد، حکومتی سه نفره بود. به این صورت که افزون بر شاه، دو زمامدار مقتدر دیگر که مرئوس شاه به شمار می رفتند، در حکومت بر ایلام سهیم بودند. این دو نفر، برادر و پسر شاه بودند که برادر جوان تر شاه نائب السلطنه بود و پس از شخص شاه، مقام برتر را داشت و پس از او حاکم شوش بود که می بایست پسر شاه باشد.

به پنداشت دیاکونوف، عنوان یا لقب سلطنتی، از پدر به پسر نمی رسید و شاید شاهان از میان مقامات عالی رتبه پایین تر برگزیده و انتخاب می شدند. به احتمالی، این عالی رتبهگان بیشتر از نزدیک ترین وابستگان شاهان پیشین بوده اند. اما والتر هینتس بر آن است که نائب السلطنه، پس از درگذشت شاه به جای او به تخت می نشست و پس از جلوس، می بایست با بیوه شاه متوفی ازدواج کند و برادر جوان ترش نائب السلطنه می شد. اگر شاه برادر جوان تری نداشت، شاهزاده شوش به مقام نائب السلطنه ایلام می رسید. اما با جلوس شاه جدید، حاکم شوش در منصب خود می ماند و تنها در صورت مرگ او، شاه ایلام می توانست پسر خود را به جای وی بگمارد.

اگر شاه پسری نداشت، پسر برادر شاه، شاهزاده شوش می شد و اگر او پسر و پسر برادری نداشت، پسر خواهر شاه شاهزاده شوش می شد. البته از سده دوازدهم پیش از میلاد به بعد، شاه ایلام به تنهایی و بدون دو مقام دیگر حکومت می کرد. باید توجه داشت که به ارث بردن شاهی، تابع تبار مادری بود و نه پدری. برای نمونه، در دوره ایلام میانه، شیلهاک - اینشوشیناک با مشاهده این که جانشینی نیازمند تبار شاهی از سوی مادر است و چون خود محتملاً فرزند ملکه نبود، برای مشروعیت بخشی به حکومتش، نخست با بیوه برادرش

عروسی کرد و سپس در کتیبه‌هایش فهرست بلندی از نسب‌شناسی شاهان ایلامی یعنی اجداد احتمالی خودش را نگاشت.^۴

گاهشمار شاهان ایلامی:

۴. منابع:

- ادوین ام. یا ما اوچی، «ایران و ادیان باستانی»، ترجمه منوچهر پزشکی، تهران، انتشارات ققنوس، 1390، کتاب مقدس (شامل عهد عتیق و عهد جدید)، انتشارات ایلام، 2005، چاپ چهارم.
- پیرنیا، حسن، «ایران باستان»، ج. نخست، چاپ چهارم، تهران، دنیای کتاب، ۱۳۶۹.
- کامرون، جرج، «ایران در سپیده دم تاریخ»، ترجمه انوشه، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۸۷.
- علی اف، اقرار، «پادشاهی ماد»، ترجمه کامبیز میربها، تهران، انتشارات ققنوس، ۱۳۸۸.
- تاریخ اجتماعی ایران (جلد ۱)، مرتضی راوندی
- دیاکونوف، ایگور، «تاریخ ماد»، ترجمه کریم کشاورز. تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۸۸.
- پیگولوسکایا، «تاریخ ایران از عهد باستان تا قرن ۱۸»، ترجمه کریم کشاورز، تهران، ۱۳۵۳.
- دیاکونوف، ایگور، «ایلام در تاریخ ایران»، کمبریج، ج. دوم، قسمت اول، ترجمه تیمور قادری، تهران، انتشارات مهتاب، ۱۳۸۷.
- مجیدزاده، یوسف، «تاریخ و تمدن ایلام»، تهران، مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۸۷.
- میر سعیدی، نادر، «تاریخ و تمدن ایلام باستان در تاریخ ایران باستان»، تهران، سمت، ۱۳۹۰.
- هینتس، والتر، «دنیای گمشده ایلام»، ترجمه فیروز فیروزنیا، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۸۸.
- هینتس، والتر، «شهریاری ایلام»، ترجمه پرویز رجبی، تهران، نشر ماهی، ۱۳۸۹.
- هینتس، والتر، «یافته‌های تازه از ایران باستان»، ترجمه پرویز رجبی، چاپ سوم، تهران، ققنوس، ۱۳۸۷.
- Delaunay, J. A. "AŠŠURBANIPAL". *Encyclopædia Iranica*. December 15, 1987. Retrieved 18 June 2014.
- "ELAM". In *Encyclopædia Iranica*. 1998. Retrieved 31 January 2014.
- Vallat, François. "ELAM i. The history of Elam". In *Encyclopædia Iranica*. 1998. Retrieved 31 January 2014.
- هایدماری کخ، «خدانشناسی و پرستش در ایلام و ایران هخامنشی»، باستانپژوهی، ۱۳۸۲.
- اکبری، حسن. «ایلام و ایلامی‌ها»، باستانپژوهی، ۱۳۸۲.
- شیرین بیانی، «ایلام: یکی از سرچشمه‌های تمدن ایرانی»، یغما، ۱۳۴۹.
- رضا صدیقی، مقاله «خویشاوندان ایلام»، باستان شناسی اندیشه، تهران

اونتاش گال:

اونتاش گال در سال ۱۲۶۵ پیش از میلاد، به حکومت ایلام رسید و شهری جدید به نام اونتاش بنا کرد و در آن زیگورات برپا ساخت.

شوتروک ناخونته یکم:

شوتروک ناخونته اول به سال ۱۲۰۷ پیش از میلاد، به پادشاهی رسید و در آغاز با شاه بابل وارد جنگ شد و موفق شد که بابل را تصرف کند. شوتروک ناخونته فرمان به تاراج بابل داد و همه گنجینه‌های آن شهر را به شوش آورد. شوتروک ناخونته به سرزمین کاسی‌ها هم تاخت و آنجا را نیز تصرف کرد. شوتروک ناخونته معابد بسیاری در همه شهرهای قلمرو خویش بنا کرد و چند شهر و روستا را آباد ساخت. وی در سال ۱۱۷۱ پیش از میلاد درگذشت.

شیلهک این شوشیناک:

شیلهک این شوشیناک در سال ۱۱۶۵ پیش از میلاد؛ به سلطنت ایلام رسید و پس از آن به تجهیز سپاه پرداخت و تا ناحیه دیاله نفوذ پیدا کرد و به کرکوک رسید و بابل را محاصره نمود و به غنایم زیادی رسید. در میان این غنایم، لوح سنگی نارامسین و قانون حمورابی به معبد شوش تقدیم شد و سپس همه دره دجله و ساحل خلیج فارس و رشته کوه زاگرس زیر سلطه او درآمد و همه ایران غربی متحد شده و نخستین شاهنشاهی در تسلط ایلام تشکیل گردید. شیلهک این شوشیناک در سال ۱۱۵۱ پیش از میلاد درگذشت.

شوتروک ناخونته دوم:

شوتروک ناخونته دوم به سال ۷۱۷ پیش از میلاد، به پادشاهی ایلام رسید و کتیبه‌ی در کوه نزدیک مال میر بنا کرد و یک معبد کوچک هم ساخت. او به سال ۶۹۹ پیش از میلاد، درگذشت.

هالوشو:

هالوشو در سال ۶۹۹ پیش از میلاد به پادشاهی رسید و به سرزمین اکّد حمله کرد و شاه بابل را اسیر کرد و با خود به ایلام آورد و شخص دیگری را به پادشاهی بابل برگزید. در زمان هالوشو، بابل تابع ایلام شد. هالوشو، پسر سناخریب را به دام انداخت و او را کشت و سناخریب هم پسر او را کشت و پس از آن مردم ایلام شوریدند و او را در سال ۹۶۳ پیش از میلاد، برکنار کردند.

کودور ناخونته:

کودور ناخونته در سال ۶۹۳ پیش از میلاد و پس از برکناری هالوشو، به پادشاهی رسید و در این زمان آشور به ایلام حمله کرد. کودور ناخونته نتوانست در برابر حملات آشوری‌ها بیستد. آشوری‌ها شرط صلح را برگشت بابل به قلمروشان قرار دادند اما کودور ناخونته نپذیرفت. ایلامیان به شهر ماداکتو در کرخه مهاجرت کردند. کودور ناخونته خود را به شهر هیدالو رسانید. کودور ناخونته پس از یک سال سلطنت به دست درباریانش در سال ۶۹۲ پیش از میلاد، کشته شد.

هوبان ایمننا:

هوبان ایمننا در سال ۶۹۲ پ. م، به پادشاهی رسید. در زمان او بار دیگر جنگ در گرفت و ایلام به طرفداری از امیر بابل که دست‌نشانده خود او بود، بر ضد آشور وارد مبارزه شد و جنگی در گرفت و کمی بعد سناخریب توانست بار دیگر بابل را تسخیر کند و ایلام را به سرزمین‌های نخستینش بازگرداند.

خوم‌بان ایگاش:

خوم‌بان ایگاش در سال ۶۸۸ پیش از میلاد، به شاهی رسید و به بابل حمله کرد و تا شهر سیپ‌پار پیش رفت و آن‌گاه به شوش بازگشت و در سال ۶۷۴ جان سپرد.

اورتاکو:

اورتاکو در سال ۶۷۴ پیش از میلاد، به شاهی نشست. اورتاکو با آشور روابط بازرگانی برقرار کرد. در این هنگام آشوربانیپال به مصر یورش برد و اورتاکو به بابل تاخت و آن شهر را تسخیر نمود.

هوبان هالتاش:

هوبان هالتاش در سال ۶۴۰ پیش از میلاد، به شاهی رسید. در دوران حکومت او، آشوریان دوباره به ایلام حمله کردند و مدکتو را تصرف نمودند و با فتح این شهر آشوریان به کرخه راه یافتند. شوش پایتخت ایلام تسخیر گردید. آشوربانیپال دستور کشتن هوبان هالتاش را صادر کرد و پادشاهی ایلام در سال ۶۳۱ پیش از میلاد، پایان یافت.

دوران ایلام کهن ح ۲۷۰۰ تا ح ۱۵۰۰ پیش از میلاد

نخستین شاهان ایلامی ح ۲۷۰۰ تا ح ۲۶۰۰ پ. م

هومبابا (ح ۲۶۸۰ پ. م.) همزمان با گیلگمش شاه اوروک

هومبان شوتور (یا خومباستیر) (تاریخ نامشخص)

سلسله اوان ح ۲۶۰۰ تا ۲۰۷۸ پ. م.

شاه ناشناس یکم اوان (ح ۲۵۸۰ پ. م.) همزمان با آخرین شاه نخستین سلسله اوروک

(...) لو (تاریخ نامشخص)

کورایشک (۳۶ سال در حدود ۲۵۵۰ پ. م.) همزمان با لوگل آنی موندو شاه آداب و اورنشه شاه لگش

پلی (ح ۲۵۰۰ پ. م.)

تته یکم (تاریخ نامشخص)

اوکوتنهیش (تاریخ نامشخص)

ہیشوتش (تاریخ نامشخص)

شوشون ترّنه (تاریخ نامشخص)

نپی ایلہوش (تاریخ نامشخص)

کیکو سیوہ تمّتی (تاریخ نامشخص)

ہیشپ رتپ یکم (تاریخ نامشخص)

لوہ ایشن (تا ۲۳۲۵ پ. م.) پسر ہیشپ رتپ یکم

ہیشپ رتپ دوم (از ۲۳۲۵ پ. م.) پسر لوہ ایشن

امہ سینی (ح ۲۳۱۵ تا ۲۳۱۱ پ. م.)

ہلو (ح سدہ ۲۴ پ. م.)

ہیتہ (ہمزمان با نرّم سین شاہ اکّد)

کوتیک این شوشینک (ہمزمان با اورنمو شاہ اور) پسر شینی ہیش ہوک

شاہ ناشناس دوم اووان (تا ۲۰۷۸ پ. م. کہ شوش بر دست سپاہیان اور گشودہ شد)

شاہان ہمازی ح ۲۵۳۰ تا ح ۲۰۳۰ پ. م.

ہتانیس (۷ سال در حدود ۲۵۳۰ پ. م.)

زیزی (تاریخ نامشخص)

اورادد (تاریخ نامشخص)

اورایشکور (پیش از ۲۰۴۱ تا پس از ۲۰۳۷ پ. م.)

وردننر (پس از ۲۰۳۷ پ. م.)

شاهان شریهوم [۶] ح ۲۴۰۰ تا ح ۲۳۰۰ پ. م.

(...) هی (پیش از ۲۳۷۱ پ. م.)

(...) رو (ح ۲۳۱۶ پ. م.)

شاه ناشناس شریهوم (تا ۲۳۰۵ پ. م.) همچنین او شاه انشان بوده است.

شاهان انشان ۲۳۵۰ تا ح ۱۹۷۰ پ. م.

شاه ناشناس یکم انشان (تا ۲۳۰۵ پ. م.) همچنین شاه شریهوم بود. از آکدیان شکست خورد و اسیر شد.

شَلَبوم (پیش از ۲۰۶۸ تا ۲۰۶۴ پ. م.) با دختر شولگی شاه اور ازدواج کرد.

لیوم (از ۲۰۶۴ پ. م.) چند نبرد با اور داشت.

شاه ناشناس دوم انشان (ح ۲۰۴۱ تا ۲۰۳۷ پ. م.) با دختر شوسین شاه اور ازدواج کرد.

شاه ناشناس سوم انشان (تا ۲۰۱۷ پ. م.) با دختر ایبی سین شاه اور ازدواج کرد.

ایمه سو (همزمان با شوایلشو شاه ایسین) پسر کیندتو شاه سیماشکی. تندیس نانار را به ایسین بازگرداند.

اَپرتی دوم (همزمان با ایدین دگن شاه ایسین) سوکل ماه و شاه انشان و شوش. با دختر ایدین دگن شاه ایسین در ۱۹۷۳ پ. م. ازدواج کرد.

شاهان در ح ۲۳۵۰ تا ح ۶۴۶ پ. م.

شاه ناشناس یکم در اورسین

شاه ناشناس دوم در آنوم موتبل

مننه

نقیموم

سومو یموتبله

منیوم

تمتی شیلهک

کوتیر مبوک

ریم سین یکم

ریم سین دوم

لکتی شیخو

شاه ناشناس سوم در تن دیه

تمریتو

سلسله سیماشکی، سیماش ح ۲۱۰۰ تا ۱۹۲۸ پ.م.

شاه ناشناس سیماشکی (همزمان با کوتیک این شوشینک شاه اوان)

گیرنمه یکم (تاریخ نامشخص)

تزیته یکم (ح ۲۰۴۰ تا ح ۲۰۳۷ پ.م.)

اِپرتی یکم (تا ۲۰۳۳ پ.م.)

گیرنمه دوم (از ۲۰۳۳ پ.م.)

تزیته دوم (تاریخ نامشخص)

لوراک لوهان (پیش از ۲۰۲۸ تا ۲۰۲۲ پ.م.)

هو تران تمّتی

ايند تو اين شوشينك يكم (تا ۲۰۱۶ پ.م) پسر هو تران تمّتی

کين دتو (ح ۲۰۰۶ تا ۲۰۰۵ پ.م) گشاینده اور. پسر تن روهورتير

ايند تو اين شوشينك دوم (همزمان با شو ايليشو شاه ايسين و بيله لّمه شاه اشوننا) پسر په پي

تن روهورتير يكم (همزمان با ايدين دگن شاه ايسين) پسر ايند تو اين شوشينك دوم

ايند تو اين شوشينك سوم (بيش از سه سال. تاريخ نامشخص) پسر تن روهورتير يكم

ايند تو نپير (تاريخ نامشخص)

ايند تو تمّتی (تا ۱۹۲۸؟ پ.م.)

سلسله اپرتی ح ۱۹۷۰ تا ح ۱۵۰۰ پ.م.

اپرتی دوم (همزمان با ايدين دگن شاه ايسين) (سوکل ماه و شاه انشان و شوش) با دختر

ايدين دگن شاه ايسين در ۱۹۷۳ پ.م. ازدواج کرد.

شيلهّه (تاريخ نامشخص) (سوکل ماه) پسر اپرتی دوم

کوک نشوريكم پسر (خواهرزاده) شيلهّه

آته هوشو (۱۹۲۸؟ تا پس از ۱۸۹۴ پ.م.) (شبان مردم شوش) پسر کوک نشوريكم (؟)

تتپ مدّه (پس از ۱۸۹۰ پ.م.) (شبان مردم شوش) پسر کوک نشوريكم (؟)

پلر ايشن (تاريخ نامشخص) (سوکل ماه)

کوک سنيت

کوک کيروش (تاريخ نامشخص) (سوکل ماه، سوکل ايلام، سوکل سيماشکی، سوکل

شوش) پسر لن کوکو و برادرزاده پلر ايشن

تم سنیت (تاریخ نامشخص) پسر کوک کیروش

کوک نھونته (تاریخ نامشخص) پسر کوک کیروش

کوک نشور دوم (تاریخ نامشخص)

شیروکدوه (همزمان با شمشى آدد یکم شاه آشور) (سوکل ماه) پسر کوک نشور یکم

شیموت ورتش یکم (تاریخ نامشخص)

سیوه پلر هوپک (ح ۱۷۶۵ پ. م.) (سوکل ماه) پسر شیروکدوه

کودوزولوش یکم (تاریخ نامشخص) پسر شیروکدوه

کوتیر نھونته یکم (تاریخ نامشخص) (سوکل ماه) پسر کودوزولوش یکم

آته مره هلکی (تاریخ نامشخص)

تته دوم (تاریخ نامشخص) برادر آته مره هلکی

لیله ایرتش (تاریخ نامشخص) پسر کودوزولوش یکم

تمتی اگون (تاریخ نامشخص) (سوکل ماه) پسر کوتیر نھونته یکم

کوتیر شیلههه (تاریخ نامشخص) (سوکل ماه) پسر تمتی اگون

کوک نشور سوم (ح ۱۶۴۶ پ. م.) (سوکل ماه، سوکل سیماشکی و شوش) پسر کوتیر شیلههه

تمتی رپتش (تاریخ نامشخص) پسر کوتیر شیلههه

شیموت ورتش دوم (تاریخ نامشخص) پسر کوتیر شیلههه

شیرتوه (تاریخ نامشخص) پسر کوک نشور دوم

کودوزولوش دوم (تاریخ نامشخص) (سوکل ماه) پسر شیموت ورتش دوم

تن اولی (تاریخ نامشخص) (سوکل ماه)

تمتی هلکی (تاریخ نامشخص) (سوکل ماه ایلام و سیماشکی) پسر تن اولی

کوک نشور چهارم (تاریخ نامشخص) پسر تن اولی

کوتیک متلت (ح ۱۵۰۰ پ.م) پسر تن اولی

دوران ایلام میانه ح ۱۵۰۰ تا ح ۱۰۰۰ پیش از میلاد

سلسله کیدینو ح ۱۵۰۰ تا ح ۱۴۰۰ پ.م.

کیدینو (سده ۱۵ پ.م) شاه انشان و شوش

این شوشینک سونکیر نیپیر (تاریخ نامشخص) شاه انشان و شوش

تن روهورتیر دوم (سده ۱۵ پ.م) شاه انشان و شوش

شلکه (تاریخ نامشخص) شاه انشان و شوش

تمتی اهر (همزمان با کدشمن انلیل شاه بابل) شاه انشان و شوش

سلسله ایگه هلکی ح ۱۴۰۰ تا ح ۱۲۱۰ پ.م.

آته هلکی (تاریخ نامشخص)

آتر کیته یکم (تاریخ نامشخص) پسر آته هلکی

ایگه هلکی (تاریخ نامشخص)

پهیر ایشن یکم (همزمان با کوریگلزو یکم شاه بابل) پسر ایگه هلکی

کیدین هوتران یکم (تاریخ نامشخص) پسر پهیر ایشن یکم

آتر کیته دوم (تاریخ نامشخص) پسر ایگه هلکی

هومبان نومنه یکم (همزمان با بورنه بوریش دوم شاه بابل) پسر اتر کیتّه دوم
 اونتش نپیریشه (یا اونتش هومبان) (تاریخ نامشخص) پسر هومبان نومنه یکم
 کیدین هوتران دوم (تاریخ نامشخص) پسر اونتش نپیریشه
 نپیریشه اونتش (یا هومبان اونتش) پسر کیدین هوتران دوم
 پھیر ایشن دوم (تاریخ نامشخص)
 اونپتر نپیریشه (یا اونپتر هومبان) (تاریخ نامشخص) پسر پھیر ایشن دوم
 کیدین هوتران سوم (همزمان با انلیل ندین شومی و ادد شومه ایدینه شاهان بابل) پسر پھیر
 ایشن دوم
 دودمان شوتروکی ح ۱۲۱۰ تا ح ۹۷۰ پ. م.
 هلوتوش این شوشینک (از ح ۱۲۱۰ پ. م)
 شوتروک نهونته یکم (ح ۱۱۵۸ پ. م)
 کوتیر نهونته دوم (ح ۱۱۵۵ پ. م)
 شیلھک این شوشینک یکم (تاریخ نامشخص)
 هوته لوتوش این شوشینک (ح ۱۱۱۰ پ. م)
 شیلھینه همرو لگمر (پس از ۱۱۱۰ پ. م)
 هومبان نیمنه دوم (اوایل سده ۱۱ پ. م)
 شوتروک نهونته دوم (اوایل سده ۱۱ پ. م)
 شوتور نهونته یکم
 اکشیر شیموت (تاریخ نامشخص)

اکشیر نهونته (تاریخ نامشخص)

گره ایندش (تاریخ نامشخص)

مریبتی ایلّه اوصور (پیش از ۹۸۳ تا پس از ۹۷۸ پ. م.)

دوران ایلام نوح ۱۰۰۰ تا ح ۵۰۰ پیش از میلاد

سلسله هومبان تهره (نویلامیان) ح ۸۳۰ تا ۵۱۹ پ. م.

شاه ناشناس دوم ایلام (ح ۸۲۱ پ. م. همزمان با شمشى آدد پنجم شاه آشور)

هومبان تهره یکم (تا ۷۴۲ پ. م.)

هومبان نیکش یکم (۷۴۲ تا ۷۱۷ پ. م.) پسر هومبان تهره یکم

شوتور نهونته دوم (۷۱۷ تا ۶۹۹ پ. م.) پسر (خواهرزاده) هومبان نیکش یکم

هلوشو این شوشینک (۶۹۹ تا اکتبر ۶۹۳ پ. م.) برادر شوتور نهونته دوم

کوتیر نهونته سوم (اکتبر ۶۹۳ تا جولای ۶۹۲ پ. م.) پسر هلوشو این شوشینک

هومبان نیمنه سوم (جولای ۶۹۲ تا فبروی ۶۸۸ پ. م.) پسر هلوشو این شوشینک

هومبان هلنش یکم (فبروری ۶۸۸ پ. م. تا اکتبر ۶۸۱ پ. م.)

هومبان هلنش دوم (اکتبر ۶۸۱ تا سپتامبر ۶۷۵ پ. م.) پسر هومبان هلنش یکم

اورتک این شوشینک (سپتامبر ۶۷۵ تا ۶۶۳ پ. م.) برادر هومبان هلنش دوم

تمتی هومبان این شوشینک یکم (۶۶۳ تا سپتامبر ۶۵۳ پ. م.) برادر اورتک این شوشینک

هومبان نیکش دوم (سپتامبر ۶۵۳ تا ۶۵۱ پ. م.) پسر اورتک این شوشینک

تمریتو (۶۵۲ تا ۶۴۹ و ۶۴۷ پ. م.) پسر هومبان نیکش پسر هومبان هلنش یکم

اینده بیبی (۶۴۹ تا پس از جولای ۶۴۸ پ.م.)

هومبان هلش سوم (پس از جولای ۶۴۸ تا ۴/۶۴۵ پ.م.)

هومبان نیکش سوم (۶۴۷ پ.م.) پسر آته مره هلکی

اومهلومه (۶۴۷ پ.م.)

ایندتو این شوشینک چهارم (۶۴۷ تا پس از پائیز ۶۴۶ پ.م.)

هومبان هپوته (۶۴۷ پ.م.)

پائه (پس از پائیز ۶۴۶ تا ۴/۶۴۵ پ.م.)

شوتور نهونته سوم (پس از پائیز ۶۴۶ پ.م.) پسر ایندتو این شوشینک چهارم

هومبان کیتین (تاریخ نامشخص) پسر شوتور نهونته سوم

هومبان تهره دوم (تاریخ نامشخص)

هلوتش این شوشینک (تاریخ نامشخص) پسر هومبان تهره دوم

اومانونو یکم (تاریخ نامشخص)

شیلهک این شوشینک دوم (تاریخ نامشخص) پسر اومانونو یکم

تمتی هومبان این شوشینک دوم (پیش از ۵۵۰ پ.م.) پسر شیلهک این شوشینک دوم

هلکتش (ح ۸/۵۴۹ پ.م.)

آسینه (اکتبر تا ۱۰ دسامبر ۵۲۲ پ.م.) پسر اوپدرمه

اومانونو دوم یا هومبان نیکش چهارم (ایمانیش) (دسامبر ۵۲۲ تا فبروری ۵۲۱ پ.م.)

آته همیتی این شوشینک (تا ۱۹/۵۲۰ پ.م.)

شاهان آیه پیر حدود سده هفتم پ.م.

تاخی هی (تاریخ نامشخص)

هنی (همزمان با شوتورنهنوته سوم شاه ایلام) پسر تاخی هی

زشه شی (تاریخ نامشخص) پسر هنی

شاهان گیساتی حدود سده هفتم تا ۵۱۹ پ.م.

شاتی هوپیتی (اواخر سده هفتم پ.م.)

هومبان شوتوروک (اوایل سده ششم پ.م.) پسر شاتی هوپیتی

هوتران تمتی (میانه های سده ششم پ.م.)

آته همیتی این شوشینک (تا ۱۹/۵۲۰ پ.م.) پسر هوتران تمتی

شاهان زامین حدود سده هفتم و ششم پ.م.

بهوری یکم (اواخر سده ۷ پ.م.)

بهوری دوم (اوایل سده ۶ پ.م.)

شاهان سماتی حدود سده ۶ پ.م.

دابالا

آمپیریش پسر دابالا

آنی شیلَه پسر دابالا

اونزی کیلیک پسر آنی شیلَه

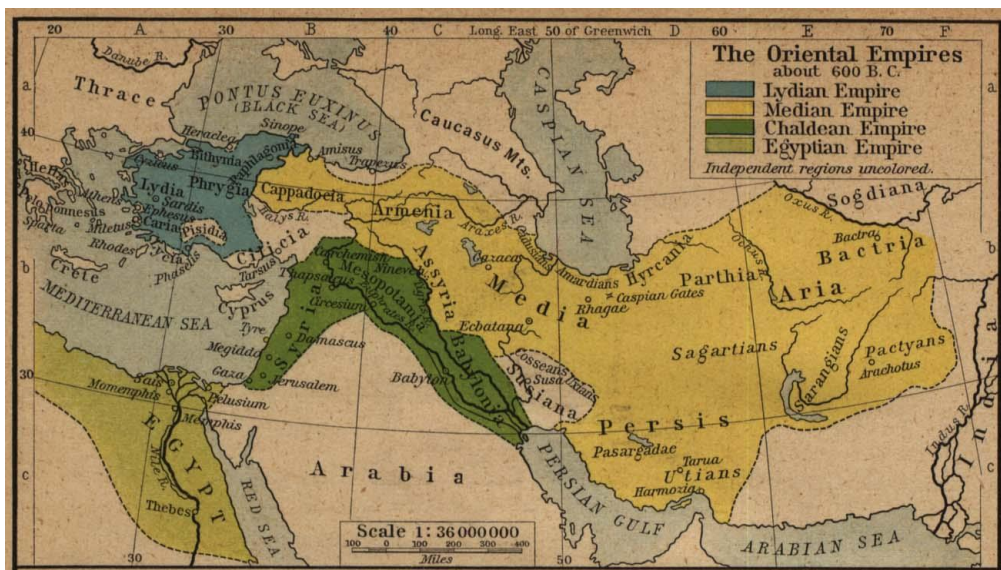
زیتاش

اونسک [پسر زیتاش

شاهان زی حدود سده ۶ پ. م

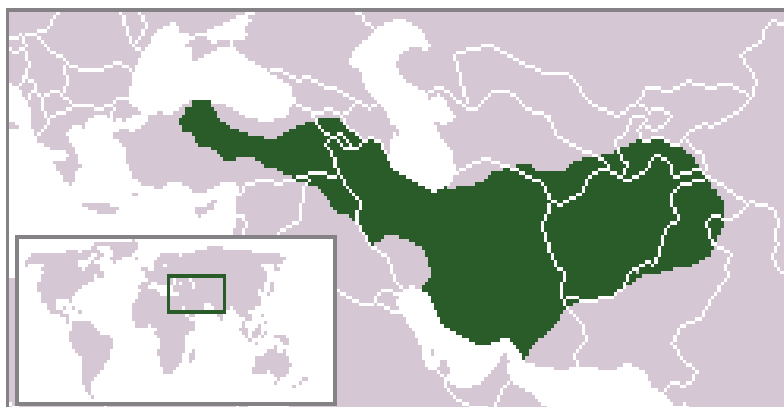
اپه لایه»

مادها:



نقشه شماره

نقشه دولت مادها- نخستین دولت بزرگ تشکیل شده در دوره تاریخی در بخش باختری فلات ایران سرزمین ایران در دوره مادها، از سوی جهانیان «میدیا» (کشور مادها) نام می گیرد و این نام حتا تا هنگامی که از روی کار آمدن هخامنشیان یک سده آزرگار می گذشت، کماکان اشتها داشت. به گونه یی که دیده می شود، دامنه های خاوری این شاهنشاهی تا باکتريا (بلخ) می رسیده است.



گستره سرزمین ماد در 600 پیش از میلاد

شاهنشاهی ماد «Mādai» (۷۲۸ پیش از میلاد-۵۴۹ پیش از میلاد)^۵

پادشاهان:

- ۷۰۱ پیش از میلاد-دیاکو (نخستین)

- 653-631 فروریتش

- ۶۲۵-۵۸۵ پیش از میلاد-هووخستره

- ۵۴۹-۵۸۹ پیش از میلاد-ایشتوویگو (آخرین)

تاریخچه:

- هووخستره قبایل مادی را متحد نمود-۷۲۸ پیش از میلاد

- کورش بزرگ با گشودن هگمتانه دولت ماد را سرنگون نمود-۵۴۹ پیش از میلاد

ماد نام یکی از اقوام ایرانی تبار که در سده هفدهم پیش از میلاد در سرزمینی که پسان ها به نام ماد شناخته شد، نشیمن گزید. بسیاری از تاریخنویسان باستان، آشکارا، مادها را «آریایی» خوانده اند. واژگان بازمانده از گویش مادی [مانند: Farnah (= فر)؛ Paradayda (= پردیس)؛ Vazraka (= بزرگ)؛ Vispa (= همه)؛ Spaka (= سگ)؛ Mitra (= مهر)؛ Xshayathia (= شاه) در زبان پارسی باستان، و نیز تصریح «استرابون» به «آریایی» بودن زبان مادها و پیوند و همسانی آن با زبان های پارس و بلخ و سغد و سکاها و نیز کلام

⁵. برگرفته از: ویکی پدیا با اندکی فشرده سازی و ویرایش.

داریوش بزرگ - که زبان مادها و پارس‌ها را در یک گروه قرار می‌دهد، نشانه از «آریایی» بودن زبان مادهاست.

در اواخر سده هشتم پیش از میلاد، مادها در ایران غربی گرد هم جمع شده، نیرو گرفتند و با آشوریان که به آن‌ها یورش برده بودند، جنگیدند و طی جنگ‌هایی که حدود یکصد سال به درازا انجامید، آنان را شکست دادند و دولتی بنیاد نهادند که ۱۲۰ سال فرمانروایی نمود و سرانجام از کوروش بزرگ شکست خورد.

بناهای مذهبی (معابد) یافته شده در سکونتگاه‌های مادها و نیز نام‌های خاص مادی که با اسامی دینی آریایی ترکیب شده‌اند (مانند: Bagparna, Mazdakku, Bagmashda, Bagdatti, Artasiraru, Auraparnu) آشکارا تعلق مذهبی قوم ماد را به اندیشه‌ها و آیین‌های دینی هندوایرانی (آریایی) و شاید زرتشتی، نشان می‌دهد.

نام شاهان و سرداران ماد که در متون آشوری و یونانی و پارسی‌باستان ذکر گردیده‌اند (مانند: فُرورْتی، اووَحْشْتَر، اَرشْتی وِیِگ، شیدیرپَرَن، تَخْمَسپاد و...) همگی به آشکارا «آریایی» هستند.

برخی مدعی هستند بر پایه نظریه «حضور دیرین مردم آریایی در خاور نزدیک و میانه» که توسط گروهی از تاریخدانان به ویژه جهان‌شاه درخشانی ارائه شده‌است، واژه «مَدَه» در نوشتارهای میانرودان به نادرست به معنای عام سرزمین ترجمه شده‌است که با برخی از اسناد باستانی سازگار نمی‌باشد. بر پایه این دیدگاه، دست کم از هزاره سوم پیش از میلاد مادها در بخش‌های غربی ایران حضور داشته‌اند.

بر پایه برخی منابع، مادها میان قرون ۹ تا ۷ پیش از میلاد حکومتی یکپارچه برای سرزمین‌های مادی تشکیل ندادند و در این رابطه برخی معتقدند که به نظر می‌رسد آن چه در باره نهادهای تمدنی و حکومتی مادها در متون تاریخی (هردودت و پس از وی) روایت

شده است، تصویری متعلق به هخامنشیان و پارس‌ها باشد که سپس به تن و قامت مادهایی که روزگارشان گذشته بود، پوشانده و بازسازی شده است.

آن چه از متون آشوری - که اسنادی معاصر با دوران مادها هستند - بر می آید، آن است که مادها از سده نهم تا هفتم پ. م. نتوانسته بودند چنان پیشرفتی بیابند که سبب همگرایی و اتحاد و سازمان‌یافتگی قبایل و طوایف پراکنده ماد بر محور یک رهبر و فرمانروای برتر و واحد - که بتوان وی را پادشاه کل سرزمین‌های ماد نشین نامید؛ آن گونه که هرودوت، دیاکو را چنین می‌نماید، شده باشد. پادشاهان آشور در ضمن لشکرکشی‌های پرشمار خود به قلمرو سکونت مادها، همواره با شمار فراوانی از «شاهان محلی» (حاکمان مستقل شهرهای مختلف) روبه‌رو بوده‌اند و نه یک پادشاه واحد حاکم بر کل سرزمین‌های ماد نشین.

شاهنشاهی ماد در زمان هوخشتره به بزرگ‌ترین پادشاهی غرب آسیا حکومت می‌کرد و سراسر ایران را آن چنان که در نقشه سرزمین ماد هویدا است برای نخستین بار در تاریخ به زیر یک پرچم آورد. هوخشتره بنیادگذار نخستین قدرت ایرانی بود. پایه‌گذاری دولت ماد به عنوان نخستین دولت بر پایه وحدت اقوام مختلف باشنده پشته ایران با مشترکات و پیوندهای فرهنگی را باید به عنوان مهم‌ترین رویداد در تاریخ ایران به شمار آورد.

لشکرکشی‌های پی در پی آشور به سرزمین ماد در سده هشتم پ. م؛ و خطر حمله از غرب از سوی دولت زورمند آشور، نیاز تشکیل یک دولت متمرکز را برای مادها که جدیدترین مهاجران به زاگرس بودند، به وجود آورد. هرودوت می‌نویسد: آشوری‌ها در آسیا پنجمصد سال حکومت کردند، نخستین مردمی که سر از اطاعت آن‌ها پیچیدند، مادها بودند. اینان برای آزادگی جنگیدند، رشادت‌ها کردند و از قید بندگی رستند.

گاهنامه:

-در سال ۸۱۰ پیش از میلاد، آداد-نراری سوم به ماد لشکر کشید و صفحات غربی فلات ایران را تصرف کرد.

-در سال ۶۳۳ پیش از میلاد، سکاها به ماد حمله کردند. ۹ سال بعد در سال ۶۲۴ پیش از میلاد مادها، سکاها را شکست داده و عقب می‌رانند.

-در سال ۶۱۲ پیش از میلاد، ماد و بابل متحد شدند و هووخشتره به نینوا مرکز آشور حمله کرد و پادشاهی آشور را برانداخت.

-در سال ۵۵۰ پیش از میلاد، ایشتوویگو شاه ماد از کوروش شکست می‌خورد و پیرو آن هگمتانه به تسخیر کوروش در می‌آید.

-در سال ۱۵۵ پیش از میلاد مهرداد یکم سرزمین ماد را تسخیر می‌کند.

منبع‌شناسی تاریخ ماد:

نخستین اشاره به قوم ماد در کتیبه بی است که گزارش حمله شلمانسر سوم به سرزمین موسوم به پارسوا، در کوه‌های کردستان، (سال ۸۳۷ پ. م) بر آن ثبت شده است. مادها از نژاد هند و اروپایی به شمار می‌روند و محتمل است که در تاریخ هزار سال پیش از میلاد از کناره‌های دریای خزر به آسیای باختری آمده باشند.

اکنون با کاوش در مناطق غرب ایران از مادها آثاری در تپه هگمتانه در دست است. تپه هگمتانه تپه تاریخی با پیشینه بی متعلق به دوران ماد است. روایات تاریخ‌نویسان یونانی نیز حاکی از آن است که این شهر در دوره مادها (از اواخر سده هشتم تا نیمه نخست سده ششم پیش از میلاد)، مدت‌ها مرکز شاهنشاهی مادها بوده است و پس از انقراض آن‌ها نیز به عنوان یکی از پایتخت‌های هخامنشی (پایتخت تابستانی) به شمار می‌رفته است. گفته‌های هرودوت - تاریخ‌نویس یونانی، در سده پنجم پیش از میلاد، مهم‌ترین مأخذ تاریخی در این زمینه است. در حقیقت، برای نوشتن تاریخ دودمان ماد نخستین بار در نیمه دوم سده پنجم پیش از میلاد هرودوت کوشش کرده است. در کتیبه‌های تیگلت پیلسر سوم که در سده هشتم پیش از میلاد نوشته شده است و سناخریب و اسرحدون و شلمانسر سوم نیز به ناحیه ماد اشاره کرده‌اند.

از متون عهد عتیق کتاب مقدس نیز تا حدودی برای بازسازی تاریخ ماد بهره‌گیری می‌شود. این متون در دوره‌های تاریخی گوناگونی نوشته شده‌اند و به‌جز برخی از قسمت‌های

کتاب‌های عزرا و دانیال که به زبان آرامی نوشته شده‌اند، همه این متون به زبان عبری نگاشته شده‌اند. کتاب‌های پیامبران ناحوم و حبقوق که تقریباً همزمان بوده‌اند و در سده هفتم پیش از میلاد می‌زیستند، بر افتادن ناگهانی دولت آشور را شرح می‌دهند. ناحوم سقوط مصیب‌بار نینوا را که در سال ۶۱۲ پیش از میلاد توسط مادها و بابلی‌ها تسخیر شد را گزارش کرده و حبقوق در باره تسخیر آشور در سال ۶۱۴ پیش از میلاد توسط مادها سخن می‌گوید. شاید پیشگویی‌های هر دو کتاب به زمانی که دولت آشور هنوز پابرجا بوده، تعلق دارند ولی در دوره‌ای بوده‌اند که سرانجام مصیبت‌بار دولت آشور، آشکار به نظر می‌رسید.

سرزمین ماد:

در پایان هزاره دوم پیش از میلاد، قبیله‌های مادی، آغاز به استقرار در قلمرو غرب ایران که پسان‌ها ماد نامیده شد، کردند- جایی که در آن زمان نشیمنگاه شاهک‌نشین‌های فراوان و گروه‌های قومی و زبانی گوناگونی مانند گوتی‌ها، لولوبی‌ها، کاسی‌ها و هوری‌ها بود. سپس، در سده‌های نهم و هشتم پیش از میلاد، قدرت مادها تا حدی زیادی افزایش یافت و نقش آن‌ها برجسته شد و سرانجام در سده هفتم پیش از میلاد، سرتاسر غرب ایران و برخی از مناطق نزدیک آن به مادها تعلق یافت. بنا بر این، مرزهای ماد در درازای چند صد سال، به تدریج و رفته‌رفته تغییر کرد. با این حال، گستره جغرافیایی دقیق ماد برای ما ناشناخته مانده است.

در دوره نخستین، مرزهای غربی شاهک‌نشین‌های ماد که از یکدیگر مستقل بودند، از مرزهای غربی دشت همدان فراتر نمی‌رفتند. اطلاعات ما در باره حدود شمالی و شرقی ماد بسیار اندک است. با این حال، سرزمین اصلی ماد، آن‌گونه که آشوری‌ها از اواخر سده نهم پیش از میلاد تا آغاز سده هفتم پیش از میلاد آن را می‌شناختند، از سوی شمال به گیزیل بوندا محدود می‌شد که گیزیل بوندا در کوه‌های قافلان‌کوه در شمال دشت همدان قرار داشت. از سوی غرب و شمال غرب نیز محدوده آن از دشت همدان فراتر نمی‌رفت و به کوه‌های زاگرس محدود می‌شد، به جز در جنوب غربی که مادها تا دره‌های زاگرس را در اختیار داشتند که این مرز در دامنه کوه‌های گرین واقع شده بود و ماد را از ایلی، پادشاهی

بی در نواحی پیشه کوه به سمت جنوب کرمانشاه، جدا می کرد. از سوی جنوب نیز مرز ماد به منطقه ایلامی سیماشکی محدود می شد که امروزه با دره خرم آباد تطبیق داده می شود. به نظر می رسد که قلمرو ماد از سوی خاور و جنوب خاوری به دشت کویر و سرزمین پتوشرا (Patušarra) محدود بود. سرزمین پتوشرا چنان که توسط شاهان آشوری توصیف شده است، در حاشیه کویر نمک (شاید دشت کویر) واقع شده بود. رشته کوه نزدیک پتوشرا را آشوریان «بیکنی» می نامیدند و از آن با عنوان «رشته کوه لاجورد» یاد می کردند. پژوهشگران معمولاً آن را با کوه دماوند که در شمال شرق تهران قرار دارد، برابر می دانند. پتوشرا ظاهراً همان منطقه بی است که در پارسی میانه به صورت پدشخوار ذکر شده است. جایی که در سده های میانی استخراج لاجورد از آن گواهی شده است. لاجورد که به عنوان خراج به آشوریان پرداخت می شد، «به واسطه تجارت با مادی های مناطق شرقی به دست می آمد.»

پتوشرا و کوه بیکنی، شاید دوردست ترین قلمرو حکومت مادها بود که آشوری ها در طول بزرگ ترین توسعه خویش در نیمه دوم سده هشتم پیش از میلاد و دهه نخست سده هفتم پیش از میلاد، به آن نفوذ کرده بودند. با این حال، لویس لوین استدلال می کند که کوه بیکنی به احتمال زیاد می بایست با رشته کوه الوند تطبیق داده شود که در غرب همدان قرار دارد. این تطبیق توسط استوارت کلیفورد براون و شمار دیگر از پژوهشگران پذیرفته شده است. اگر تطبیق بیکنی با رشته کوه الوند درست باشد، به این معناست که آشوری ها هرگز از این کوه ها نگذشتند و همه سرزمین های مادی که تسخیر کردند یا برای شان شناخته شده بود، در غرب همدان قرار داشت.

هگمتانه:

هگمتانه، پایتخت پادشاهی ماد، پایتخت تابستانی هخامنشیان و ساتراپ نشین ایالت ماد از دوران هخامنشیان تا ساسانیان بود. دانشنامه ایرانیکا بنیاد گذاری ماد را سال ۷۰۸ پیش از میلاد به مرکزیت هگمتانه و توسط دیاکو ذکر می کند. نام این شهر در سنگنوشته داریوش یکم در بیستون در زبان پارسی باستان «همگمتان»، در ایلامی «آگ-م-د-ن» و در زبان اکدی «آ-گ-م-ت-ن» ثبت شده است. بیشتر چنین تفسیر می شود که این واژه از «هنگمت» به معنای

«محل گردآمدن» مشتق شده است و نتیجه گرفته می‌شود که پیش از شکلگیری دولت ماد، نوعی گردهمایی مردمی در این جا انجام می‌شد. هرودوت به یک گردهمایی مادها که در آن دیاکو به شاهی برگزیده شد، اشاره می‌کند ولی محل آن را مشخص نمی‌کند.

واژه ایلامی «هَل. مَت. نَ» به معنای «سرزمین مادها» شاید نباید درست باشد چرا که شهر پایتخت مادها نمی‌توانست نامی ایلامی داشته باشد یا «سرزمین» نامیده شود. جرج کرزن، پیشنهاد کرده است که با توجه به این که در آن جا هفت شهر، هگمتانه نامیده می‌شوند و چهارتای آن‌ها در پارس قرار دارند، این نام در واقع برای پایتخت یا شهر شاهی تعیین شده بود. در منابع باستانی و دیگر منابع، برای هگمتانه نام‌های مختلفی ذکر شده است: در زبان یونانی «اکباتانا، اگباتانا»، در زبان لاتین «اکباتانا، اکباتانیس پارتیوروم» در زبان آرامی «أَحْمَت»، در زبان ارمنی «أَحْمَتَن، هَمْتَن، اِکَبْتَن» و در زبان پارسی میانه «هَمَدان». بنا بر هر دو زمینه تاریخی و باستان‌شناسی، تطبیق هگمتانه با همدان، قطعی است. با این حال، کمبود آثار باقی‌مانده قابل مشاهده از دوران پیش از اسلام در این منطقه، باعث شده که برخی از نخستین بازدیدکنندگان اروپایی، مکان‌های جایگزینی همچون شوش، کنگاور و تخت سلیمان را برای هگمتانه پیشنهاد دهند.

با توجه به موقعیت و منابع استراتژیک هگمتانه، این محوطه شاید پیش از هزاره یکم پیش از میلاد اشغال شده بود. هرچند که شواهد تاریخی و باستان‌شناختی در این مورد وجود ندارد. بنا به گفته هرودوت، هگمتانه در اواخر سده هشتم پیش از میلاد به عنوان پایتخت مادها توسط دیاکو برگزیده شد. هرودوت مجتمع شاهانه شامل قصر، خزانه‌داری و اقامتگاه نظامی که بر روی تپه‌ای ساخته شده بودند را توصیف می‌کند و می‌گوید که این مجتمع توسط هفت دیوار متحدالمرکز که هر دیوار داخلی از دیوار بیرونی بلندتر بود و بر آن اشراف داشت، ساخته شد. به‌رغم دو سده درگیری در مناطق مادی مرکز زاگرس، آشوریان هیچ‌گونه گزارش روشنی از هگمتانه ارائه نداده‌اند و ممکن است که آن‌ها هرگز در شرق الوند پیشروی نکرده باشند. سنت‌های قدیمی دیگری، منشأ شهر هگمتانه را به سمیرامیس افسانه‌ی یا به جمشید نسبت می‌دهند.»

طوایف ماد:

مطابق منابع کهن آشوری و یونانی و ایرانی در مجموع روشن می‌گردد که سه طایفه از شش طایفه تشکیل دهنده اتحاد مادها یعنی بوسیان، ستروخاتیان و بودیان بوده و سه طایفه مادی دیگر عبارت بوده‌اند از آریزانتیان و مغ‌ها و سرانجام پارتاکانیان.

بر پایه منابع یونانی، در سرزمین کمنداندازان ساگارتی (زاکروتی، ساگرتی) مادی‌های ساگارتی می‌زیسته‌اند که شکل بابلی - یونانی شده نام خود یعنی زاگروس (زاکروتی، ساگرتی) را به کوهستان غرب فلات ایران داده‌اند. نام همین طوایف است که در اتحاد طوایف پارس نیز موجود است و خط پیوند خونی طوایف ماد و پارس منجمله از منشا همین طایفه ساگارتی‌ها (زاکروتی، ساگرتی) است، طوایف پارس پیش از حرکت به سوی جنوب، دورانی طولانی را در مناطق مادها بوده و بعدها رو به جنوب رفته‌اند.

شاهان ماد:

به گفته هرودوت، دودمان مادها شامل چهار شاه بود که به یک خانواده تعلق داشتند و به مدت ۱۵۰ سال فرمانرایی کردند. از این رو این دودمان توسط شاه پارس، کوروش بزرگ در سال ۵۵۰ پیش از میلاد سرنگون شد.

دیاکو:

دیاکو یا دیاکو بنیادگذار حکومت ماد بود. نام وی در منابع گوناگون، به گونه‌های مختلفی ذکر شده‌است. هرودوت نام وی را «دیوکس» نوشته، در متون آشوری Da-a-a-uk-ku و در ایلامی Da-a-(hi)-(ú)-uk-ka و Da-a-ya-u(k)-ka ضبط شده‌است. نام دیاکو برگرفته از واژه ایرانی Dahyu-ka است و اسم مصغر واژه dahyu به معنی سرزمین است.

هرودوت می‌گوید که دیاکو مدت ۵۳ سال حکومت کرده و بر این اساس در باره دوران حکومت وی گمانه‌زنی‌هایی شده‌است اما به نظر می‌رسد که گزارش هرودوت بر مبنای روایتی شفاهی باشد. پژوهشگران از روی گزارش هرودوت به این نتیجه رسیده‌اند که دیاکو

مؤسس خاندان شاهی ماد و همچنین نخستین پادشاه ماد بوده که از آشوریان استقلال کسب کرده است. اما باید بر این نکته تأکید شود که گزارش هرودوت آمیزه‌ی بی‌اساسی از افسانه‌های یونانی و شرقی است و از دید تاریخی قابل اطمینان نیست.

همچنین فرض بر این است که پادشاه مادی که گزارش‌های هرودوت حول و حوش او می‌چرخد، همان دیاکو پسر فرورتیش باشد، در نتیجه ممکن نیست که تاریخ دقیق دوره حکمرانی او را مشخص کرد اما می‌توان گفت که شاید اکثر نیمه اول سده هفتم پیش از میلاد را در برمی‌گرفته است. ایگور دیاکونوف می‌گوید: «وضع دوران حکومت دیاکو در نوشته‌های هرودوت با تصویری که منابع آشوری از آن زمان (۶۷۵-۷۴۵ پیش از میلاد) رسم می‌کنند، چندان مغایرت دارد که برخی از تاریخ‌نویسان گواهی هرودوت را رد کرده‌اند.»

بر پایه نوشته‌های هرودوت، دیاکو فرزند فرورتیش بود که طرح و نقشه ایجاد یک حکومت واحد ماد را در ذهن داشت. مادها در دهکده‌های خودمختار جداگانه و یا در شهرهای کوچک زندگی می‌کردند. دیاکو در یک دوره بی‌قانونی در ماد، تلاش کرد تا عدالت را در دهکده خود اجرا کند و اعتبار و حسن شهرتی را به عنوان یک قاضی بی‌طرف به دست آورد. این گونه، حوزه فعالیت او گسترش یافت و مردم روستاهای دیگر نیز به وی رو می‌آوردند تا این که سرانجام او اعلام کرد درخواست‌های مردم زیاد است و این جایگاه برای وی دردسرساز و دشوار است و حاضر به ادامه کار نیست. در پی این کناره‌گیری، دزدی و آشوب فزونی یافت و مادها گرد هم آمدند و وی را برای حل و فصل اختلافات به عنوان پادشاه برگزیدند. منابع آشوری نیز برای نخستین بار، در سال ۶۷۳ پیش از میلاد از پادشاهی مستقل ماد یاد می‌کنند.

پس از به پادشاهی رسیدن، نخستین اقدام دیاکو گماشتن نگهبانانی برای خود و نیز ساخت پایتخت بود. شهری که دیاکو برای این منظور برگزید، در زبان پارسی باستان هگمتانه و به زبان یونانی «اکباتان» خوانده می‌شد که همدان امروزی دانسته می‌شود. هگمتانه به معنی «محل اجتماع» یا «شهری برای همه» است و اشاره‌ی بی‌گردد هم آمدن طوایف مادی که در گذشته پراکنده بودند. او در اواخر سده هشتم پیش از میلاد، دستور داد تا یک دژ

مستحکم بر روی تپه بی در این شهر ایجاد شود تا همه امور نظامی، دولتی و خزانه‌داری در آن انجام گیرد.

سارگون دوم - شاه آشور در سال ۷۱۵ پیش از میلاد، متوجه شد که دیاکو با ریسان اول، شاه اورارتو متحد شده‌است. او دیاکو را زیر نظر گرفت و در طی جنگ خود با منائیان - که از خویشاوندان نژاد مادی بودند و در آذربایجان و جنوب دریاچه ارومیه بسر می‌کردند - بار دیگر وارد ماد شد تا چنان که مدعی بود، به «هرج و مرج» آن‌جا پایان دهد. وی در آن‌جا توانست دیاکو را اسیر کند ولی برخلاف عادت همیشگی آشوریان، جانش را به او بخشید و در نبشته بی تشریفاتی در کاخ خود در خُرس آباد اعلام می‌کند: «دیاکو را به‌همراه قبیله‌اش به حمات تبعید کردم.»

فرورتیش:

فرورتیش (پارسی باستان: فُورَرتِی، اوستایی: فُروشی، یونانی: فرأرتِس، بابلی: پرومرتیش، ایلامی پرومرتیش) دومین شاه ماد بود. به گفته هرودوت فرورتیش پسر دیاکو بود و قبایل مادی را متحد و به یک کشور تبدیل کرد.

وی که به همراه دیاکو و خانواده‌اش به آشور تبعید شده بود، به احتمال قوی در خاک آشور تربیت شد. بعدها وی خداوند ده ایالت بیت کاری در ناحیه همدان کنونی، به مرکزیت کار - کشی شد. گمان می‌رود آشوریان خود از روی عمد وی را به این مقام منصوب کرده‌باشند تا نخست وی را از جایی که نفوذ و ریشه محلی داشته‌است دور کرده باشند، دو دیگر بر این باور بودند که فرورتیش که دست‌پرورده و دست‌نشانده خودشان است - مانند سایر پیشوایان، شاهکان و شاهان دست‌نشانده - در ادامه سیاست‌هایی را دنبال خواهد کرد که به سود آشوریان باشد.

فرورتیش با آن که سرنوشت اسارت پدرش دیاکو را دیده بود، همان راه پدرش را دنبال کرد و به آشور اعلان جنگ داد. برای این کار ابتدا پارس‌ها را تحت انقیاد خود درآورد و سپس با جلب یاری خداوندان پیشین دو ایالت همسایه خود خیزشی را برابر آشور سازمان

داد. خیزش به سرعت گسترش یافت و آشوریان بخش اعظم سرزمین ماد را که در تصرف خود داشتند، از دست دادند. با مذاکرات آشور با سکاها - که متحد مادها در این قیام بودند - و خروج آن‌ها از اتحاد با مادها به سود آشوریان، قیام نافرجام ماند. از آن تاریخ به بعد، فرورتیش توانست مهم‌ترین نواحی ماد را از زیر یوغ آشور نجات دهد و در سه ایالت بیت کاری، مادای و ساپاردا دولت واحدی پی ریزی کند و پادشاهی مستقل ماد را برپا کند.

در جریان یک کشمکش داخلی در آشور، فرورتیش فرصت را برای حمله دوباره به آشور مناسب دید و این گونه، در سال ۶۵۳ پیش از میلاد بار دیگر به آشور یورش برد ولی کشته شد. بدین ترتیب ۲۲ سال حکومت وی بر مادها پایان یافت. برخی از تاریخ‌نویسان بر آن اند که به رغم شکست فرورتیش از آشوریان، این جنگ زمینه‌ساز نبردی شد که پسرش هووخشتره آن را تا بر اندازی دولت آشور در پیش گرفت. پس از فرورتیش، هووخشتره جانشین او شد و مدت چهل سال حکومت کرد.

هووخشتره:

هووخشتره (پارسی باستان: hUvaxšatara، اکدی: mÚ-ak-sa-tar و mUk-sa-tar، ایلامی: tar، mÚ-ak-sa-tar, mUk-sa-tar و mÚ-ma-ku-iš-tar، فریگی باستان: Ksuwaksaros، یونانی: (Kyaxárēs) سومین و تواناترین شاه ماد و نخستین پادشاه در دوران باستان است که یک سلطنت سراسری را در ایران تشکیل داد و ایران را به عنوان یک قدرت مهم جهان آن زمان مطرح کرد. او را می‌توان بنیادگذار واقعی دولت ماد و معمار راستین امپراتوری ایرانیان باستان دانست.

مرگ فرورتیش - پدر هووخشتره و شکست مادی‌ها، به استقرار فرمانروایی سکاها در ماد انجامید تا این که سرانجام هووخشتره توانست به ۲۸ سال فرمانروایی آن‌ها پایان دهد. وی مادیا پادشاه سکاها را به همراه سرکردگانش به مهمانی خواند، همه را مست کرد و کشت و این گونه به غایله سکاها را پایان داد. چون از جهت سکاها، آسودگی خاطر وی فراهم شد، تصمیم به نابودی امپراتوری آشور گرفت.

هووخشتره، شکست پدرش فرورتیش را در برابر آشوری‌ها دیده بود و از آن درس عبرتی آموخته بود. او فهمید که برای مقابله در برابر آشوریان، می‌بایست نیروی نظامی مجهزی تشکیل دهد؛ زیرا سربازان طوایفی که به همراه سرکردگان خود در هنگام جنگ به اردو می‌پیوستند، هرگز از عهده یک سپاه منظم بر نمی‌آیند. به همین خاطر ابتدا ارتش ماد را بازآرایی و نوسازی کرد و به جای تقسیمات پیشین عشیرتی، آن‌ها بر حسب نوع سلاح تقسیم‌بندی کرد و این خود استعداد جنگی آن‌ها را بسیار بالا برد. وی در این راه باقی‌مانده سکاها را هم به خدمت گرفت.

در زمان حکومت هووخشتره، ماد قبایل آریازنتا و پارتاکانیان را در نواحی ری و اصفهان و دیگر قبایل ایرانی شرق را تا ناحیه گرگان به اطاعت کشاند و دولت نیرومند سراسری مادها در ایران را تشکیل داد. هووخشتره سپس به پارس حمله کرد و قبایل پارس را به اطاعت در آورد.

هووخشتره سپس با دولت بابل متحد شد و با نیروی نظامی خود به سوی آشور حرکت کرد. در سال ۶۱۴ پیش از میلاد از کوه‌های زاگرس گذشت و ضمن تسخیر آبادی‌های آشوری سر راه، شهر آشور پایتخت باستانی دولت آشور را در محاصره گرفت. پس از سقوط شهر آشور، پادشاه بابل نبوپولاسار در شهر آشور به دیدار هووخشتره آمد و در آن جا پیمان دوستی ماد و بابل تجدید شد. در سال ۶۱۲ پیش از میلاد هووخشتره و نبوپولاسار توانستند با حمله به نینوا پایتخت آشوریان و فتح آن، به عمر امپراتوری آشور پایان دهند. پس از فتوحات و پیروزی‌های فراوان، هووخشتره این بار متوجه غرب و لیدیه و شهرهای تجاری یونان شد. وی با آلیات شاه لیدیه جنگید و توانست سرزمین‌های بالای رود هالیس را تصرف کند. جنگ میان مادها و لیدی‌ها سرانجام در سال ۵۸۵ پیش از میلاد مسیح به دلیل خورشید گرفتگی ناگهانی پایان یافت. هووخشتره هم در همان سال و یا سال بعد درگذشت. پس از هووخشتره پسرش ایشتویگو به پادشاهی رسید و ۳۵ سال حکومت کرد.

ایشتویگو:

ایشتوویگو آخرین پادشاه ماد بود که از سال ۵۸۵ تا ۵۵۰ پیش از میلاد حکومت کرد. نام وی در منابع یونانی *Astuágē* و *Astuígas* یا *Astuigâs* ذکر شده و در منابع بابلی، *lš-tu-me-gu* نوشته شده است. امروزه تصور رایج بر این است که این نام‌ها برگرفته از واژه *Ršti-vaiga* در پارسی باستان به معنای «نیزه گردان» است. شکل رایج این نام در زبان یونانی، آشکارا تصحیف از ریشه پارسی آن است. این نام در زبان ایلامی، چند بار در لوحه‌های باروی تخت جمشید به صورت *lš-ti-/lr-iš-ti-man-ka* نوشته شده است که وابسته بودن آن‌ها به نام آستیاگ، مورد مناقشه است. ایشتوویگو در کتب تاریخی به آستیاگ معروف است. او شوهر خواهر کرزوس بود. از ۳۵ سال حکومت ایشتوویگو اطلاعات زیادی در دست نیست. از اقدام‌های ایشتوویگو، لشکرکشی به قفقاز و جنگ با لیدی بود که در نهایت موجب پیمان صلح او با پادشاه لیدی و ازدواج او با آرنیس، خواهر کرزوس شد.

منابع بابلی می‌گویند که ایشتوویگو به کوروش حمله کرد، ولی سپاهش بر او شورید و او را دستگیر کرده، به کوروش تحویل داد. بدین ترتیب حکومت ۱۲۸ ساله شاهنشاهی ماد پایان یافت و امپراتوری هخامنشی بنیاد گذاشته شد. کوروش مادها را مغلوب کرد، اما به آن لباس پارسی پوشاند. به طوری که خیلی از مقامات مادی، در حکومت هخامنشیان دارای جایگاه والایی بودند و ایالت ماد دومین ایالت هخامنشی پس از پارس بود. روایات مختلفی در مورد تبار کوروش و چگونگی جنگ او با ایشتوویگو توسط یونانی‌ها گفته شده که همه رنگ و بوی فولکلور می‌دهند. از دید دانشمندان امروزی، هیچ پیوند خویشاوندی میان کوروش و ایشتوویگو وجود ندارد.

رویدادنامه نبونعید از رویدادهای آغازین به تخت نشستن نبونعید در ۵۵۶ پ. م. آغاز می‌شود و اندک زمانی پس از فتح بابل توسط پارسیان در ۵۳۹ پ. م. به پایان می‌رسد. حداقل بخشی از این رویدادنامه در دوران کوروش نگاشته شده است، چرا که لحنش نسبت به نبونعید پرخاشگرانه می‌شود. این متن همچنین از جنگی میان ایشتوویگو، شاه ماد، و کوروش و تسخیر هگمتانه، پایتخت ماد توسط ارتش پارسیان در ششمین سال تاجگذاری نبونعید، یعنی ۵۵۰ پ. م. سخن به زبان می‌آورد (خط‌های ۱-۴). نویسنده سالنامه به جنگی

در چند صد کیلومتری جنوب شرقی بابل اشاره می‌کند و می‌نویسد: «شاه اشتومه گو، لشکر خود را برای جنگ با کوروش، شاه انشان، فرستاد ولی لشکر بر او شورید، او را به زنجیر کشیده و تحویل کورش دادند». با بر افتادن هگمتانه، استقلال ماد به پایان رسید و پس از آن، توسط پارس‌ها رهبری و اداره شد.

جنگ‌های آشور و ماد:

لشکرکشی‌های پی در پی آشور به سرزمین ماد در سده هشتم پ. م. نتوانست قدرت مادها را در هم بشکند و بیشتر حملات غارتگرانه بودند. دولت ماننا اتحادیه طوایف ماننایی منطقه و خود، از گذشته جزئی از سازمان‌های حکومتی لولوبیان و گوتیان بودند. دولت ماننا در سده هفتم پ. م. جزئی از دولت بزرگ ماد به شمار می‌رفت. آخرین لشکرکشی آشور به ماد در سال ۷۰۲ پ. م. بود. خطر حمله از غرب به وسیله دولت زورمند آشور، نیاز تشکیل یک دولت متمرکز را برای مادها که جدیدترین مهاجران به زاگرس بوده‌اند، به وجود آورده بود.

مادها پایه‌های نخستین شاهنشاهی آریایی تباران (۷۲۸-۵۵۰ پ. م) را در ایران بنیاد نهادند. از سال ۶۷۳ پ. م. جنگ‌های مادها و آشور دوباره پا می‌گیرد از این زمان به بعد در اسناد آشوری‌ها از کشور ماد نیرومند سخن می‌رود که نشان از به رسمیت شناخته شدن موجودیت دولت مادها از سوی آشوری‌ها است. در حدود سال ۶۵۰ پ. م. پادشاهی ماد دولت بزرگی در ردیف ماننا و اورارتو و ایلام بود. بعد از کیمری‌ها، یکی دیگر از قبایل دشت نشین شمال قفقاز، سکاها، به منطقه شمال غرب ایران حمله کردند و در سر راه خود، دولت اورارتو در غرب دریایچه اورمیه و شرق آناتولی را نابود کرده بودند.

در زمانی که آشور بانیپال پادشاه نیرومند آشور بر سر قدرت بود، جنگی میان مادها و آشوری‌ها در نگرفت. ولی جنگ‌های آشور و ایلام تا نابودی دولت ایلام در سال ۶۴۰ پ. م. ادامه یافت. آشور بانیپال در سال ۶۳۳ پ. م. در گذشت. دولت ماد در این فاصله قدرت خود را مستحکم تر کرد.

تمدن مادها:

تمدن ماد توانست در بنای مدنیت سهم بزرگی داشته باشد. همین مادها سبب آن بودند که پارسی ها، به جای لوح گلی، کاغذ پوستی و قلم برای نوشتن به کار بردند و به استعمال ستون های فراوان در ساختمان توجه کردند. قانون اخلاقی پارسی ها که در زمان صلح صمیمانه به کشاورزی پردازند، و در جنگ متهور و بی باک باشند، و نیز مذهب زردشتی ایشان و اعتقاد به اهورمزدا و اهریمن و سازمان پدرسالاری، یا تسلط پدر در خانواده، و تعدد زوجات و مقداری قوانین دیگر پارس که از شدت شباهت با قوانین ماد سبب آن شده است که در این آیه کتاب دانیال نبی: «تا موافق شریعت مادیان و پارسیانی که منسوخ نمی شود» ذکر آن ها با هم بیاید همه ریشه مادی دارد.

معماری مادی که بعد از آشور زیر تأثیر معماری باشکوه اورارتو بود، با وارد کردن عوامل ایرانی، پایه گذار آثار درخشان دوران هخامنشی چون پارسه تخت جمشید و شوش شد. بسیاری دیگر از نشانه های تمدن های بین النهرین نیز از طریق مادها به هخامنشیان انتقال پیدا کرد، به طوری که تا سده ها بعد، نظم دربار ایران و تقریباً بیشتر جنبه های باشکوه و فرهنگی جامعه ایران، از طرف نویسندگان یونانی به مادها نسبت داده می شود. سلطنت ایشتویگو موقعیت ماد را از یک حکومت قدرتمند بر مبنای قدرت نظامی به مرکزی برای فرهنگ تغییر داد. آثار این نفوذ فرهنگی را در توجه بسیار شاهنشاهان هخامنشی به ماد، علاقه آن ها به فرهنگ و آداب مادی، نفوذ دین مادی بین مردم ایران از طریق قبیله مغ، و با توجه به سنگ نبشته بیستون موقعیت ماد به عنوان مرکز فکری برای نیروهای مخالف دولت هخامنشی می توان دید.

جامعه و اقتصاد مادها:

کنون، هیچ اطلاعات مستقیمی از نهادهای اجتماعی و سازمان های اقتصادی جامعه ماد در دست نداریم. هرودوت اشاره می کند که مادها شش قبیله بودند که از میان آن ها تنها آریزانتیان، به معنای «دارای اصل و نسب آریایی» دارای ریشه شناسی آشکار ایرانی است، اما در باره دیگر قبایل تقریباً هیچ اطلاعاتی در دست نداریم. چنین بر می آید که برخی از سازه های سامانه مدیریتی و اداری مادها که از آشوریان آموخته بودند، تا پس از بازگونی آشور

نیز در استان های مادی ادامه داشت و مادها به تدریج این سیستم اداری را همچون نهادهای سنتی خودشان می پنداشتند.

یانوش هارماتا کوشید تا منشأ سیستم اداری مادها را ردیابی کند و در این کار، مبنای استدلال های خود را بیشتر بر روی داده های زبان شناسی قرار داد. وی به این نتیجه رسید که مادها دارای «سازمان اداری بسیار توسعه یافته یی بودند که پس از آن ها نیز این سیستم از سوی هخامنشیان مورد استفاده و الگوبرداری قرار گرفت.» به هر روی، جایگاه ساتراپ که هخامنشیان از آن استفاده می کردند، حتا پیش از ظهور دولت ماد نیز برای تعیین ریسان مستقل وجود داشته است.

آثار ارزشمند باستان شناختی به دست آمده از تپه نوشیجان، گودین تپه و دیگر محوطه های باستانی و همچنین سنگ نگاره های آشوری، نشان می دهند که در نیمه نخست هزاره یکم پیش از میلاد، سکونتگاه های شهری در مناطق مختلفی از ماد وجود داشته اند که مراکز تولید صنایع دستی و اقتصاد دامداری و کشاورزی اندکی را تشکیل می دادند. با داوری بر اساس منابع آشوری، شغل اول و اصلی مردم مناطق ماد، پرورش اسب و تولید صنایع دستی بود. آشوریان از مناطق مادی، اسب، گاو، گوسفند، شتر باختری، سنگ لاجورد، برنز، طلا، نقره و دیگر فلزات و همچنین پارچه های پشمی و کتانی را به عنوان باج و خراج دریافت می کردند.

معیار ثروت در جامعه ماد گذشته از درآمد توزیعی به دست آمده از ترانزیت تجارت سنگ لاجورد هنوز با تعداد پَسو-ویرا یعنی حیوانات اهلی، بیشتر اسب و مردانی که با تابعیت مشترکشان در اختیار یک پدرسالار بودند، سنجیده می شد. هر چند که خاندان های اشرافی طبعاً اشیای ساخته از طلا، نقره و مس نیز در اختیار داشتند. اما مقدار آن ها چنان نبود که رقم جداگانه یی را در خراج پرداختی به آشور را تشکیل دهد. اما با تسخیر آشور و نینوا، مادها یک شبه به ثروت های هنگفت و باورنکردنی دست یافتند که پیداست میان افراد انگشت شماری همچون اشرافیت و رهبران نظامی جمع می شد. تردیدی نیست که بافتار

جامعه ماد بسیار همانند به دوره ایران هخامنشی بود که از راه کتیبه بیستون، بایگانی‌های تخت جمشید و مؤلفان یونانی از آن آگاهی داریم.

فرهنگ، هنر و معماری مادها:

به نظر می‌رسد که هنر تصویری مادی زیر تاثیر بابل‌ها و آشوری‌ها، مهرتراش‌ها (و کاتب) های ایلامی و در آخر شاید توسط فاز اولیه خاور نزدیک «سبک جانوری» (که منشاء آن ممکن است هر چیزی باشد) قرار گرفته است. در قسمت پیشه‌ها؛ هنرنمایی بر مفرغ و آهن به درجه عالی رسیده بود (به ویژه مصنوعات هنری مفرغی)، سنگتراشی و صنعت سفالینه سازی و شاید نساجی پیشرفت کرده بود. تزئینات گوناگونی که بر ظروف سفالینه روزگار دیده می‌شود چنین نشان می‌دهد که مادها بر منسوجات نیز نقوش زیبای مزبور را به کار می‌برده‌اند.

آئین کهن مادها:

دین ماد باستان یک دین ابتدائی مزدائی بود. در ماد یک مزدپرست را مَزْدَیْزَنَه (mazdayazna) می‌خواندند که از صورت اوستائیش مَزْدَیْسَنَه (mazdayasna) آشکارا جدا می‌شود. آنان در دیرین‌ترین زمان مجموعه‌ی از خدایان را می‌پرستیدند که می‌بایست با آریاییان میتانی همانندگی بسیاری داشته باشند. آئین زروانی دین مغان مادی پیش از فرارسیدن دین زرتشت بود.

مغان گروه روحانی دولت کهن ماد بودند. مغان پیش از دین زرتشتی دارای بررسی‌هایی در باره زمان به گونه تکامل یافته آن بودند که ظاهراً درونمایه دین ایشان را می‌ساخت. خدایان زمان در صورت ابتدائی خود در همه جا در دین‌های ابتدائی دیده می‌شوند و بیشتر جای ویژه‌ی در میان خدایان ندارند این‌ها خدایان سرنوشت و خدایان ابتدائی مرگ هستند ولی خدای زمانی که در ماد پرستش می‌شد، بالاترین خداست. نام خدای زمان در زبان‌های ایرانی میانه زروان یا زوروان است. معنای اصلی این واژه زمان است. آئین زروانی صورتی از دین مزدائی است ولی مسلماً زرتشتی نیست. در باره این که از چه زمانی تبلیغ آئین زرتشتی در ری، پایگاه مرکزی مغان آغاز گردیده بود، قرائن و شواهد روشنی در دست نیست.

گمان می‌رود که دیرترین هنگام برای این رویداد هنگام بنیادگذاری دولت هخامنشیان بوده‌باشد.

اطلاعات مربوط به پوشاک و پوشش مردم در دوره مادها، بیشتر منحصر به جامه های مردان است که این اطلاعات در بر دارنده دو دسته از منابع‌اند: گزارش‌هایی که از نویسندگان کلاسیک ثبت شده است و آثار باستانی این دسته که شامل آثار با ارزش باستانی‌اند را می‌توان به پنج دسته تقسیم کرد:

سنگ‌نگاره‌های داریوش یکم (۵۲۱-۴۸۶ پ. م.) در بیستون:

پیکره‌های نمایندگان سی ملتی که تحت امپراتوری هخامنشیان بودند (و بر آرامگاه داریوش یکم در نقش رستم در نزدیکی تخت جمشید کنده شده‌اند و همین نقوش توسط جانشینان وی نیز تکرار شده است. هویت پیکره‌های نقش رستم با سنگ‌نوشته برجای مانده از آرامگاه داریوش یکم شناسایی شدند.

معماری منحصر به فرد تخت جمشید (به‌ویژه پلکان شرقی آپادانا) که جنگجویان، بزرگان و نمایندگان ملل مختلف امپراتوری هخامنشیان را نشان می‌دهد؛ آثار خشتی-لغابی شوش و تخت جمشید که سربازها را در لباس‌های نظامی متفاوت نشان می‌دهد و پیکره‌های کنده‌شده بر تندیس مصری داریوش در شوش، که هم‌اینک در موزه ایران باستان در تهران نگهداری می‌شود.

نقوش متنوع، به‌ویژه هنرهای دستی: گلدان‌های یونانی، مسکوکات مصری معاصر، مهرهای «یونانی-ایرانی»، نقاشی‌ها، به‌ویژه آن دسته که در آرامگاه کارابورون یکم در نزدیکی المالی، استان پیشین لیسیه در جنوب غربی ترکیه کشف شده است. مجسمه‌ها، به‌ویژه آن دسته که از صیدا و لیسیه به دست آمده‌است، «گنجینه جیحون» و مهم‌تر از همه، صحنه‌های نبرد و شکار که بر روی تابوت سنگی منسوب به اسکندر واقع در صیدا (کمی پس از ۳۲۰ پ. م) کنده شده است و موزاییک اسکندر واقع در کف معبد فون در پُمپئی (سده اول پ. م. تقریباً هم‌دوره با تابوت سنگی اسکندر، برگرفته از یک نقاشی هلندی).

تاریخ فرهنگ ماد را می‌توان به دو دوره تقسیم کرد؛ یکی مربوط به دوران متقدم ماد و پیش از استقرار سلطه کیش مغان و دوره دوم مربوط به زمان مغان. مرز میان این دوره پایان سده هفتم پیش از میلاد است.

زبان مادی:

ویژگی زبان مادی:

/tsv/ ایرانی < sp مادی (مانند sp اوستایی در مقابل s پارسی باستان):

spaka مادی (یعنی سگ).

aspa ادی (یعنی اسب).

ispa مادی (یعنی همه، پارسی باستان visa، اوستایی vīspa، هندو ایرانی < uíćua

ودایی víśva؛ از جمله در مادی (وامواژه پارسی باستان) به صورت vispa-zana یعنی

«دارای همه نژادها» در مقابل visa-dana پارسی باستان) و vispa-dahyu مادی

(یعنی دروازه) همه ملت‌ها) در مقابل پارسی باستان visa-dahyu پارسی باستان. مورد

آخر توسط هرودوت بیان شده است.

/dz/ ایرانی < z مادی است (مانند z اوستایی در مقابل d پارسی باستان)

zana (یعنی نژاد، dana پارسی باستان، jána هندوایرانی jána ودایی) آشکارا

مادی است، چرا که در ترکیب vispa-zana آمده است.

/ts/ ایرانی < s مادی (مانند s اوستایی در برابر ũ پارسی باستان):

کلمه suxra (یعنی «درخشان، روشن، سرخ») نام شخصی است (پارسی باستان θuxra،

اوستایی suxra، هندوایرانی < cukrá) ودایی (śukrá) که به علت وجود جفت‌های

معادل مادی است.

/θr/ ایرانی < ũr مادی (مانند ũr اوستایی در برابر ʕ پارسی باستان)

čiūra مادی «چهر، نژاد» (= čiça پارسی باستان، čiūra اوستایی) در نام خاص -čiūra

taxma در برابر čiçantaxma پارسی باستان

xšaūra مادی «شهریاری» (= xšaça پارسی باستان، xšaūra اوستایی، kšatrá

هندوایرانی -< kšatrá ودایی)، از جمله در نام xšaūr-ita خاص یکی از مادها در

DBe6 مادی است که به علت وجود جفت‌های معادل و به ویژه به علت بافت مادی.

دیگر ویژگی بارز زبان مادی با این شیوه به خوبی دریافتنی نیست: hv ایرانی < f مادی همانند havarnah ایرانی (xvarənah اوستایی) farnah مادی «فر» (که از سده‌های نهم و هشتم پیش از میلاد در نام اشخاص دیده شده است)، به تازگی کاملاً مادی بودن آن مردود دانسته شده یا این که باید تحت یکی از گویش‌های گوناگون مادی به شمار آید. مایرهور، تنها تعدادی واژه در زمینه اصطلاحات حقوقی، سپاهیگری و نام‌های خاص از قلمرو پادشاهی هخامنشی را مادی دانسته است. در عین حال اشمیت بر برخی از آن‌ها تردید دارد، برای مثال، xšāyaθiya به معنی شاه، دارای /θiy/ (به جای /ti/ ایرانی) < /šiy/ پارسی باستان) نیست، بل که بیشتر thii هندوایرانی < /θiy/ پارسی باستان است و بنا بر این لزوماً نباید مادی شمرده شود.

این که تا چه اندازه، واژه‌ها و به ویژه نام‌جای‌هایی را (که داده‌های ریشه‌شناختی آن‌ها را به درستی از لحاظ معنایی و منطقی پذیرفت) که در روایات فرعی یونانی، ایلامی، بابلی و غیره دوران هخامنشی ثبت شده‌اند، تنها بر پایه معیارهای زبانی از جمله sp, z مادی و مانند آن می‌توان به طور قطع مادی دانست، مطلبی است که باید در جزئیات آن تصمیم‌گیری شود. در این میان نام‌های پادشاهان محلی ماد از زاگرس و جای نام‌های مربوطه که در منابع آشوری از زمان شلمنسر سوم (میانه سده نهم پ. م) ذکر شده، استثنا است.

لغاتی که در متون یونانی بازتاب یافته است:

مادی	بازتاب در متن یونانی	توضیح
Dahyuka	Δηιόκηζ	نخستین پادشاه ماد
Fravarti	Φραόρτης	دومین پادشاه ماد و نام یک شورش مادی
در کتیبه بیستون		
Huvaxštra	κναζάρης	سومین پادشاه ماد
Uštivaiga	Ἄστυάγης	چهارمین و آخرین پادشاه ماد

در کتیبه‌های پارسی باستان واژه‌هایی دیده می‌شوند که بر خلاف قواعد آوایی پارسی باستان است، که این واژه‌ها را باید مادی دانست:

مادی	پارسی باستان	معنی
aspa	asa	سگ
Zana	dana	نژاد
Xšāça	xšāθra	شاه
Vispa	visa	همه
zūrah	dūrah	فریب، بدی
vazrka	vadrka	بزرگ
pati-zbay	pati-zay	اعلام کردن
hufresta	hufrašta	خوب مواخذه شده
Vinasta	vinšta	تباهی، آسیب

مادها در امپراتوری هخامنشی:

به نظر می‌رسد که کوروش پادشاهی ماد را منسوخ نکرد. در عوض، انتقال قدرت از خاندانی به خاندان دیگر بود. به هر حال، کوروش و جانشینانش، عنوان‌های رسمی شاهان ماد و سیستم مدیریتی آن‌ها را پذیرفتند. در امپراتوری هخامنشی، ماد موقعیتش را به عنوان دومین استان پس از پارس به دست آورد. اشرافزادگان مادی در همان جایگاهشان در حکومت کوروش و جانشینانش (به رغم شورش علیه داریوش یکم در ۵۲۱ پ. م. توسط گوبریاس ماندند).

نخستین حکمران بابل پس از فتح توسط پارس‌ها، یک مادی بود. در گاهشماری نبوتیید، او به عنوان «حکمران دیار گوتیم» گواهی داده شده است که بابل را به دست آورده است. در اول هزاره پ. م. گوتیم نام ماد، یا حداقل، قسمت غربی‌اش بود. همچنین ذکر شده که افزون بر پارسی‌ها و ایلامی‌ها، مادی‌ها هم در گارد جاویدان ده هزار نفری هخامنشی خدمت می‌کردند. یهودیان، یونانیان و مصریان، و دیگر مردم‌های دنیای باستان، پارس‌ها را مادی خواندند و حکومت پارس‌ها را ادامه ماد شمردند. به استناد برخی مدارک بابلی که پس از فتح میانرودان توسط پارس‌ها، نوشته شده است، خیلی از مادها در مقام‌های بلندپایه استانی، افسران نظامی، سربازهای شاهی، در بابل اشتغال داشتند.

افزون بر این، به نظر می‌رسد که مادها در بابل و دیگر شهرهای بزرگ به عنوان افراد خصوصی زندگی می‌کردند. اسناد میخی همچنین تأیید می‌کنند که تاجرهای بابلی با داد و ستدهای مختلفی در اکباتان و دیگر شهرهای مبادرت می‌ورزیدند. کوروش پس از تسخیر سرزمین ماد، رسماً خود را فرمانروای ماد خواند و لقب شاهان ماد را به خود اختصاص داد: «شاه ماد (شاه بزرگ، شاه شاهان، شاه سرزمین‌ها)». اما در عمل، سرزمین ماد توسط یک فرماندار پارسی اداره می‌شد. گرچه هرودوت در بخش‌های پژوهشی کارهایش با کمال دقت میان آداب و رسوم مادها و پارس‌ها تفاوت قائل می‌شود، ولی در فصولی که به افسانه‌ها و داستان‌ها می‌پردازد، شیوه‌های این را با یکدیگر مخلوط می‌کند و درهم می‌آمیزد. تئوگنیس و سیمونید و سایر شاعران یونانی نیز پارسی‌ها را اهل ماد خواندند.»

«قبایل ماد شامل گروه‌های قومی زیر بوده اند:

بودین: یعنی مردم مربوط به بوته در نام گر (مردم مربوط به درختان، اعقاب کاسیان) زنده مانده است.

بوسین: یعنی دارندگان توتم بزکوهی همان کردوخیان هستند که گروهی از سکائیان کیمری بوده اند و در اوستا نامشان به صورت خاندان فریان یعنی دوست ایرانیان ذکر شده است. کلمه سکا و کردوخ (=گرد) و گرمانج هر سه به معنی دارندگان توتم بزکوهی هستند. به سبب اسکان آن‌ها در قسمت علیای رود دجله کتب پهلوی و اوستا دجله را رود ارنگ یا رنگ‌ها یعنی رود بزکوهی [یا رود سیلابی] گفته اند.

مغ‌ها: این نام مطابق با نام لولوبی (لولوبی) میتانی (میته‌نی) و ماننایی (مان‌نی) و ساگارتی است که جملگی به معنی مردم غارنشین همان مردم آذربایجان و حوالی جنوبی و جنوب شرقی آن منظور هستند که نام شان در نام گورآن‌های باختران و آذربایجان (در مفهوم غارنشین) زنده است. در ویکیپدیای جمهوری آذربایجان واژه خدا در زبان لولوبی، کیور آمده است که به نظر می‌رسد با واژه اوستایی و سانسکریتی کئیریه/کارو (کردگار، آفریدگار) مربوط بوده باشد. واژه کیور/خیور در نام ملکیور/ملخیور (سازنده شراب مقدس) یکی از سه مؤبد اساطیری مسیحیان که به دیدار عیسی مسیح نوزاد شتافته بودند، هم به معنی سازنده و آفریننده دیده می‌شود.

آریزانیان: یعنی نجبای حکومتی ماد شامل مردم نواحی ماد مرکزی مطابق مردم الیبی (=نجبا، مادها) در سمت بین ری و کرمانشاهان بودند.

ستروخاتیان: یعنی محکم سخنگویان یادآور کردان سورانی (سور ری ان ها= محکم سخنگویان کیمری) بوده اند. ریشه نام کیمری/گیمری به صورت گوم در سانسکریت به معنی مهمه کردن مانند زنبوران عسل معنی می دهد و گوم ری در سانسکریت گردی و اوستایی: به معنی بلند مهمه کنندگان. این معنی در نام زازاک (دیملی) و سوران (سور ری ان) زنده است. ارمیای نبی در باب ششم کتاب خود در تورات از عبارت «به آواز خود مثل دریا طغیان خواهند کرد» در باره کیمریان/ سکائیان کیمری استفاده می کند. نام پرنده معروف به قمری نیز باید به سبب صدای مهمه وی بوده باشد.

پارتاکانیان: یعنی مردم کنار رودخانه همان مردم کنار رودخانه زاینده رود اصفهان منظور می باشند.⁶

⁶. پانویس ها:

A) Mede .Encyclopædia Britannica. 2008. Encyclopædia Britannica Online. 16 January 2008 <<http://www.britannica.com/eb/article-9051719>>. B) Andrew Dalby, Dictionary of Languages: the definitive reference to more than 400 languages, Columbia University Press, 2004, pg 278. C) Gwendolyn Leick, Who's Who in the Ancient Near East, Routledge, Published 2001. pg 192 D) Ian Shaw, Robert Jameson, A Dictionary of Archaeology, Blackwell Publishing, 1999. E) Sabatino Moscati, Face of the Ancient Orient, Courier Dover Publications, Published 2001. pg 67 F) John Prevas, Xenophon's March: Into the Lair of the Persian Lion, Da Capo Press, 2002. pg 20. G) I.M. Diakonoff, "Media" In Cambridge History of Iran (ed. William Bayne Fisher, Ilya Gershevitch), Volume 2. Pg 140 "Archaeological evidence for the religion of the Iranian-speaking Medes of the.." H) Amélie Kuhrt, "The Persian Empire, Volume 1", Chp 2: Medes, Routledge, 2007. excerpt from pg 19: "The early history of the western Iranians (Medes and Persian) is a thorny problem..." I) John Curtis, British Museum, 2000, 2nd edition. pg 34: "They were an Indo-European people who, like the related Persians, spoke an Iranian language" J) "Encyclopedia of Indo-European Culture or EIEC, edited by J. P. Mallory and Douglas Q. Adams,

published in 1997 by Fitzroy Dearborn. pg 30: "..and the Medes (Iranians of what is now north-west Iran).."

Encyclopædia Britannica Encyclopedia Article: Media ancient region, Iran

فرای، ریچارد، «میراث باستانی ایران»، ترجمه مسعود رجب‌نیا، انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۶۸، ص ۴ و ۴۱۱

پیرنیا، حسن: «تاریخ ایران باستان»، انتشارات افراسیاب، ۱۳۷۸، ص ۱۶۰

محسنی، محمدرضا، «پان ترکیسم، ایران و آذربایجان» انتشارات سمرقند، ۱۳۸۹، ص ۱۳۲
دیاکونوف، ا. م. «تاریخ ماد»، ترجمه کریم کشاورز، انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۸۰، ص ۶-۶۵
لغت‌نامه دهخدا، مقدمه، ص ۱۰؛ فقیه، ص ۱۷۲

پی‌یر: «تاریخ امپراتوری هخامنشیان»، ترجمه مهدی سمسار، انتشارات زریاب، ۱۳۷۸، ص ۴۰۸ و ۴۰۶

شاهپور شهبازی. راهنمای مستند تخت جمشید. بنیاد پژوهشی پارسه-پاسارگاد. چاپ ۱۳۸۴. تهران:
انتشارات سفیران و انتشارات فرهنگسرای میردشتی، ۱۳۸۴. 18 و 19.

سرفراز، علی‌اکبر و فیروزمندی، بهمن، «مجموعه دروس باستان‌شناسی و هنر دوران تاریخی»،
تدوین حسین محسنی و محمدجعفر سروقدی، انتشارات مارلیک - جهاد دانشگاهی هنر، ۱۳۷۳،
ص ۶۴، ۵۵، ۵۸

پیرنیا، حسن: «تاریخ ایران باستان»، انتشارات افراسیاب، ۱۳۷۸، ص ۱۶۰

سرفراز، علی‌اکبر و فیروزمندی، بهمن: «مجموعه دروس باستان‌شناسی و هنر دوران تاریخی»،
تدوین حسین محسنی و محمدجعفر سروقدی، انتشارات مارلیک - جهاد دانشگاهی هنر، ۱۳۷۳،
ص ۶۴، ۵۵، ۵۸

کمرن، جرج: «ایران در سپیده‌دم تاریخ»، ترجمه حسن انوشه، انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۶۵،
ص ۱۱۰، ۱۱۷، ۱۳۲؛

بویس، مری: «تاریخ کیش زرتشت»، جلد دوم، ترجمه همایون صنعتی‌زاده، انتشارات توس، ۱۳۷۵،
ص ۶-۳۲؛

درخشانی، جهان‌شاه، دانشنامه کاشان، جلد‌های ۳ و ۴، «آریاییان، مردم کاشی، آمد، پارس و دیگر ایرانیان»، چاپ اول، تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، سازمان چاپ و انتشارات؛ بنیاد فرهنگ کاشان، اسفند ۱۳۸۲ [www.kashanica.com]

بریان، پی‌یر: «تاریخ امپراتوری هخامنشیان»، ترجمه سمسار، انتشارات زریاب، ۱۳۷۸، صفحه ۹۳

کمرن، جرج: «ایران در سپیده‌دم تاریخ»، ترجمه حسن انوشه، انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۶۵

- زرین کوب، عبدالحسین، «تاریخ مردم ایران»، (ایران پیش از اسلام)، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۷۳
- «تنها اثر به جا مانده مادها»، موزه علوم و فناوری ایران، بازبینی شده در ۲۳ جنوری ۲۰۱۵.
- founds Median Kingdom with its capital in Ecbatana. iranicaonline.org Persian, 183, 212.
- فیروزمندی، بهمن، «مجموعه دروس باستان‌شناسی و هنر دوران تاریخی»، تدوین حسین محسنی و محمدجعفر سروقدی، انتشارات مارلیک - جهاد دانشگاهی هنر، ۱۳۷۳، ص ۶۴، ۵۵، ۵۸
- بویس، مری، «تاریخ کیش زرتشت»، جلد دوم، ترجمه همایون صنعتی‌زاده، انتشارات توس، ۱۳۷۵
- آموزگار، ژاله، «تاریخ واقعی و تاریخ روایی بخارا»، (تهران)، ش. ۱۶ (بهمن ۱۳۷۹).
- اشمیت، رودیگر، «دیگر گویش‌های ایرانی باستان»، در راهنمای زبان‌های ایرانی. ج. ۱. ترجمه آرمان بختیاری، عسکر بهرامی، حسن رضایی باغبیدی، نگین صالحی‌نیا. تهران: انتشارات ققنوس، ۱۳۹۰.
- بریان، پی‌یر، «امپراتوری هخامنشی»، ج. ۱، ترجمه ناهید فروغان، تهران، نشر فرزانه روز، ۱۳۸۷
- پیرنیا، حسن، «ایران باستان»، ج. نخست، چاپ چهارم، تهران، دنیای کتاب، ۱۳۶۹.
- جعفری دهقی، محمود، «بازشناسی منابع و مآخذ تاریخ ایران باستان»، تهران، سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاه‌ها (سمت)، ۱۳۹۱.
- خالقی مطلق، جلال. «هوشنگ و دیاکو». ایران‌شناسی، هشتم، ش. ۳۱ (پاییز ۱۳۷۵).
- خدادادیان، اردشیر، «تاریخ ایران باستان»، ج. نخست، چاپ دوم، تهران: انتشارات سخن، ۱۳۸۶.
- داندامایف، محمد، «تاریخ سیاسی هخامنشیان»، ترجمه فرید جواهر کلام، تهران، نشر و پژوهش فرزانه روز، ۱۳۸۹.
- رضایی باغبیدی، حسن، «تاریخ زبان‌های ایرانی»، تهران، مرکز دائرةالمعارف بزرگ اسلامی، ۱۳۸۸.
- زرین کوب، عبدالحسین. «افق‌های دور در تاریخ مردم ایران»، ج. ۱، ایران پیش از اسلام، تهران: انتشارات امیرکبیر، ۱۳۶۸.
- مهاجری‌نژاد، عبدالرضا. «تاریخ ماد (از دیدگاه باستان‌شناسی)»، تهران، سمیرا، ۱۳۸۴.
- نیرنگ، هنریک ساموئل، «دین‌های ایران باستان»، ترجمه سیف‌الدین نجم‌آبادی، چاپ سوم، تهران: مرکز ایرانی مطالعه فرهنگ‌ها، ۱۳۵۹.
- هوار، کلمان. «امپراتوری مادها در ایران و تمدن ایرانی»، ترجمه انوشه. تهران: انتشارات امیرکبیر، ۱۳۶۳.
- هینتس، والتر، «داریوش و ایرانیان»، ترجمه پرویز رجبی، تهران، نشر ماهی، ۱۳۸۷

“Deioces”. In *Encyclopædia Britannica Online*. 2012. Retrieved 22 Oct 2012.

Boyce, Mary. “FRAVAŠI”. In *Encyclopædia Iranica*. 15 Dec 2000. Archived from the original on 02 Jan 2013. Retrieved 18 Dec 2012.

Briant, Pierre. “CLASS SYSTEM ii. In the Median and Achaemenid Periods”. In *Encyclopædia Iranica*. vol. V. 651-652. Retrieved 11 Dec 2013.

Brown, Stuart C. “ECBATANA”. In *Encyclopædia Iranica*. 15 Dec 1997. Retrieved 28 Sep 2012.

Calmeyer, Peter. “Median Art and Architecture”. In *Encyclopædia Iranica*. vol. 2. 1987. 565-569. Retrieved 13 Jan 2014.

Calmeyer, Peter. “CROWN i. In the Median and Achaemenid periods”. In *Encyclopædia Iranica*. vol. VI. 407-408. Retrieved 11 Dec 2014.

Dandamayev, Muhammad A. “BABYLONIAN CHRONICLES”. In *Encyclopædia Iranica*. 2002. Retrieved 11 Dec 2013.

Dandamayev, Muhammad A. “COURTS AND COURTIERS i. In the Median and Achaemenid periods”. In *Encyclopædia Iranica*. December 15, 1993. Retrieved 11 December 2013.

Dandamayev, Muhammad A. “BIBLE i. As a Source for Median and Achaemenid History”. In *Encyclopædia Iranica*. 1989. Retrieved 11 December 2013.

Dandamayev, Muhammad A and Inna Nikolaevna Medvedskaya. “MEDIA”. In *Encyclopædia Iranica*. 15 Aug 2006. Retrieved 2 Oct 2012.

Dandamayev, Muhammad A. “COURTS AND COURTIERS i. In the Median and Achaemenid periods”. In *Encyclopædia Iranica*. vol. VI. 356-359. Retrieved 22 Aug 2014.

Davis, Andrew Jackson. “DEIOCES”. In *The Project Gutenberg EBook of Encyclopaedia Britannica*. 15 Feb 2012. Retrieved 22 Oct 2012.

Diakonoff, Igor Mikhailovich. “CYAXARES”. In *Encyclopædia Iranica*. 15 Dec 1993. Archived from the original on 22 Aug 2013. Retrieved 16 Jun 2013.

Hirsch, Steven W.. *The Friendship of the Barbarians: Xenophon and the Persian Empire*. Tufts University, 1985. ISBN 0874513227.

به گونه یی که گفتیم، شماری از پژوهشگران، کیانیان و مادها را یک چیز می پندارند. در این جا نوشته آقای علی مفرد-یکی از پژوهشگرانی را که هوادار این دیدگاه اند، با اندکی ویرایش و فشرده سازی می آوریم:

«در این گفتار، تاریخ ملی کیانی اوستا و شاهنامه با تاریخ مدون ماد و هخامنشی پیوند داده شده است و دلایلی ارائه گردیده است مبنی بر این که فریدون (یعنی مرد سیلابی) و کیخسرو (شاه کشور) و رستم (ریشه کن کننده ستمگران) به ترتیب همان کوروش (مرد سیلاب مانند) کیاخسار (هوخشتر، یعنی شاه کشور) و آتردادت پیشوای آماردان می باشند و...»

ترتیب و توالی و زمان و مکان و نام و نشان پادشاهان ماد به وضوح نشانگر آن هستند که اینان همان کیانیان اوستا و کتب پهلوی و شاهنامه هستند که تحت نام های یا القاب مترادف

Harmatta, János. "The Rise of the Old Persian Empire: Cyrus the Great". AAASH, no. 19 (1971): 3-15.

Kent, Roland G.. Old Persian: Grammar, Texts, Lexicon. 1950. Retrieved 22 Aug 2014.

Medvedskaya, Inna Nikolaevna. "PHRAORTES". In Encyclopædia Iranica. 20 Jul 2004. Retrieved 22 Oct 2012.

Shahbazi, Alireza Shapur. "CLOTHING ii. In the Median and Achaemenid periods". In Encyclopædia Iranica. vol. V. 1992. 723-737. Retrieved 22 August 2014.

Schmitt, Rüdiger. "DEIOCES". In Encyclopædia Iranica. 15 Dec 1994. Retrieved 28 Sep 2012.

Schmitt, Rüdiger. "ASTYAGES". In Encyclopædia Iranica. 15 Dec 1987. Archived from the original on 22 August 2013. Retrieved 3 Jul 2013.

Skjærvø, Prods Oktor. An Introduction to Old Persian. vol. 2. Harvard, 2005.

Randa, Alexander. Handbuch der Weltgeschichte. vol. 1. Zürich: Otto Walker, 1954.

Root, Margaret Cool. The king and kingship in Achaemenid art: essays on the creation of an iconography of empire, Issue 19. Diffusion, E.J. Brill, 1979. ISBN 9004039023.

خودشان معرفی شده اند که ما در آغاز این نام ها و یا القاب ایشان را برای مقایسه جداگانه به ترتیب توالی تاریخی شان می آوریم:

پادشاهان ماد:

دایائوکو (۷۱۵ ۷۶۸ ق.م)، اوپیته یا اوپیس (? ۶۸۵ ۷۱۵ پ.م) [دارای چهار فرزند پسر]، خشریتی (۶۴۷ ? ۶۸۵ پ.م)، فرائورت (۶۲۵ ۶۴۷ پ.م)، کی آخسارو (۵۸۵ ۶۲۵ پ.م) و آستیگ (? ۵۵۵ ۵۸۵ پ.م).

پادشاهان کیانی:

کی قباد، کی اپیوه [دارای چهار فرزند پسر]، کیکاوس (یعنی پادشاه سرزمین چشمه ها = پارتوکا/ ناحیه کاشان)، فرود سیاوش، کیخسرو و آژدهاک (که نامش با اژی دهاک بابلی = یعنی خدا پادشاه ماروش بابلی یعنی مردوک مشتبه شده و از رده پادشاهان کیانی خارج شده است).

چرا کيقباد همان دایائوکو نخستین فرمانروای ماد است؟

۱. مترادف نام ها: به قول استاد پورداد عنوان کی (کَو) و نام کواد به معنی فرمانروا هستند. بر اساس اشاره دیاکونوف نام دایائوکو (دهیو کَو) نیز به معنی فرمانروای کشور است.
۲. کی قباد سرسلسله پادشاهی خاندانی است که اعضای آن شش تن بوده اند: کی قباد، کی اپیوه، کی کاوس (پادشاه سرزمین چشمه ها)، فرود سیاوش، کی خسرو، آژدهاک. به علاوه اعضای فرعی خانواده که لهراسب و پسرش ویشتاسپ (گشتاسپ) بوده اند. همین گونه، اعضای خاندان پادشاهان ماد عبارت بوده اند از شش تن به نام های دایائوکو، اوپیته اوپیس، خشریتی پادشاه کاشان، فرائورت، کیاخسارو (هوخستره) و آستیگ (آژدهاک خبر موسی خورنی) و اعضای فرعی - سپیتمه جمشید (یا کوروش سوم) و پسرش مگابرن ویشتاسپ.
۳. حامیان کی قباد ویتیرسا و اوزو (زو) بوده اند. حامیان دایائوکو، ریسان اول پادشاه اورارتو و ایرانزو پادشاه ماننا بوده اند.

۴. همخوانی وقایع و اخلاف: مطابق کتیبه های آشوری دایائوکو (دیوک خبر هرودوت) پسر فرائورت در سال ۷۱۵ پیش از میلاد پادشاه ماد که حاکمی از جانب ماننا بود و پسرش را برای جلب اتحاد و دوستی نزد رؤسا پادشاه اورارتو فرستاده بود، همراه با خانواده اش توسط سارگون دوم از محل حکومتش در سمت شهر میانه حالیه به هامات در سوریه تبعید شد.

به گفته هرودوت وی ۵۳ سال حکومت کرد. یعنی آغاز فرمانروایی وی حدود سال ۷۶۸ پیش از میلاد بوده است. خود سارگون دوم در سال ۷۰۵ پیش از میلاد در حوالی دژ کولومیان (تخت سلیمان) به دست ایشپاکای اسکیت (فراسپ) کشته شد. بعدها اسکیتان سه بار دیگر از قفقاز گذشتند: در سال ۶۷۲-۶۷۳ پیش از میلاد که ایشپاکای (اسپارگاپیتس) و با پسرش پارتاتوا (لیکوس = تور/گرگ) باز آمد و ایشپاکای در ضمن قیام مادها در گذشت و پارتاتوا با آشور مصالحه نمود و داماد اسرحدون پادشاه آشور گردید.

بار سوم حدود سال ۶۲۵ میلادی که مادیای اسکیتی (گنوروس) پسر پارتاتوا پس از گذشتن از دربند قفقاز در شهر گنجه اران فرائورت را کشت و خود داماد پادشاه آشور آشوربانیپال گردید. بار چهارم که بازگشت مادیای اسکیتی از شمال حدود سال ۵۹۷ پیش از میلاد به کشته شدن وی در کنار دریاچه ارومیه (چنچست) توسط کی آخسارو (هوخستره) انجامید. هرودوت به درستی آخرین بازگشت اسکیتان به رهبری مادیای اسکیتی به رهبری مادیای اسکیتی را به ماد کوچک پس از فتح آشور و محاصره نینوا (در واقع ویرانی نینوا) آورده و آن را با جنگ لیدیه که گویا در تعقیب اسکیتان روی داد، پیوند داده است.

چون میان تاریخ تبعید شدن دایائوکو به سوریه و تاریخ برافتادن آستیاگ ۵۵۷-۷۱۵ پیش از میلاد یعنی ۱۵۸ سال فاصله است، از این رو، به سبب بزرگی این رقم سال های حکومت برای سه فرد در تاریخ ماد، در خبر هرودوت که در میان دایائوکو (دیوک) و این سه تن فرمانروای مادی به اسامی فرائورت (با ۲۲ سال حکومت)، کی آخسار (با ۴۰ سال حکومت) و آستیاگ (با ۳۵ سال یا در ست تر با توجه به زمان حکومت کوروش، ۳۰ سال) که وی نام برده، نام افرادی از این دودمان از قلم افتاده اند. این از قلم افتاده ها باید هم درست میان عهد دایائوکو و فرائورت بوده باشند. دیاکونوف در تاریخ ماد نام هر دو تن از قلم افتاده را از

روی کتیبه های آشوری به صورت اوپیته (اوپیس) پادشاه پارتاکی (سرزمین کنار چشمه = منطقه کاشان) و خشریتی پادشاه کارکاشی (= کاشان) آورده ولی متوجه تعلق داشتن اوپیته (اوپیس) به پادشاهان ماد نشده و دومی یعنی خشریتی را با پیروی از دیگر ایرانشناسان با فرائورت یکی دانسته و جایی با تردید می گوید بین فرائورت و دیوک دو نام از قلم هرودوت افتاده است یکی نشانه سؤال و دومی خشریتی.

خشریتی در جریان خیزش مادها در سال ۶۷۳ پیش از میلاد رهبری بلامنازع مادها را به دوش داشته است. چون سپاه ارسالی آشوربانیپال به رهبری سرکرده رئیسان آشوری شانابوشو در حدود سال ۶۶۷ پیش از میلاد در تعقیب خشریتی به شهر آمل مازندران هرگز از آن جا برنگشتند و ماد پس از آن تاریخ تبدیل به دولت نیرومند و مستقلی شد، معلوم می شود که این سپاه آشوری در سرزمین دور افتاده مازندران توسط آماردان و مادها تار و مار شده اند. خشریتی مکان فرمانروایی خویش را در سال ۶۷۳ پیش از میلاد در برابر تهاجم اسرحدون پدر آشور بانیپال از کارکاشی (کاشان) به شهر دور افتاده آمول (آمل) در مازندران منتقل ساخته بود.

چرا کی اپیوه همان اوپیته/اوپیس فرمانروای مادی است؟

۱. مطابقت نام ها: یوستی نام اپیوه (ائیپی ونگهو) را مایل به نیکی معنی نموده و کلمه سانسکریتی ائوپیی ک که حاوی ریشه نام های اوپیته (اوپی یته، دادگر) و اوپیس (اوپی ایس، خواهان عدالت) است به معنی دادگر، عادل و منصف است.

۲. مطابقت مکان و زمان: در باره اوپیته (اوپیس) پادشاه مادی پیش از خشریتی سه گزارش هست که یکی ضمن نامه یی است از سوی رئیس آشوری ناحیه خارخار (دیواندره) در بین سال های ۷۰۶-۷۱۴ به سارگون دوم عنوان شده است: «نامه هابل. ۱۲۹: ... در باره آرپیته (یا اوپیته به خوانش ای. م. دیاکونوف) امیر دهکده اوریاکو، که وی گشود (به روی دشمنان) برای پادشاه و سرورم نقل خواهم کرد. وقتی که من عازم خدمت پادشاه و سرورم شدم، او (اوپیته) به شاپاردا گریخت. نابوتاکی تانی، برده پادشاه شنید که او و اواکساتار (هوخشتره) با یک دیگر مکاتبه کرده و متحد شدند. چهار پسر او با او هستند. همان روزی که وارد (در بازگشت) کار شاروکین (=خارخار) شدم به راماتی نامه نوشتم که: «کسان خود را بفرست.»

اوپیته (اوپیس) باید همان پسر دایائوکو باشد که به گروگان نزد رؤسا پادشاه اورارتو فرستاده شده بود و سپس بر گشته در دره قزل اوزن به تکاپو برای برقراری ادامه حکومت پدرش دایائوکو پرداخته بود. ولی چنان که از نامه هابل ۱۲۹ بر می آید، آن جا را مناسب پویایی نیافته و از آن جا گریخته به سوی نواحی دیگری در ماد روی آورده بود.

در عهد سناخریب (۶۸۱-۷۰۵ پیش از میلاد) از او و چهار فرزندش خبری نیست. ولی در عهد اسرحدون (۶۶۹-۶۸۰ پیش از میلاد) از فرمانروایان پارتاکی (سرزمین کنار چشمه = سمت کاشان) و پارتوگا (سرزمین آب چشمه گسترده، پارتاکانا = اصفهان) و اوراکازابارنا (ورکس پرنه) به نام های اوپیس (=ترقیخواه) و زاناسان (دانامنش) و راماتی (شادی و رامش دهنده) نام برده شده است که در برابر مردم عصیانگر آن نواحی از مقامات آشوری یاری جسته بودند. نام های کارکاشی (گر کاشی/ساگ بیت = محل ساختمان های سنگی) محل فرمانروایی خشریتی همان پارتاکی (یعنی محل کنار چشمه) است که پیش از وی سلف او اوپیته (اوپیس) در آن جا فرمان می رانده است.

اوراکازابارنا (ورکس پرنه یعنی پر از دژهای نیرومند) همان شهر آشتیان است که نامش در منابع قدیمی عهد اسلامی به صور ابرشتیان (پر خشت یان = محل دژ نیرومند) و وره (دژ واقع در بلندی) و ورشه (محل دژ) ذکر شده است. هیئت اخیر یاد آور نام بسیار باستانی ورخشه (محل دژ نیرومند) یا همان ورهشی (مرهشی) است که مکان آن بین ایلام و سرزمین کوتیان ذکر شده است.

۳. مطابقت شمار چهار پسر کی اپیوه با چهار پسر اوپیته / اوپیس که سرانجام از اورارتو و ناحیه رودک ها (در قسمت علیای رود قزل اوزن) به ناحیه پارتوگا (حوالی کاشان) روی آورده بودند. یعنی همانجا که خشریتی (کیکاس) در برابر آشوریان شورید.

چرا کی کاوس همان خشریتی سومین پادشاه ماد است؟

۱. مترادف نام و لقب: در اوستا لقب کیکاوس، نیرومند (= خشره/خشره) است و این به صورت خشریتی (نیرومند باشنده) نام رسمی این فرمانروای مادی است.

۲. پدر کی کاوس (پادشاه سرزمین چشمه ها) یعنی اپیوه با چهار پسر خویش از سوی سرزمین فرمانروایی ویتیریس با جنگ و گریز به سوی سرزمین ری و سرزمین کارکاشی (محل عمارت سنگی) یا همان کاشان (=محل عمارت) آمده بود که به نام بیت ساگ بیت (محل عمارت سنگی) نیز نامیده می شده است.

همین گونه / منابع آشوری می گویند اوپته (اوپیس) که از سوی پدرش دایائوکو در آغاز نزد ریسان پادشاه اورارتویی گروگان بود. بعد با چهار پسر خویش به دره قزل اوزن آمد ولی چون آن جا را ناامن یافت، به سوی سرزمین پارتاکی (سرزمین کنار چشمه ها) روی آورد.

۳. کی کاوس در سمت کوه ارزیفیه (کوه عقاب / کرکس) با دیوان (آشوریان) به نبرد پرداخت و با عقابانش (منظور مردم سمت کوه ارزیفیه) از بالای البرز به شهر آمل فرود آمد و در آن جا در محاصره دیوان (آشوریان) قرار گرفت. همین گونه، خشریتی در سمت کوه کرکس کاشان به نبرد با اسرحدون پادشاه آشوری برخاست و چون یاری مقاومت در خود ندید، از بالای البرز به شهر آمل مازندران گریخت. وی در عهد آشور بانپال سپاهیان آشوری را که به سرداری سرکرده رئیسان شانابوشو در تعقیب وی به شهر آمل مازندران آمده بودند به یاری آترادات پیشوای آماردان شکست داده و تار و مار نمود و ایران مادی پس از این رخداد (هفتخوان رستم، گرشاسپ، آترادات) برای نخستین بار در تاریخ مستقل شد.

واقعه هفتخوان رستم یا نبرد گرشاسپ با دیوان بزرگ در کنار دریای مازندران یک رویداد بسیار مهم اساطیری در تاریخ ایران بوده است: گرشاسپ یا کرساسپ در اصل مرکب است از کرس = راهزن و سپ = در هم کوفتن یعنی در مجموع به معنی در هم شکننده راهزنان و ستمگران. قهرمانی وی نیز نظیر روتستهم در سمت دریای فراخکرت یعنی مازندران است. پدر وی ثریته را سگ های وحشی جنگلی (بیران مازندران) می درند. روتستهم (رستم، یعنی ریشه کن کننده ستمگران) بنا به قول مارکوارت - ایرانشناس نامدار آلمانی همان گرشاسپ است. چه هفتخوان رستم نیز در مازندران اتفاق می افتد و در شاهنامه رستم هم از همان خانواده گرشاسپ است. سگستان رستم یا همان سرزمین سگساران (لفظاً یعنی سگ سروران) در اصل همان سرزمین کاسپانه (کا سپی یانه، یعنی محل سگپرستان) یعنی مازندران است، نه سمت زرنج. در عهد کوروش و هخامنشیان این قهرمان مازندران با نام

اصلیش آترادات پیشوای مردان (آماردان) نامیده می شده است. نام آذر برزین (یعنی آتش بلند پایه) با بهمن (در واقع دیوان دژ بهمن = آشوریان) در سمت شهر ساری مازندران نبرد می کند و نام داتام کادوسی اساطیری (یعنی مخلوق نیرومند) گواه آن هستند. وی لشکریان آشوری (دیوان مازندران) را که در آغاز فرمانروایی آشوربانیپال به رهبری شانابوشو برای دستگیری یا مصالحه با خشتریتی (کیکائوس) به شهر آمل مازندران آمده بودند، تار مار می نماید و ایران برای نخستین بار صاحب دولتی مستقل و نیرومند می گردد.

چرا فرود سیاوش همان فرائورت است:

۱. مطابقت نام ها و خویشاوندی سببی با پارس ها: در کوروشنامه گزنفون کوروش دوم (توس نوذری) نواده آستیاگ و خواهر زاده کیاخسارو (کیخسرو) و داماد و سردار وی معرفی شده است که درست می نماید. چه در واقع نام های آستیاگ (ایشتی ویکو=ثروتمند) و فرائورت/فرورتیش (فرَ ورتِ ایش) در معنی خواهان دارایی بسیار مترادف بوده و به جای هم به کار می رفته اند. از این روی است که کتسیاس به جای نام فرائورت نیز نام آستیاگ را آورده و لذا به سهو کوروش دوم و سوم را فرد واحدی پنداشته است. به نظر می رسد عنوان اوستایی فرائورت/فرورتیش (فرود سیاوش) یعنی سیاورشن در واقع سیه ورت (ایشن = خواهان ثروت گسترده بوده است که به سهو به دارنده اسب سیاه ترجمه شده است. یعنی در واقع کوروش نواده دختری آستیاگ اول (فرورتیش) همین کوروش دوم (بر اساس شجره نامه هخامنشیان در نزد هرودوت) بوده است نه کوروش سوم.

۲. پسر و جانشین کی کاوس یعنی فرود سیاوش در هجوم تورانیان به رهبری افراسیاب (پر آسیب) در شهر گنجک سیاوش کشته شد. همین گونه، فرائورت جانشین و پسر خشتریتی در هجوم غافلگریانه مادیای اسکیتی (داماد پادشاه آشور) در حوالی شهر گنجه اران کشته شد که هرودوت آن را به حساب آشوریان گذاشته است.

چرا کی خسرو همان کی آخسارو (هوخستره) است؟

۱. مطابقت نام ها: سه نام کی خسرو (کی خشرو یا کی آخسارو یعنی شهریار نیرومند)، کی آخسارو (شهریار نیرومند) و هئوسرو (هئوسرونگهه، دارای شکوه و نیرومندی) با هم

مترادفند: صورت اصلی نام کی خسرو همان کی آخسارو (پادشاه نیرومند) یا کی خشرو (شهریار نیرومند) است؛ در واقع عنوان اوستایی وی یعنی هئوسرونگه نه چنان که تصور شده به معنی نیکنام بلکه به معنی دارای سروری و بزرگی است یعنی مترادف با نام هوخشتره (یعنی دارای نیرومندی) است.

۲. کی خسرو، ائورو ساره را در سمت جنگل سفید (شهر زور) می کشد. همین گونه، سارااک پادشاه آشور بر اثر ترس از کی آخسارو (هوخشتره) در هنگام محاصره شدن نینوا و تسخیر آن، خود را به درون شعله های آتش کاخ خویش می اندازد. کی خسرو، دژ بهمین (به مان=خانه خوب) مقر دیوان را در سمت اردبیل (منظور اربیل) ویران می کند و به سلطه ایشان پایان می دهد. همین گونه، کی آخسارو شهر نینوا (=شهر برکت و نعمت) را کشتار و آن را ویران می نماید.

۳. کی خسرو بتکده کنار دریاچه چیچست را ویران می نماید. همین گونه، کی آخسارو شهر اورارتویی رؤسا در شمال دریاچه چیچست (خرابه های بسطام حالیه) را ویران می نماید.

۴. کی خسرو، با یک شیخون افراسیاب تورانی (سکایی پر آسیب) قاتل پدر خویش - سیاوش (فرود) را در کنار دریاچه چیچست دستگیر و می کشد. همین گونه، کی آخسارو، قاتل پدر خویش - فرائورت یعنی مادای اسکیتی را در کنار دریاچه اورمیه غافلگیر کرده و می کشد. مطابق اوستا و شاهنامه، شکست دهندگان تورانیان (اسکیتان و سکاها) در عهد کیخسرو (کیاخسارو) سردارانش توس نوذری (کوروش هخامنشی دوم) و برادرش گستههم نوذری (آریارمنه هخامنشی) بوده اند.

چرا آستیاگ همان آژدهاک (اژدهاک مادی) است؟

۱. مطابقت نام های آستیاگ (ایشتی ویکو= ثروتمند) با آژدهاک مادی (اژدیاک= ثروتمند) اظهر من الشمس است. چه موسی خورنی ارمنی معاصر فیروز و بلاش ساسانی نام آستیاگ را به صورت آژدهاک آورده است. افزون بر این، اینان در مطابقت داستان کودکی فریدون (فری ایتی ون یعنی جاری شونده توانا= ثراتئونه اوستا) و کوروش سوم (لفظاً مرد سیلابی) نیز به خوبی به هم می رسند.

۲. فردوسی پایتخت حکومت ضحاک (آستیگ و پادشاهان بابل) را هُوخت کنگ (محل گنج خوب) نامیده است که در سمت اروند رود (دجله) واقع بوده است. این بیش از آن که نشانگر هگمتانه (همدان) باشد، نشانگر بابل (بوری اوستا) است چه هیئت اوستایی بوری شهر بابل در شکل بو (بئو) ری (ریه) یعنی محل با شکوه معنایی معادل با نام هُوخت کنگ (هوخت کنگ = محل گنج خوب) دارد.

در اوستا پایتخت های اژی دهاک شهرهای بوری (بابل) و کویرینت (کردند) آمده است. چون مکان حکومت پادشاه نامدار کاسیان یعنی آگوم کاک رمه (به ظاهر به معنی ازدهای دارنده شمشیر خونین) هم کردند (کرینتاش، کویرینت) و هم بابل بوده است، لذا وی را می توان اژی دهاک (ماروش) عهد پیشدادی شمرد. در باره خلق و خوی استبدادی وی باید گفت که وی بومیان شمال غربی فلات ایران را کوتیان بی خرد نامیده است. از جایی که دوره حکومت ضحاک (اژی دهاک) در شاهنامه هزار سال ذکر شده است لذا معلوم می شود عنوان اوستایی اژی دهاک بر دیگر پادشاهان بابل نیز اطلاق شده است. در بابل تصور می شده است خدایی گیاهی به نام نین گیش زیدا، از هر شانه اش ماری رسته است.

نام خدای ملی آشور یعنی آشور به معنی خندان معادل نام عربی ضحاک است. لابد معادل بابلی آشور یعنی مردوک نیز که خدای ملی شهر بابل و سمبلش ازدهایی موش هوشو بوده است، اژی دهاک (ماروش) به شمار می آمده است. در کل به نظر می رسد مرداس و ماردوش شاهنامه در جایگاه خدایگانی به جای مردوک، و ضحاک شاهنامه به جای آشور بوده باشد.

چرا لهراسپ مطابق کوروش و همچنین سپیتمه است؟

۱. مطابقت نام لهراسپ (مرد موج و سیلابی) با کوروش (سیلاب مانند): مطابق شاهنامه، پادشاه بزرگی که پس از کیخسرو (کیاخسارو) فرمانروای ایران می گردد، لهراسپ است. در سانسکریت واژه لهری به معنی موج بلند و وسیع و واژه سپ در اوستا به معنی درهمشکننده آمده است. بنا بر این، می توان این نام شاهنامه یی را به معنی مرد موج بلند و وسیع و سیلابی گرفت و آن آشکارا مطابق معنی نام کوروش در معنی مرد سیلاب مانند می

گردد. می دانیم آستیگ در رؤیایش کوروش نازاده را به صورت سیلابی می بیند که قاره آسیا را در خود غرق می کند. واقعه مرگ لهراسپ در سمت بلخ و ارتباطش با اسارت یهود هم یادآور کوروش است:

شهنشاه لهراسپ در شهر بلخ - بکشتند و شد روز ما تار و تلخ

بنا بر این، نام ائوروت اسپ را که هیئت اصلی نام لهراسپ به شمار می آید، می توان در اصل در هیئت ائوروت سپ به معنی موج سیلابی تند و در هم شکننده گرفت. چون جالب است که واژه اورمی در سانسکریت که معادل ائورو و ائوروت اوستا به معنی تیز و تند می باشد به معنی موج نیز هست. این گونه، ائوروت سپ معادل لهراسب به همان معنی مرد موج تند و سیلابی بوده است. در واقع نام آرامگاه کوروش موسوم به مادر سلیمان در اساس مزار سیلاومان یعنی مزار مرد سیلاب مانند بوده است.

در پیوند با این، گفتنی است دو پسر لهراسپ یعنی ویشتاسپ (سگ وحشی، ببر/پلنگ) فرمانروای کشور سفلی (اورارتو) و ماد و زریر (داناى دعاهاى کهن) فرمانروای نواحی دروازه تنائیس (بین دربند قفقاز) تا دروازه کاسپی (درواز خوار) مطابق دو پسر خوانده یا برادرخوانده کوروش یعنی مگابرن (برنده نترس) و سپیتاک (فرد سفید و مقدس) پسران سپیتمه (داماد و ولیعهد آستیگ) و آمیتیس (دختر آستیگ، همسر بعدی کوروش) هستند که کوروش ایشان از محل های فرمانروایی سابق برداشته و به فرمانروای گرگان و دربیگان سمت بلخ برگزیده بود. هرتسفلد، سپیتاک سپیتمان بلخ را همان زرتشت سپیتمان بلخ می داند.

در کوروشنامه گزنفون کوروش دوم (=توس نوذری یعنی چشمه توانا از خاندان حکومتی نو) نواده دختری آستیگ (آستیگ اول) و خواهر زاده کیاخسارو (کیخسرو) و داماد و سردار وی معرفی شده است که درست می نماید. چه در واقع نام های آستیگ (ایشتی ویکو = ثروتمند) و فرائورت/فرورتیش (فر ورت ایش) در معنی خواهان دارایی بسیار مترادف بوده و به جای هم به کار می رفته اند. از این روی است که کتسیاس به جای نام فرائورت نیز نام آستیگ را آورده و لذا کوروش دوم و سوم را فرد واحدی پنداشته است. به نظر می رسد عنوان اوستایی فرائورت/فرورتیش (فرود سیاوش) یعنی سیاورشن در واقع

سیه وَر(ت) ایشن = خواهان ثروت گسترده بوده است که به سهو به دارنده اسب سیاه ترجمه شده است.

در باره کوروش یکم گفتنی است که در منابع آشوری در حدود سال ۶۴۹ پیش از میلاد از کوروش یکم یاد شده است که فرزند خود آروکو را به گروگان نزد آشور بانپال فرستاده بود. گروهی با توجه به کتیبه داریوش در بیستون که به اختصار هخامنش را جد اول کوروش نیای کوروش معرفی نموده است، وجود سه کوروش شجره نامه خبر هرودوت را نمی پذیرند ولی داریوش جای دیگر در همین کتیبه بیستون می گوید که «هشت نفر پیش از من شاه بودند و من نهمین از خاندان هخامنش هستم». از دید من داریوش تنها یگراست فرمانروایان هخامنشی شجره نامه خویش بر شمرده است، نه مجموع دو شاخه خاندان هخامنشی پارس و انشان را که همانا داریوش، ویشتاسپ، آرشام، آریارمنه، چیش پیش دوم، کوروش اول، کمبوجیه اول و چیش پیش اول و هخامنش بوده باشد.

در باره عنوان خاندان فریدون یعنی آثویه (آسپان، آسفیان) گفتنی است: آثویه (از ریشه سانسکریتی آدهی یعنی محترم و نجیب) یادآور نام کمبوجیه (کامگار و دل پذیر زندگی کننده) و نیز عنوان آرتیان پارس ها (پاک و درستکار) است. برهان قاطع نام آثویه را به معنی نفس کامل و نیکوکار آورده است.

۲. مطابقت لهراسپ/اوروت اسپ/یرواند با سپیتمه (داماد و ولیعهد آستیاگ):

نام اورویت اسپ (در هیئت یروانت اسپ = دارای اسب پیر یا پیری بر افکننده) با پوروشسپ (بنابر استاد پوردادود دارای اسپان پیر یا پیری برافکننده)، مترادف است: ادامه دودمان کیانیان (جای دیگر به صورت گودرزیان شاهنامه که افراسیاب را در کنار دریاچه چیچست دستگیر می نمایند) در شاهنامه و کتاب های پهلوی و اوستا در هیئت لهراسپ (اوروت اسپ، یرواند قصیر السلطنه خبر موسی خورنی) همان سپیتمه جمشید داماد و ولیعهد آستیاگ که توسط کوروش کشته شد و همسرش آمیتیس (دختر آستیاگ) به همسری کوروش در آمد و پسرانش که همانا مگابرن ویشتاسپ (تیگران) و زریادر سپیتاک (زرتشت سپیتمان، گائوماته بردیه، سپنداته، اسفندیار) بودند که این نوادگان دختری آستیاگ به صورت پسر خواندگان

یا برادر خواندگان کوروش سوم (فریدون) در آمدند. این پسر دوم داماد کوروش و شوهر آتوسا دختر کوروش نیز بوده است.

اسطوره معروف زریادر (زریر برادر ویشتاسپ) و اوداتیس دختر شاه سکاها (منظور آتوسا دختر کوروش، هوتئوسا و هووی اوستا) را آتنه نویسنده و تاریخ نویس یونانی سده سوم میلادی مؤلف کتاب ضیافت سوفسطائیان به نقل از خارس میتلنی، رئیس تشریفات دربار اسکندر در ایران آورده است: آن دو در خواب عاشق همدیگر می شوند و در جستجوی همدیگر بر می آیند. سرانجام اوداتیس (= مخلوق نیک مترادف همان هووی همسر زرتشت سپیتمان) در یکی از جشن ها او را می بیند. خارس میتلنی گفته است که این عشق در آسیا مشهور است و مردم بدان میل فراوانی دارند. چنان که در معابد و کاخ ها و حتا در خانه های خود تصاویری از آن بر دیوارها نقش می کنند.

چرا ویشتاسپ کیانی همان مگابرن ویشتاسپ پسرخوانده یا برادر خوانده کوروش است؟: مطابقت نام ها: چهار نام مختلف وی یعنی مگابرن (درنده نترس)، ویشتاسپ در هیئت ویشت سب (سگ وحشی) تیگران (منسوب به ببر) و کتایه (درنده) مترداف هم هستند: کتایه (درنده و پاره کننده در گردی و سانسکریت) و برمایه (پردانش)، برادران کوروش در مقام همان مگابرن (ویشتاسپ، تیگران) و سپیتاک (زریادر، گائوماته بردیه) هستند. چه کتسیاس مگابرن (برنده نترس) را جایی پسر خوانده کوروش و جای دیگر برادر (در اساس برادر خوانده کوروش) معرفی می نماید.

معنی نام ویشتاسپ هخامنشی (ویشتاسپ) با توجه به نام پدرش آرشام (خرس نیرومند) و سگ وحشی (پلنگ/ببر) است. این معنی نام تیگران فرمانروای ارمنستان در عهد روی کار آمدن کوروش نیز است. جالب است که خارس میتلنی رئیس تشریفات دربار اسکندر در ایران نیز ویشتاسپ کیانی برادر زریر زریادر (دارنده سرودهای دینی کهن) را فرمانروای سرزمین سفلی (اور آرتو= مل ک پایینی) و ماد آورده و برادر کوچک وی زریادر/زریر را فرمانروای ماد شرقی (از دروازه تنائیس = دربند تا در بند کاسپی = دروازه خوار) دانسته است. این دو برادر کیانی که گسترش دهنده آئین مزدایی به شمار رفته اند، در روایات تاریخی

یونانی تحت زوج نام های «اوروپاست و سپنداته (گائوماته)» و «مگابرن و سپیتاک» نامیده شده اند.

کتسیاس می گوید که کوروش این دو برادر را [از مکان های قبلی شان] به فرمانروایی گرگان و درییکان سمت بلخ بر گماشت. از این جا معلوم می شود ارژا سپ (سگ جنگی/ببر) سمت خیونان که با ویشتاسپ نوذری هخامنشی (فرمانروای خراسان)[در آغاز قیام داریوش] نبرد کرده است. همین ویشتاسپ کیانی بوده است. نام های تیگران و اوروپاست (دم دراز نیرومند) و مگابرن (درنده نترس) وی نیز به معنی ببر بوده اند. و همانطور که هرتسفلد دریافته برادر وی سپیتاک (فرد سفید و مقدس، حاکم درییکان سمت بلخ) همان زرتشت سپیتمان است.

جالب است که نام پدر تیگران یعنی یرواند قصیرالعمر (کوتاه سلطنت) بدین صورت خود در زبان های اوستایی و سانسکریت به معنی دارنده پیری است و نام پدر زرتشت سپیتمان (یا همان زریر برادر ویشتاسپ) یعنی پوروشسپ نیز به معنی دارنده پیری برافکننده یا دارنده اسب پیر آمده است. موسی خورنی دو نام زنانه تیگرانوهی (درنده ماده) و زاروحی/زاروهی (ویرانگر و آسیب زن) را در رابطه با نام تیگران (ببر، بُرنده، درنده) فرمانروای ارمنستان در عهد آزدهاک (آستیاک) می آورد که در واقع نواده بزرگ دختری آستیاگ و پسر سپیتمه (داماد و ولیعهد آستیاگ) بوده است.

چون این تیگران مطابق همان مگابرن ویشتاسپ (ببر) یا همان کتایه (بُرنده) برادرخوانده/پسرخوانده کوروش است، لذا نخست معلوم می گردد که داستان عاشقانه شاهنامه یی گشتاسپ (ویشتاسپ) و کتایون دختر قیصر روم مربوط به همین تیگران و همسرش زاروحی است. دو دیگر، نام زاروحی در ترکیب ایرانی و سامی آن یعنی زاروحی می توانست به معنی زاده روح گرفته شود که این تقریباً همان معنی نام اوستایی و سانسکریتی منیژه یعنی زاده خیال است. لذا خود نام ویون (وی وَن/گیو[ن]) یا همان بیژن در معنی درنده و کشنده دشمن (= بهرام) نیز مطابق همان نام تیگران (مگابرن ویشتاسپ) است. به نظر می رسد داستان نبرد بیژن با گرازان اشاره به موضوع به تصرف در آوردن تیگران، گرجستان (ورژن) یا حتا گرگان (سرزمین فرمانروایی او در عهد کوروش) بوده باشد.

احتمال دارد ملکه زاروحی اهل گرجستان بوده است چه موسی خورنی تیگران را فرمانروای گرجستان و اران (=آگوانک) نیز دانسته است.

زرتشت (زرتو آشت) به معنی دارای کالبد زرین و یا دانای سرودهای دینی کهن است و هیئت زرتوشترا (زرتو آشتر) ی نام وی هم به همین معنی دانای سرودهای کهن دینی است. در روایات زرتشتی، ویشتاسپ نوذری و ویشتاسپ کیانی مشته شده و یکی گردیده است. لذا لهراسپ و ویشتاسپ کیانی و سپنداته به حلقه پادشاهان هخامنشی (نوذری) بعدی یعنی وهومن سپنداتان (خشایارشا)، ارتخشتر وهومن (اردشیر درازدست) و داراب (داریوش دوم) و دارای دارایان (داریوش سوم) پیوسته اند و در جای کوروش سوم (یا آرشام)، ویشتاسپ هخامنشی و داریوش یکم قرار گرفته اند.»

هخامنشیان:

در باره هخامنشیان، کتاب ها و مقاله های پژوهشی بسیاری نوشته شده است. از این رو، در این جا به گونه بسیار فشرده بر دروه آن ها درنگ می کنیم. آن چه از دید تاریخی بسیار مهم می باشد، این است که همو هخامنشیان نخستین کسانی بودند که نخستین امپراتوری یا نخستین دولت راستین را در جهان به مفهوم واقعی کلمه پی ریختند.

چیز دیگری که برای ما دارای اهمیت است، زبان رسمی دولت شاهنشاهی هخامنشی یعنی زبان پارسی باستان است. روشن است نام پارسی باستان نامی است که پسان به این زبان داده شده است. در اصل همان گونه که در سنگنبشته آمده است، نام نخستین این زبان زبان اریایی بوده است که با اوستایی بسیار نزدیک بوده است و در آینده به زبان پارسی باستان تحول یافته است.

می دانیم که در دوره هخامنشی ها برخی از شاهان این دودمان سر از کوروش بارها به خاور پشته ایران لشکر کشیدند و توانستند گاه مستقیم و گاه هم غیر مستقیم سرزمین های خاوری را زیر فرمان خود بکشند. آن چه برای ما مهم است، این است که در روند این لشکرکشی ها

زمینه برای تعامل و آمیزش زبان های غربی و شرقی ایرانی فراهم آمد و داد و ستد دو سویه آغاز گردید. هر چند چنین تعاملی در دوره مادها نیز جا داشت.

کوچیدن پارس ها به جنوب و غرب و ریخیایی پشتون ها و هخامنشیان:

پس از آمدن اریاییان به پشته ایران، آن گروه از ایرانیان خاروی در که شمال هندوکش در بلخ و بامیان و هری و... پاییده بودند، زبان شان پالوده تر ماند. اما آنانی که به سوی غرب فلات رفتند، مانند پارسیان، زبان شان در اثر آمیزش با توده های همتراد خویش - مادها و نیز توده های بومی مانند ایلامیان و نیز مردمان باشندگان میانرودان و بابل و بازماندگان سومریان و یهودان... تا اندازه زیادی با واژگان بیگانه آلوده شد. هر چه بود، این ها توانستند شاهنشاهی بزرگی را تشکیل بدهند و زبان پارسی باستان را در سرتاسر کشور خود رسمیت و گسترش بدهند.

از تاریخ می دانیم که پارس ها یا پرسوها - یکی از بزرگترین تیره های ایرانی، از بلخ و هرات به سوی سیستان شتافتند. از آن جا به دو شاخه تقسیم شدند. گروهی به سوی جنوب به سمت قندهار و رود سند رهسپار شدند که در آینده به نام پشتون ها یاد شدند. و گروهی دیگر از راه کرمان به سوی سرزمینی راهی شدند، که در آینده پارس نام گرفت.

برای پیگیری مطلب، می بینیم که ریشه واژه پارس چیست و خاستگاه و میهن پارسیان کدام سرزمین است؟ در بخش اسطوره یی شاهنامه پیوسته از سرزمینی به نام ایران سخن می رود. اما بسیار دشوار است مکان یا محل موقعیت این «ایران» را تعیین کرد که در کجا واقع است. اما می شود گمان برد که ایران باید در نزدیکی های بلخ و سمنگان و گوزگان بوده باشد. اما کجا؟ شادروان کهزاد زمانی به درستی از روی شاهنامه تشخیص داده بودند که بامیان پایتخت ایران اسطوره یی بوده است. در زیر می بینیم که اتنورنیزس نخستین پارس ها درست در همین بامیان یعنی ایران نخستین ریخت یافته است و پارس و ایران همتا واژه هم اند و پشتون ها هم بی چون و چرا ایرانی اند و با پارس ها هم ریشه و همخاستگاه.

پژوهشگر جوان آقای شاری در کتاب «دُر اوستایی در لهجه هزارگی» در نوشته یی زیر نام «پارس تاریخی و سرزمینی» می نویسد:

«پارس، در اوستا، کهن ترین متن سرزمینی و فرهنگی ائیرینم و یجه است که حوزه هندوکش و هیرمند به نام «اوپائیری سئن» را در بر می گیرد. به معنای فراتر از پرش شاهین. در متن های پهلوی به گونه «اپارسن» نام برده شده است. ... این واژه در اوستایی اوپائیری سئن، در پهلوی به گونه اپارسن و در پارسی دری نو به گونه پارس آمده است. نشانه هایی که از موقعیت سرزمینی پارس در متن اوستا و متن های پهلوی داده شده است، شکی نمی گذارد که منظور از آن، دامنه های کوه های هندوکش و بابا است.

در متن های کهن اوستا و پهلوی به روشنی تمام از جاری شدن رودهای هریرود، هلمند رود و بلخ رود و مرور رود از اوپائیری سئناپارسن و پارس سخن گفته اند که بدون تردید این رودها از کوه های بابا و هندوکش سرچشمه گرفته است.

شادوران پور داوود - اوستا شناس برجسته نیز ضمن نقل مستندات متون پهلوی، اوپائیری سئن و اپارسن را کوه های بامیان در مرکز افغانستان دانسته است: «... اوپائیری سن در اوستا و اپارسن در بندهش، عبارت است از بخش غربی هندوکش که دامنه های کوه بابا باشد». (پور داوود، فرهنگ ایران باستان، 2535 ص. 304)

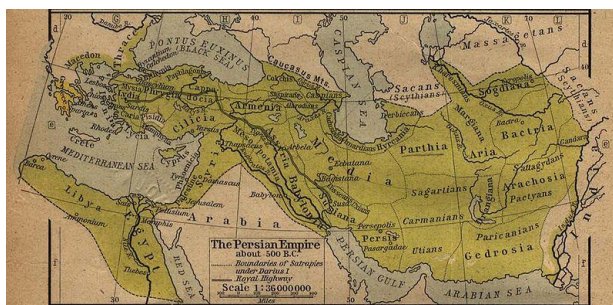
«رود هلمند از دامنه های بابا سرچشمه گرفته و به سیستان می ریزد و بلخ رود از پارس به همدان می آید.» پور داوود در حاشیه یشت ها نیز گفته است «بلخ رود از کوه اپارسن به بامیکان [بامیان] می آید». (بر گرفته از کتاب دُر اوستایی در لهجه هزارگی، چاپ کابل)

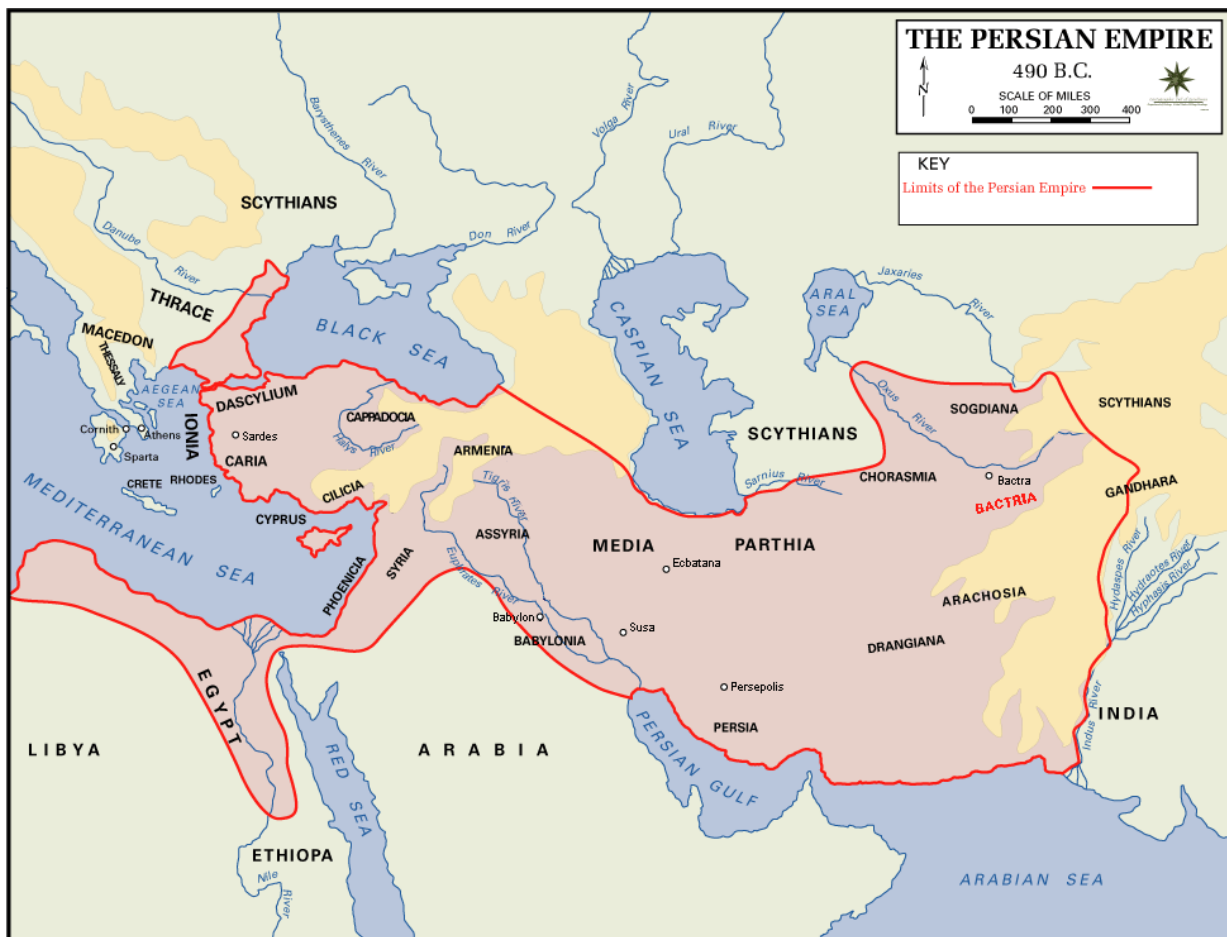
به گونه یی که دیده می شود، پارس همان ایران شهنامه است و پارس نخستین و ایران نخستین پس از سرازیر شدن آریایی ها به پشته ایران در همین بامیان بوده است. یعنی پارسیان توده یی بوده اند ایرانی که از بامیان برخاسته و از راه بلخ بامی و هرات به غرب (شمال ایران و از آن جا به غرب ایران) و جنوب افغانستان کنونی یعنی به سوی سیستان و از آن جا به جنوب ایران (پارس) شتافته بودند. بخش دیگری از پارس ها یا پرسوها، همین پشتون ها بودند که به سوی قندهار و چمن و گستره پشتون نشین کنونی پاکستان شتافتند.

شایان یادآوری است که بسیاری از دانشمندان چینی می‌پندارند که نام «هند» برگرفته از رود سند (ایند) است که آن را پارسیان بر این رود گذاشته بودند. در این جا می‌کوشیم ریشه‌ها این نامگذاری را بیابیم. می‌توان چنین گمان برد که آن گروه از پارسیان یا پرسوها (پارسین‌ها) که به سوی رود سند شتافته بودند، نام خود را بر این رود گذاشتند. پارسین شاید با گذشتن زمان به ابارسین (اباسین) تحول یافته باشد. در زبان پشتو همین اکنون هم رود سند را اباسین می‌خوانند. از سوی دیگر، رود را «سیند» می‌گویند که شاید اباسین، اباسیند شده باشد و شکل کوتاه شده آن سیند شده باشد.

به هر رو، منظور این بود که نشان دهیم که پارس‌ها قومی بودند برخاسته از بامیان و بلخ که به سوی غرب و جنوب پشته ایران رهسپار شدند و روشن است باید زبان نخستین خود (زبان آریایی یا اوستایی) را با خود برده باشند. بحث دیگری است که زبان آن‌ها با گذشت زمان با زبان‌های سایر توده‌های باشنده بابل، آشور و ایلام و توده‌های باشنده گستره مادها و... آمیزش یافته بود. همین زبان بود که در آینده به نام زبان پارسی باستان یاد شد.

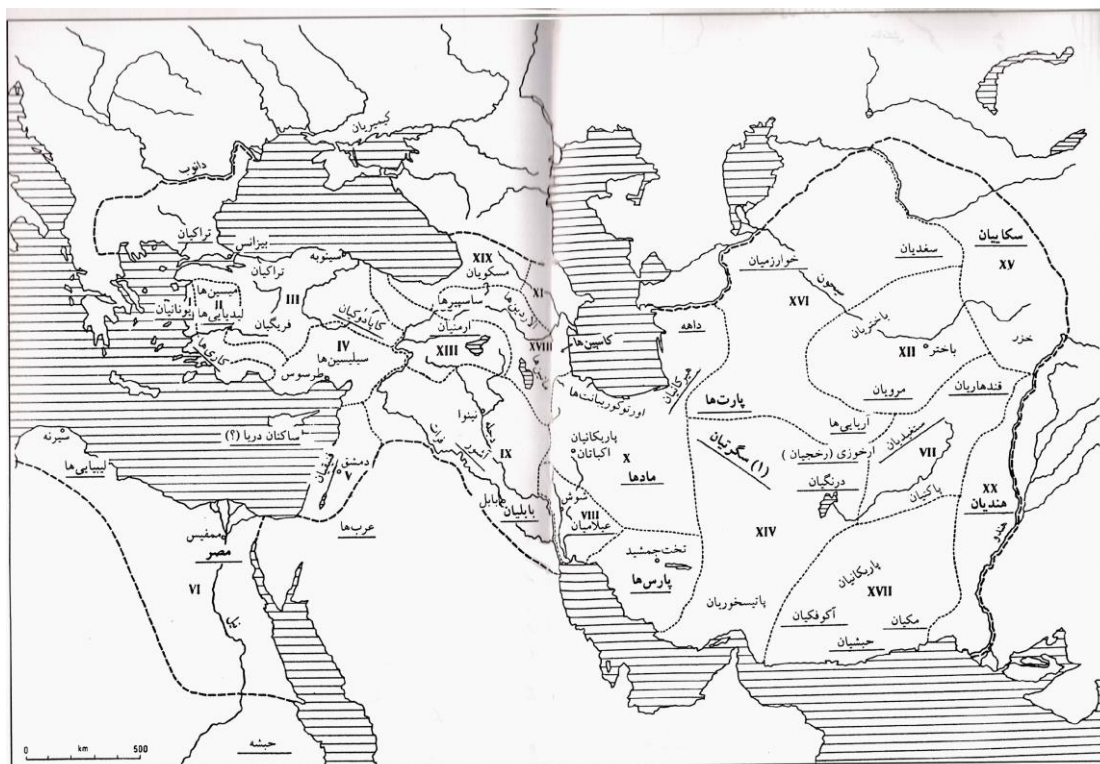
شاهنشاهی هخامنشی و یا هخامنشیان (۳۳۰-۵۵۰ پیش از میلاد، «۲۲۰ سال»):





نقشه شماره

گستره امپراتوری هخامنشیان در 490 پیش از میلاد (برگرفته از ویکی پدیا)
 چنانی که در نقشه دیده می شود، منطقه سغدیانان در شمال خاوری، باکتريا (بلخ) در شمال و گندهارا (کابل) و آراخوزیا (قندهار) و زرنج در خاور پارس شامل این شاهنشاهی پهناور بوده اند.
 در نقشه رود هند چونان مرز میان هند و پارس نشان داده شده است. مرزهای شمال باختری آن تا بلغاریای کنونی و مرزهای باختری آن تا مرزهای لیبیای کنونی می رسیده است.



نقشه شماره

بافتار اداری شاهنشاهی هخامنشی. در نقشه هرودوت بیست ساتراپ (استان) شاهنشاهی هخامنشی را بازتاب داده است.

در نقشه رود سند چونان مرز میان هند و پارس نشان داده شده است.

هر چه بود، پارسیان با رفتن به سوی غرب پشته ایران، در آن سرزمین ماندگار شدند و توانستند با برانداختن مادها، نخستین دولت بزرگ در تاریخ را پی افکنند.

در ویکی پدیا در باره هخامنشیان چنین آمده است^۷:

«هخامنشی، نام دودمان پادشاهی در ایران دوره باستان است. پادشاهان این دودمان از پارسیان بودند و تبار خود را به «هخامنش» می‌رساندند که سرکرده خاندان پاسارگاد از خاندان‌های پارسیان بوده‌است. هخامنش باید حوالی پایان سده هشتم یا ربع نخست سده هفتم پ. م. بر مسند قدرت بوده باشد. چش پش، پسر هخامنش در فاصله تقریبی ۶۷۵ تا ۶۴۰ پ. م، رهبری تیره‌های پارسی را به دست گرفته بود.

⁷. با اندکی ویرایش و فشرده سازی.

هخامنشیان، در آغاز پادشاهان بومی پارس و سپس انشان بودند ولی با شکستی که کوروش بزرگ بر ایشتوویگو واپسین پادشاه ماد وارد آورد و سپس گرفتن لیدیه و بابل، پادشاهی هخامنشیان تبدیل به شاهنشاهی بزرگی شد. از این رو کوروش بزرگ از نوادگان (شاه انشان، کوروش یکم، کمبوجیه یکم) را بنیادگذار شاهنشاهی هخامنشی می‌دانند. به پادشاهی رسیدن پارسی‌ها و دودمان هخامنشی یکی از رخداد‌های برجسته تاریخ باستان است. اینان دولتی ساختند که دنیای باستان را به استثنای دو سوم یونان زیر فرمان خود در آورد. شاهنشاهی هخامنشی را نخستین امپراتوری تاریخ جهان می‌دانند. پذیرش و بردباری دینی از ویژگی‌های شاهنشاهی هخامنشی به شمار می‌رفت.

شاهنشاهی هخامنشیان به عنوان بزرگترین امپراتوری جهان از نظر گستردگی و جمعیت نام برده شده است. بیش از ۴۹ میلیون نفر از ۱۱۲ میلیون جمعیت جهان آن زمان در این سرزمین زندگی می‌کردند. در دوران هخامنشیان سی قوم مختلف زیر لوای این امپراتوری بودند. خاویر آلوارز-ایلام شناس بر آن است که آثار و نقش برجسته‌های موجود نشان می‌دهد که هخامنشیان هنر خود را در بخش معماری و نقش برجسته از ایلامی‌ها آموخته‌اند.

قلمرو هخامنشیان بسیار گسترده بود به طوری که از دره سند در هند تا رود نیل در مصر و ناحیه بنگالی در لیبی امروز و از رود دانوب در اروپا تا آسیای مرکزی را در بر می‌گرفت. در این کشور پهناور اقوام بسیاری با آداب و رسوم خاص خود زندگی می‌کردند و فرهنگ ایالتی و قومی خود را پاس می‌داشتند. در حقیقت مشخصه مهم این دولت ارجحاری به آزادی فردی و قومی و بزرگداشت نظم و قانون و تشویق هنرها و فرهنگ بومی و همچنین ترویج بازرگانی و هنر بود. کارل شفلد می‌نویسد: «تمدن بزرگی مانند تمدن هخامنشی را نمی‌توان از روی تأثیراتی که پذیرفته درک کرد. واقع آن است که اهمیت این چنین تمدنی دقیقاً در توانی است که او را به حل و جمع همه این اجزای مختلف در کلیتی واحد قادر ساخته است.»

شاهان هخامنشی در خلال سال و با تغییر فصل، کوچ می‌کردند و معمولاً همه سال را در یک جا به سر نمی‌بردند بل که بر حسب اقتضای آب و هوا هر فصلی را در یکی از

پایتخت‌های خود سر می‌کردند در فصل زمستان در بابل و شوش اقامت داشتند و در فصل تابستان به همدان می‌رفتند که در دامنه کوه الوند بود و هوایی خنک داشت. این سه شهر پایتخت سیاسی و اداری و اقتصادی بودند ولی دو شهر دیگر هم بودند که پایتخت آیینی هخامنشیان به شمار می‌رفتند یکی پاسارگاد که در آنجا آیین و تشریفات تاجگذاری شاهان هخامنشی برگزار می‌شد و دیگری پارسه که برای دیگر تشریفات به کار می‌آمد. این دو شهر زادگاه و پرورشگاه و به اصطلاح گهواره پارسیان به شمار می‌رفت. البته، تخت جمشید از این دو بیشتر اهمیت داشت. به همین دلیل اسکندر مقدونی آن را آگاهانه آتش زد تا گهواره و تکیه گاه دولت هخامنشی را از میان ببرد و به ایرانیان بفهماند که دیگر دوره فرمانروایی آنان به سر آمده است.

سالشمار یا گاهشمار هخامنشیان:

-در سال ۵۵۸ پیش از میلاد، پادشاهی کوروش بزرگ (کوروش دوم) در انشان (پارس) و خوزستان آغاز شد و پایتخت هخامنشیان به شوش منتقل شد.

-در سال ۵۲۵ پیش از میلاد، سپاه ایران به فرماندهی کمبوجیه دوم دومین شاه هخامنشی، سرزمین مصر را کاملاً ضمیمه قلمرو پادشاهی این دودمان کرد.

-در سال ۴۹۰ پیش از میلاد، جنگی به نام ماراتن میان ایران و یونان در جایی به نام ماراتن در یونان کنونی رخ می‌دهد و ارتش هخامنشی از یونان شکست می‌خورد. این نبرد نخستین پیروزی یونان بر ایران در خشکی بود.

-در سال ۳۳۴ پیش از میلاد، اسکندر مقدونی به آسیا حمله می‌کند و سپاه هخامنشیان در تنگه داردانل شکست می‌خورد.

-در سال ۳۳۰ پیش از میلاد، داریوش سوم کشته شده و هگمتانه فتح می‌شود، همچنین تخت جمشید به وسیله اسکندر مقدونی ویران شده و حکمرانی هخامنشیان بر ایران پایان می‌پذیرد.

کشور و سرزمین:

پارس‌ها مردمانی از اقوام آریایی هستند که نزدیک به سه هزار سال پیش از میلاد مسیح به فلات ایران آمده‌اند. پارسیان باستان از قوم آریایی پارس یا پارسواش بودند که در سنگ‌نوشته‌های آشوری از سده نهم پیش از زادروز مسیح، نام آنان دیده می‌شود. پارس‌ها

هم‌زمان با مادها به بخش‌های باختری ایران سرازیر شدند و پیرامون دریاچه ارومیه و کرمانشاهان جای گرفتند. با ناتوانی دولت ایلام، نفوذ خاندان پارس به خوزستان و بخش‌های مرکزی فلات ایران گسترش یافت.

برای نخستین بار در سالنامه‌های آشوری سلمانسر سوم در سال ۸۳۷ پ. م، نام خاندان «پارسوا» در جنوب و جنوب باختری دریاچه ارومیه برده شده‌است. برخی از پژوهشگران مانند راولین سن می‌پنداشتند که مردم پارسواش همان پارسی‌ها بوده‌اند. تصور می‌شود خاندان‌های پارسی پیش از این که از میان دره‌های کوه‌های زاگرس به سوی جنوب و جنوب‌خاوری ایران بروند، در این سرزمین، ایست کوتاهی نمودند و در حدود ۷۰۰ سال پیش از زادروز در بخش پارسوماش، روی دامنه‌های کوه‌های بختیاری در جنوب‌خاوری شوش در سرزمینی که بخشی از کشور ایلام بود، جای گرفتند. از سنگ‌نوشته‌های آشوری چنین بر می‌آید که در زمان شلمنسر (۷۱۳-۷۲۱ پ. م) تا زمان پادشاهی آسارهادون (۶۶۳ پ. م)، پادشاهان یا فرمانروایان پارسوا، پیرو آشور بوده‌اند. پس از آن در زمان فرورتیش (۶۳۲-۶۵۵ پ. م) پادشاهی ماد به پارس چیرگی یافت و این دولت را پیرو دولت ماد نمود. ...هرودوت می‌گوید: پارس‌ها به شش خاندان شهری و دهنشین و چهار خاندان چادرنشین بخش شده‌اند. شش خاندان نخست عبارت‌اند از: پاسارگادیان، مارافیان، ماسپیان، پانتیالیان، دروسیان و گرمانیان. چهار خاندان دومی عبارت‌اند از: دایی‌ها، مردها، دروپیک‌ها و ساگارتی‌ها. از خاندان‌های نامبرده، سه خاندان نخست بر خاندان‌های دیگر، برتری داشته‌اند و دیگران پیرو آن‌ها بوده‌اند و پاسارگادها از همه برترند.

بر اساس بنمایه‌های یونانی در سرزمین کمندان‌ازان ساگارتی (زاکروتی، ساگرتی) (همان استان کرمانشاه کنونی) مادی‌های ساگارتی می‌زیسته‌اند که گونه بابلی - یونانی شده نام خود یعنی زاگرس (زاکروتی، ساگرتی) را به کوهستان باختر فلات ایران داده‌اند. نام همین خاندان است که در پیوند خاندان‌های پارس نیز باشند (موجود) است و خط پیوند خونی خاندان‌های ماد و پارس از سرچشمه همین خاندان ساگارتی‌ها (زاکروتی، ساگرتی) است. خاندان پارس پیش از حرکت به سوی جنوب، دورانی دراز را در سرزمین‌های ماد

می‌زیستند و بعدها با ناتوانی دولت ایلام، نفوذ خاندان‌های پارس به خوزستان و بخش‌های مرکزی فلات ایران گسترش یافت و رو به جنوب رفته‌اند.

بر پایه نوشته‌های هرودوت، هخامنشیان از خاندان پاسارگادیان بوده‌اند که در پارس جای داشته‌اند و سر دودمان آن‌ها هخامنش از فرزندان پرسئوس بوده‌است. پس از نابودی دولت ایلامیان به دست آشور بانیپال، چون سرزمین ایلام ناتوان شده بود، پارسی‌ها با بهره‌گیری از دشمنی‌های آشوری‌ها و مادی‌ها انزان یا انشان را گرفتند. این رخداد تاریخی در زمان چیش‌پش دوم شاه انشان پارس کیمن روی داده‌است. با توجه به بیانیه کوروش بزرگ در بابل، می‌بینیم او نسب خود را به شاه انشان پارس کیمن می‌رساند و او را شاه انزان می‌خواند.

پس از مرگ چیش‌پش (شاه انشان پارس)، کشورش میان دو پسرش «آریارمنه»، پادشاه پارس و کوروش که بعدها عنوان پادشاه پارسوماش، به او داده شد، بخش گردید. چون در آن زمان کشور ماد در اوج پیشرفت بود و هووخشتره در آن فرمانروایی می‌کرد، دو کشور کوچک تازه، ناچار زیر فرمان پیروز نینوا بودند. کمبوجیه فرزند کوروش یکم، دو کشور نامبرده را زیر فرمانروایی یگانه‌ی در آورد و پایتخت خود را از انزان به پاسارگاد منتقل کرد. کوروش بزرگ‌ترین پادشاه هخامنشی است.

شاهنشاهان هخامنشی:

مهم‌ترین سنگ‌نوشته هخامنشی از دید تاریخی و نیز بلندترین آن‌ها، سنگ‌نوشته بیستون بر دیواره کوه بیستون است. سنگ‌نوشته بیستون بسیاری از رویدادها و کارهای داریوش یکم را در نخستین سال‌های فرمانروایی‌اش که سخت‌ترین سال‌های پادشاهی وی نیز بود، به گونه‌ی دقیق بازگو می‌کند. این سنگ‌نوشته عناصر تاریخی کافی برای بازسازی تاریخ هخامنشیان را داراست؛ و از آن می‌توان استفاده‌های زیادی کرد.

به درستی که با باشندگی (وجود) فراوانی بنمایه‌های میانرودانی، مصری، یونانی و لاتین نمی‌توان با تکیه بر آن‌ها تبارشناسی درستی از خاندان هخامنشی، از هخامنش تا داریوش را به دست آورد. برای همین نوشتار سنگ‌نوشته بیستون زمان مناسبی را در اختیار تاریخ‌نویس می‌گذارد که در آن شاه شاهان، نوشته بلند خود را با تأیید دوباره خویشاوندیش با خاندان

شاهنشاهی پارسیان آغاز می‌کند و به آرامی پیشینیان خود را نام می‌برد: ویشتاسپ، آرشام، آریارمنه، چیش‌پش و هخامنش. این تبارشناسی به شوندهای (دلایل) گوناگون زمان‌های درازی نادرست دانسته شده بود. زیرا در این سیاهه (فهرست) نام دو نفر از شاهان هخامنشی که پیش از داریوش فرمانروایی می‌کردند، یعنی کوروش بزرگ و کمبوجیه یکم به چشم نمی‌خورد. همین جریان موجب شده‌است که مفسران سنگ‌نوشته نسبت به نوشتارهای سنگ‌نوشته داریوش با شک و دو دلی نگاه کنند و او را غاصب پادشاهی هخامنشیان بدانند که با نوشتن این سنگ‌نوشته تلاش داشته‌است برای مشروعیت بخشیدن به پادشاهی خود از نگاه آیندگان، تبارنامه خود را دست‌کاری کند.

بر پایه نوشته‌های هرودوت، گلنوشته نبونید، پادشاه بابل، بیانیه کوروش بزرگ (استوانه کوروش)، کتیبه بیستون داریوش یکم، و سنگ‌نوشته‌های اردشیر دوم و اردشیر سوم هخامنشی، ترتیب شاهان این دودمان تا داریوش یکم، چنین بوده‌است: (بایسته یادآوری است که درستی این جدول از هخامنش تا کوروش بزرگ و نیز در شاخه فرعی جای تردید است).

هخامنش

۱. چیش‌پش یکم

۲. کمبوجیه یکم

۳. کوروش یکم

۴. کمبوجیه یکم

شاخه اصلی:

۵. کوروش بزرگ (دوم)

۶. کمبوجیه دوم (فاتح مصر)

۷. بردیا

۸. کوروش سوم

۹. کمبوجیه سوم

شاخه فرعی:

آریارمن (فرزند هخامنش)

آرشام
ویشتاسپ
داریوش بزرگ (یکم)

با بررسی کلی همه بنمایه‌ها می‌توان به این گونه نتیجه گرفت: در یک چهارم نخست سده ششم پ. م، چیش‌پش، پسر هخامنش فرمانروایی پارس را به پسر بزرگ‌ترش آریارامنه داد، در حالی که پسر کوچک‌ترش، کوروش یکم به فرمانروایی انشان گماشته شد. پس از مرگ آریارامنه، پسر وی آرشام جایگزین وی شد ولی پس از کوروش یکم، پسرش کمبوجیه یکم و پس از او نیز پسر وی کوروش دوم جانشین او شد. این رویدادها در میانه سده ششم پیش از زادروز مسیح به رخ داد.

در این دوران، کوروش بزرگ توانست مادها را به پیروی خود در آورد و به افتخار و ثروت دست یابد. چندی پس، کوروش بزرگ بخش‌های بزرگی از سرزمین‌های خاورمیانه را به تصرف خود در آورد. پس از او نیز کمبوجیه راه پیروزی‌های پدرش را ادامه داد و بر گستره شاهنشاهی هخامنشی افزود.

پس از مرگ کمبوجیه، تاج شاهنشاهی به داریوش از شاخه فرعی هخامنشی می‌رسد. آنچه به دیده درست می‌رسد، این است که داریوش در زمان زندگی پدر و پدربزرگش (آرشام پدربزرگش یا پسرش ویشتاسپ، پدر داریوش)، و با هم‌رایی آن‌ها، پادشاهی را به دست گرفت. چرا که در زمان ساخت کاخ داریوش در شوش در آغاز فرمانروایی وی، بر اساس آگاهی‌های گِـلنوشته‌های یافته از پی ساختمان‌ها، این دو زنده بودند.

کوروش بزرگ:

کمبوجیه

بردیای دروغین (گوماته مغ)

داریوش بزرگ (۵۲۲ تا ۴۸۶ پیش از میلاد) - ۳۶ سال حکومت

خشیایارشا (۴۸۶ تا ۴۶۶ پیش از میلاد) - ۲۰ سال حکومت

اردشیر یکم (۴۶۶ تا ۴۲۳ پیش از میلاد) - ۴۳ سال حکومت
خشیارشای دوم - چهل و پنج روز حکومت
سغدیانوس - ۶ ماه حکومت
داریوش دوم (۴۲۳ تا ۴۰۳ پیش از میلاد) - ۲۰ سال حکومت
اردشیر دوم (۴۰۳ تا ۳۵۹ پیش از میلاد) - ۴۴ سال حکومت
اردشیر سوم (۳۵۹ تا ۳۳۸ پیش از میلاد) - ۲۱ سال حکومت
ارشک (شاه هخامنشی) (آرسس) (۳۳۸ تا ۳۳۶ پیش از میلاد) - ۲ سال حکومت
داریوش سوم (۳۳۶ تا ۳۳۰ پیش از میلاد) - ۶ سال حکومت

پادشاهی کوروش بزرگ:

با برآمدن پسر کمبوجیه، کوروش بزرگ، که به حق بنیادگذار شاهنشاهی هخامنشی دانسته می‌شود، تحول شگرفی رخ داد. وی در مدت نزدیک بیست سال در طی لشکرکشی‌هایی ماد، لودیا و بابل، یعنی پادشاهی‌های پرآوازه آن روز جهان و سرزمین‌های خاور پارس را فرمانبردار خویش ساخت و گستره جغرافیایی بزرگی تقریباً به اندازه خاورمیانه امروزی را، از ترکیه و سواحل مدیترانه تا مرزهای هند و از استپ‌های روسیه تا اقیانوس هند، زیر سیطره خود درآورد.

هرودوت و کتزیاس، افسانه‌های باورنکردنی بی در باره زادن و پرورش کوروش بزرگ (۵۲۹-۵۹۹ پ. م) بازگو کرده‌اند. اما آنچه از دیدگاه تاریخی پذیرفتنی است، این است که کوروش پسر فرمانروای انشان، کمبوجیه اول و مادر او ماندانا، دختر ایشتویگو پادشاه ماد می‌باشد.

در سال ۵۵۳ پ. م. کوروش بزرگ، همه پارس‌ها را در برابر ماد برانگیخت. در جنگ میان لشکریان کوروش و ماد، چندی از سپاهیان ماد به کوروش پیوستند و در نتیجه سپاه ماد شکست خورد. پس از شکست مادها، کوروش در پاسارگاد شاهنشاهی پارس را پایه‌گذاری کرد، پادشاهی او از ۵۲۹-۵۵۹ پ. م. است. کوروش بزرگ که پادشاهی ماد را به دست آورد و برخی از استان‌ها را به وسیله نیروی نظامی پیرو خود ساخت، همان سیاست

کشورگشایی را که هووخشتره آغاز نموده بود، ادامه داد. کورش بزرگ دارای دو هدف مهم بود: در باختر تصرف آسیای صغیر و کرانه دریای مدیترانه و همه جاده‌های بزرگی که از ایران می‌گذشتند و به بندرهای آن می‌رسیدند و از سوی خاور، تأمین امنیت.

در روز ۲۹ اکتبر سال ۵۳۹ پ. م. کورش بزرگ پادشاه ایران، بابل را شکست داد و آن سرزمین را تصرف کرد و برای نخستین بار در تاریخ جهان فرمان داد که هر کس در باورهای دینی خود و انجام آیین دینی خویش آزاد است، و بدین‌سان قانون سازگاری میان دین‌ها و باورها را پایه‌گذاری کرد و منشور حقوق بشر را [در همان معیار جهان باستان] بنیاد نهاد. کورش به یهودیان دربند در بابل، امکان داد به سرزمین یهودیه باز گردند که شماری از آنان به ایران کوچ کردند.

گسترش کشور و سرزمین:

پس از آن که تهاجم کیمیری‌های آناتولی، گردیوم پایتخت فریگیه را در سال ۶۷۶ پ. م. ویران ساخت، لیدیه مهم‌ترین پادشاهی منطقه بود. سارد، پایتخت لیدیه، در حدود هفتاد کیلومتری کرانه غربی ترکیه قرار داشته است. کرزوس افسانه‌ی بر لیدیه فرمان می‌راند و به سبب داشتن طلا و دادن هدیه‌های سخاوتمندانه به کاهنه عبادتگاه دلفی مشهور شده بود. کرزوس پس از شنیدن پاسخ دو پهلوی دلفی که: «کرزوس پس از گذشتن از رود هالیس یک امپراتوری بزرگ را نابود خواهد کرد»، تشجیع شد که به ایرانیان حمله برد.

بیشتر، آغاز جنگ ایران و لیدیه را در سال ۵۴۷ پ. م. دانسته‌اند. در جنگی که میان کورش بزرگ و کرزوس پادشاه لیدیه در گرفت، کورش در «کاپادوکیه» به کرزوس پیشنهاد کرد که پیرو پارس شود. کرزوس این پیشنهاد را نپذیرفت و جنگ بین‌شان آغاز گردید. سرانجام جنگ سختی در «پتریوم» پایتخت هیتی‌ها روی داد، در این نبرد نظم اسبان لیدیایی بر اثر بوی شترهای ایرانیان از هم گسیخت. کرزوس به سمت سارد گریخت و در آن جا بست نشست. کورش شهر را دوره کرد و کرزوس را دستگیر نمود. لیدیه گرفته شد و به عنوان یکی از استان‌های ایران به شمار آمد. هر چند باستان‌شناسان پس از هجده حفاری نتوانستند به ارگ کرزوس دست پیدا کنند، اما لایه‌های سوخته و پیکان‌های مانده از حمله ایرانیان را

یافتند. کروزوس از این پس مشاور بزرگ هخامنشیان شد. پس از گرفتن لیدی، کورش متوجه شهرهای یونانی شد و از آن‌ها نیز، تسلیم بی‌امای و اگر را خواست که یونانیان نپذیرفتند. در نتیجه شهرهای یونانی یکی پس از دیگری گرفته شدند. رفتار کوروش با شکست‌خوردگان در مردم آسیای صغیر اثر گذاشت.

کورش، گرفتن آسیای صغیر را به پایان رساند و سپس متوجه مرزهای خاوری شد. زرننگ، رنج، مرو و بلخ، یکی پس از دیگری در زمره استان‌های تازه درآمدند. کورش از آمو گذر کرد و به سیحون که مرز شمال خاوری کشور بود، رسید و در آن جا شهرهایی سخت‌بنیاد، برای جلوگیری از یورش‌های مردم آسیای مرکزی ساخت. کورش در بازگشت از مرزهای خاوری، عملیاتی در درازای مرزهای باختری انجام داد. ناتوانی بابل، به خاطر بی‌کفایتی نبونید، پادشاه بابل و فشارهای مالیاتی، کورش را متوجه آن جا کرد. بابل بدون جنگ شکست خورد و پادشاه آن دستگیر شد. کورش در همان نخستین سال پادشاهی خود بر بابل، فرمانی بر اساس آزادی یهودیان از بند و بازگشت به کشور و دوباره‌سازی پرستشگاه خود در بیت‌المقدس پخش کرد. او دیگر بردگان را هم آزاد کرد، و به گونه‌ی برده‌داری را از میان برداشت.

نام سرزمین‌های وابسته، در سنگ‌نوشته‌ی در آرامگاه داریوش که در نقش رستم می‌باشد، به تفصیل این گونه آمده‌است: ماد، خووج (خوزستان)، پرتوه (پارت)، هریوا (هرات)، باختر، سغد، خوارزم، زرننگ، آراخوزیا (رنج، افغانستان جنوبی تا قندهار)، تته‌گوش (پنجاب)، گنداره (گندهارا یا کابل - پیشاور)، هندوش (سند)، سگاهوم ورکه (سکاهای فراسوی آمو)، سکاتیگره خود (سکاهای تیزخود، فراسوی سیحون)، بابل، آشور، عربستان، مودرایه (مصر)، ارمنیه (ارمن)، کته‌په‌توک (کاپادوکیه، بخش خاوری آسیای صغیر)، سپرد (سارد، لیدی) در باختر آسیای صغیر، یثونه (ایونیا، یونانیان آسیای صغیر)، سکایه تردریا (سکاهای آن سوی دریا: کریمه، دانوب)، سکودر (مقدونیه)، یثونه‌تک‌برا (یونانیان سپردار: تراکیه، تراس)، پوتیه (سومالی)، کوشیا (کوش، حبشه)، مکیه (طرابلس باختر، برقه)، کرخا (کارتاز، قرطاجنه یا کاریه در آسیای صغیر).

مرگ کورش بزرگ:

در اثر یورش ماساگت‌ها که یک ایل ایرانی تبار و نیمه‌بیابانگرد و تیره‌یی از سکا‌های آن سوی رودخانه سیردریا بودند، به شهرهای شمال خاوری ایران، مرزهای شمال خاوری شاهنشاهی ایران با تهدید رو به رو شد. کورش بزرگ، کمبوجیه را به عنوان شاه بابل برگزید و به جنگ رفت و در آغاز پیروزی‌هایی به دست آورد. تاریخ‌نویسان یونانی در داستان‌های خود مدعی شده‌اند که شهبانوی ایرانی تبار ماساگت‌ها، تهم‌ریش او را به درون سرزمین خود کشاند و کورش در نبردی سخت، شکست خورد و زخم برداشت و پس از سه روز درگذشت و این که پیکر وی را به پاسارگاد آوردند و به خاک سپردند. پس از مرگ کوروش بزرگ، فرزند بزرگ‌تر او کمبوجیه به شاهنشاهی رسید. امپراتوری بزرگ هخامنشیان که بنیادگذار آن کوروش بزرگ از نواده شاه انشان کیمن-کوروش یکم-کمبوجیه یکم بود، در سازمان جهانی یونسکو به بزرگترین و نخستین امپراتوری جهان طبق اسناد به ثبت رسیده است.

البته گزنفون در کتاب خود مرگ کورش را طبیعی آن هم در پاسارگاد بیان می‌کند. همچنین تاریخ در باره حجم این شورش اطلاعاتی به ما نمی‌دهد در ضمن باید توجه داشت که کورش در این هنگام در پیرانه سری و پاییز زندگانی بوده و نیازی نبوده که پادشاه پیر و بزرگی چون کورش خود به میدان جنگ برود. همان گونه که در ده سال پایانی امپراتوری خود در هیچ جنگی حضور نداشته. پس می‌توان این احتمال را در نظر گرفت که کورش سرکوبی این شورش را به یکی از سرداران خود سپرده باشد و خود به میدان جنگ نرفته باشد.

پادشاهی کمبوجیه:

جانشین کوروش بزرگ- پسرش کمبوجیه بود. اگر چه کمبوجیه فرمانروایی را در سال ۵۳۰ پ.م. آغاز کرد که سال نشستن او بر تخت بود، نخستین سال رسمی شاهی او مطابق با نظام تاریخگذاری ویژه ایرانیان در بهار سال ۵۲۹ پ.م. آغاز شد. بزرگترین دستاورد هشت سال پادشاهی او فتح مصر در سال ۵۲۵ پ.م. بود.

بر پایه یکی از داستان‌ها، کمبوجیه، هنگامی که قصد لشکرکشی به سوی مصر را داشت، از ترس توطئه، دستور کشتن برادرش بردیا را داد. در راه بازگشت کمبوجیه از مصر، یکی از موبدان دربار به نام گئومات مغ، که به بردیا مانند بود، خود را به جای بردیا گذاشته و پادشاه خواند. بر پایه یکی دیگر از داستان‌ها، گئومات مغ با آگاهی از این که بردیا کیست، وی را کشته و سپس چون همانند بردیا بود، به تخت پادشاهی نشست.

چگونگی مرگ کمبوجیه هنوز هم مبهم و رازآمیز است. تنها این را می‌دانیم که او در تابستان سال ۵۲۲ پ. م، در فاصله جون و اگوست، در گذشته است. اما در باره مرگش گزارش‌های متفاوتی وجود دارد. بنا به کتیبه داریوش اول، کمبوجیه «به مرگ خویش مرده است». این خود عبارتی گنگ و پرسش برانگیز است و روشن نیست که او به مرگ طبیعی در گذشته یا آن که خود خویشتن را از پای درآورده است. بنا به نوشته‌های هرودوت و کتزیاس، او تصادفی بر ران خود زخمی زد و از آن زخم مرد.

کمبوجیه در بازگشت از مصر مرد؛ ولی برخی دلیل مرگ وی را بیماری و برخی دیگر توطئه خویشاوندان می‌دانند. اما روشن است که وی در راه بازگشت از مصر مرده است ولی شوند (دلیل) آن تا کنون ناگفته به جای مانده است. پس از مرگ کمبوجیه کسی وارث پادشاهی هخامنشیان نبود.

بر اساس گفته کوروش بزرگ در بستر مرگ، بردیا را به فرماندهی استان‌های خاوری شاهنشاهی ایران گماشت. کمبوجیه دوم، پیش از رفتن به مصر، از آن جا که از احتمال شورش برادرش می‌ترسید، دستور کشتن بردیا را داد. مردم از کشته شدن او آگاهی نداشتند و در سال ۵۲۲ پ. م. کسی به نام گوماته مغ خود را به دروغ بردیا و شاه ایران نامید. چون مردم بردیا دوست داشتند و به پادشاهی او راضی بودند و از سویی هیچ کس از راز کشتن بردیا آگاه نبود، دل از پادشاهی کمبوجیه برداشتند و پادشاهی بردیا (گئوماتا) را با جان و دل پذیره شدند و این همان خبرهایی بود که در سوریه به گوش کمبوجیه رسید و سبب خودکشی او شد. برخی از تاریخ‌نویسان نیز، کشته شدن بردیا را کار گئومات می‌دانند.

در نوشتارهای تاریخی، از وی همچون بردیای دروغین یاد شده است. در کتیبه بیستون نزدیک کرمانشاه، گوماته مغ زیر پای داریوش بزرگ نشان داده شده است. داریوش شاه که از سوی کورش بزرگ به فرمانداری مصر برگزیده شده بود، پس از دریافتن این رخداد به ایران می آید و بردیای دروغین را از پای درآورده، به تخت می نشیند.

کارهای گوماته مغ سبب سوژن درباریان هخامنشی شد که سرکرده آنان داریوش، پسر ویشتاسب هخامنشی بود. هفت تن از بزرگان ایران که داریوش بزرگ نیز در شمار آنان بود، توسط یکی از زنان حرمسرای گئوماتا که دختر یکی از هفت سردار بزرگ ایران و موفق به دیدن گوش‌های بریده او شده بود، پرده از کارش برکشیدند و روزی به کاخ شاهی رفتند و نقاب از چهره‌اش برگرفتند و با این خیانت بزرگ، او، برادرش و دوستان او را که به دربار راه یافته بودند، نابود کردند و به فرمانروایی هفت‌ماهه او پایان بخشیدند.

پادشاهی داریوش بزرگ:

داریوش بزرگ (داریوش یکم) (۵۴۹-۴۸۶ پ. م) سومین پادشاه هخامنشی (پادشاهی از ۵۲۱ تا ۴۸۶ پ. م). فرزند ویشتاسب (گشتاسب) بود. ویشتاسب، فرزند آرشام و آرشام پسر آریارمنا بود.

ویشتاسب پدر او در زمان کورش، ساتراپ (استاندار) پارس بود. داریوش در آغاز پادشاهی با دردسرهای بسیاری روبرو شد. دوری کمبوجیه از ایران چهار سال به درازا کشیده بود. گئومات مغ هفت ماه خود را به عنوان بردیا، برادر کمبوجیه بر تخت نشانده و بی‌نظمی و هرج و مرج را در کشور گسترش داده بود. در بخش‌های دیگر کشور هم کسان دیگر به دعوی این که از دودمان شاهان پیشین هستند، پرچم استقلال برافراشته بودند. گفتاری که از زبان داریوش در کتیبه بیستون از این رویدادها آمده، جالب است و سرانجام همه به کام او پایان یافت. داریوش این پیروزی‌ها را در همه جا نتیجه خواست اهورامزدا می‌داند، می‌گوید: «هرچه کردم به هر گونه، به خواست اهورامزدا بود. از زمانی که شاه شدم، نوزده جنگ کردم. به خواست اهورامزدا لشکرشان را درهم شکستم و ۹ شاه را گرفتم... سرزمین‌هایی که شوریدند، دروغ آن‌ها را شوراند. زیرا به مردم دروغ گفتند. پس از آن اهورامزدا این کسان

را به دست من داد و با آنها چنان که می‌خواستم، رفتار کردم. ای آن که پس از این شاه خواهی بود، با همه توان و نیرو از دروغ پرهیز. اگر اندیشه کنی: چه کنم تا کشور من سالم بماند، دروغگو را نابود کن...».

پزشکی به نام دموکدس که در دستگاه اری‌تس بود و دربند به زندان داریوش افتاده بود، هنگامی که زخم پستان آتوسا دختر کورش و زن داریوش را درمان می‌کرد، او را واداشت که داریوش را به لشکرکشی به سرزمین یونان ترغیب کند. باید خاطر نشان ساخت که این پزشک، یونانی بود و داریوش او را از بازگشت به کشورش محروم کرده بود. دموکدس به شهبانو گفته بود که خود او را به‌عنوان راهنمای گرفتن یونان به داریوش بشناساند و بگوید که شاه با داشتن چنین راهنمایی، به خوبی می‌تواند بر یونان چیره شود. این پزشک یونانی خود را به همراه گروهی از پارسیان به یونان رساند و در آن جا به خلاف خواسته داریوش، در شهر کرتن که میهن راستین او بود، ماند و دیگر به ایران نیامد و گروه پارسی که برای آشنا شدن با روزگار یونان و فراهم کردن زمینه گرفتن آن دیار رفته بود، بی‌نتیجه به میهن بازگشت.

داریوش پس از فرو نشانیدن شورش‌های درونی و سرکوبی شورشیان، دستگاه‌های کشوری و دیوانی منظمی درست کرد که براساس آن همه کشورها و استان‌های پیرو شاهنشاهی او بتوانند با یکدیگر و با مرکز شاهنشاهی مربوط و از دیدگاه سازمان اداری هماهنگ باشند. لشکرکشی داریوش به اروپا: در زمان‌های گوناگون تاریخی ایل‌های آریایی سکاهای در بخش‌های گوناگون سرزمین پهناوری که از ترکستان تا کناره دانوب، در مرکز اروپا امتداد داشت، جای گرفته بودند. به طور کلی از دید شهرنشینی در پایه پایینی بوده‌اند. هرودت در گفتار یورش داریوش به سکاییه نوشته‌است که سکاهای از جنگ با او دوری کردند و به درون سرزمین خود پس کشیدند و چون بیابان پهناوری در پیش پای آنها بود، آن قدر داریوش را به دنبال خود کشیدند که او از ترس پایان خوراک بر آن شد به ایران برگردد. اما با این که در این یورش، پیروزی شاهانه‌ی بی‌دست نیاورد، سکاهای را برای همیشه از یورش به ایران و آفریدن دردسر برای مردم شمال این آب و خاک باز داشت.

گرفتن هند: داریوش متوجه پنجاب و سند شد. در سال ۵۱۲ پ. م. ایرانیان از رود سند گذشتند و بخشی از سرزمین هند را گرفتند. داریوش فرمان داد تا کشتی‌هایی بسازند و از راه دریای عمان به پنجاب و سند بروند. این دو سرزمین زرخیز و پر ثروت برای ایران آن روز بسیار مهم بود. این چیرگی پارسیان در تاریخ هند، آغاز دوران تازه‌ی گرید و سرنوشت هند را دگرگون ساخت.

داریوش جانشین خود را برگزید و هنگامی که آخرین زمینه‌چینی‌های خود را برای جنگ مصر و یونان می‌دید پس از ۳۶ سال پادشاهی درگذشت. این رویداد در سال ۴۸۶ پ. م. بوده‌است. آرامگاه داریوش یکم در چهار هزار و پانصد متری پارسه، در نقش رستم است. در زمان او مرزهای سرزمین‌های شاهنشاهی ایران از یک سو به چین و از سوی دیگر به درون اروپا و آفریقا می‌رسید.

اقتصاد هخامنشیان با توجه به موقعیت جغرافیایی آن‌ها و کمبود آب در ایران، بیشتر بر پایه اقتصاد تجاری بود. سرزمین هخامنشیان چهارراه کالاهای ترانزیتی میان سه قاره آسیا، اروپا و آفریقا بود و از این راه درآمد سرشاری نصیب شاهنشاهان هخامنشی می‌شد. در دوره هخامنشیان تجارت اهمیت به‌سزایی داشت. جنبه محلی تجارت عبارت بود از مبادله کالا میان مردم دهنشین و کوچ‌نشین. ضمناً میان ایالات متمدنی حکومت و کشورهای همسایه نیز تجارت اشیای زینتی و همچنین منسوجات و بعضی از فراورده‌های کشاورزی، مانند غلات و خرما رواج داشت. این تجارت در شاهراه‌های بزرگی که در جهات متفاوت کشور با یکدیگر تقاطع داشتند، انجام می‌شد...

...ارتباط تنگاتنگ پارسیان باستان با کشاورزی در تقویمشان نیز بازتاب یافته‌است. هنینگ به درستی پی برده که نام‌های این تقویم همه با کشاورزی مربوط اند. البته چنین تقویم ایلامی بود و ایلامیان نیز به نوبه خود آن را از بابلی‌ها گرفته بودند، اما نام ماه‌ها پارسی است و از ایلامی یا حتی بابلی ترجمه نشده‌اند. شاید برخی از این نام‌ها مربوط به دوره پیش از جابه‌جایی و کوچ پارس‌ها به ایران باشد.

می‌دانیم که سال، مانند امروز، با فرا رسیدن بهار آغاز می‌شد. معنی نخستین ماه پارسی هنوز مورد بحث است. پیش‌تر این ماه را، بنا به نظر یوستی، ماه «کندن قنات» می‌دانستند، یعنی ماهی که در آن قنات‌ها را لایروبی می‌کردند. اما احتمالاً حق با امریک است که این ماه را ماه «بذر» می‌داند. بعد نوبت به ماه‌های «بهار کامل»، «سیرچینی»، «پایه گرما»، «مالیات محصول»، «خاربندی» (ماهی که در بیابان‌ها خارشتر خشک برای سوخت جمع‌آوری می‌شود)، «هرس باغ»، «شکار گرگ» و «تکریم اجاق» (ماهی که در آن پارسیان با فراغ خاطر در پیرامون اجاق جمع می‌شدند) می‌رسید. معنای اصطلاح پارسی باستان برای ماه دی با قطعیت روشن نشده است. ظاهراً این ماه را ماه «بدنام» می‌نامیدند. ماه بهمن قطعاً ماه «دهشتناک» و اسفند ماه «شخمزنی» است.

نظام اداری شاهنشاهی هخامنشی:

نظام اداری هخامنشی از کوروش بزرگ آغاز شد، اما ساماندهی آن به بهترین وجه کار داریوش یکم بود. هنگامی که داریوش یکم در سال ۵۲۵ پ. م. به قدرت رسید، ۲۳ ساتراپی یا سرزمین متعلق به شاهنشاهی را، که پارس هم جزو آن بود از کمبوجیه به ارث برد. با این که او در طول شهریاری خود چند ساتراپی را به آن‌ها افزود (سند، تراکیا، مقدونیه، سکا‌های شمال دریای سیاه) در نبشته‌ای خود، جز پارس، از ۲۵ و گاه ۲۹ قوم شاهنشاهی خود نام می‌برد. خشایارشا جز پارس از ۳۱ سرزمین شانشاهی نام می‌برد. به این ترتیب شمار و گستره ساتراپی‌ها ثابت و نامتغیر نبودند. بستگی به میل شاهنشاه داشت که دو ساتراپی را در هم ادغام کند یا از یک ساتراپی دو تا بسازد.

بر پارس که سرزمین اصلی شاهنشاهی بود، خود شاه شخصاً فرمان می‌راند. در رأس هر یک از دیگر سرزمین‌های شاهنشاهی یک ساتراپ قرار داشت. این واژه از یونانی به ما رسیده است. به خشترپای مادی بر می‌گردد. ساتراپ‌ها بیرون از دربار بالاترین مقام را داشتند و بدون واسطه زیر نظر شاهنشاه بودند. ساتراپ‌ها حق استفاده از مهر شاهی را داشتند. شاهنشاهان برای آن که از وفاداری ساتراپ‌ها خاطر جمع شوند، مصلحت را در این می‌دیدند تا آن جا که ممکن است خویشان خود را به این مقام بگمارند.

هر ساتراپی به چندین ساتراپی فرعی یا «حکمرانی» تقسیم می‌شد. بنا بر کتاب استر، در زمان خشایارشا شاهنشاهی هخامنشی از هند تا حبشه ۱۲۷ حکمران محلی داشته است. به این ترتیب به ساتراپی به طور متوسط چهار یا پنج حکمرانی می‌رسید. برای نمونه ساتراپی سوریه عبارت بود از حکمرانی‌های آشور، فینقیه، سامرا، یهودا و قبرس. عنوان این حکمران به پارسی باستان فرترکه بود. هر حکمرانی به هفت بخش تقسیم می‌شد که در رأس هر یک از آنان بخشدار قرار داشت، تحت‌اللفظی «یک هفتم دار».

چند سنگنبشته هیروگلیف از وادی حمامات، جایی که از آن جا معماران مصری سنگ‌های ساختمانی مورد نیازشان را می‌آوردند، بر حسب تصادف، سندی در اثبات فوق‌العاده نظام اداری هخامنشیان در اختیار ما می‌گذارند. به واسطه این سنگ نبشته‌ها در می‌یابیم که کسی به نام آثیاوهیاه در زمان کمبوجیه، داریوش و خشایارشا، یعنی ۵۱ سال، بخشدار قُبط (کُفت امروزی در مصر وسطا) بوده است. برادر کوچکتر او آریاورته از سال ۴۷۶ پ. م قائم مقام او بوده و سه سال بعد جانشینش شده است. او در مقام بخشدار قُبط تا هفدهمین سال شهریاری اردشیر اول (۴۹۹ پ. م نیز یک هفتم دار بوده است. یعنی دست کم ۲۷ سال آزرگار.

نیروی نظامی:

ایرانیان باستان، خاصه هخامنشیان، در کار سپاه دستاوردهای بزرگی داشته‌اند، و گرنه هرگز نمی‌توانستند نخستین فرمانروایی جهانی تاریخ را بر پا کنند و دو سده آزرگار از آن پاسداری نمایند.

از دستاوردهای ویژه پارس‌ها در زمینه نظامی، تقسیم نیروهای رزمنده به روش ده دهی است. کوچکترین واحد، دسته یا گروه ده نفری بود. ده دسته، یک «واحد صد نفره» یا گروهان را درست می‌کرد. ده گروهان، یک «واحد هزار نفره» یا هنگ را تشکیل می‌داد و ده هنگ نیز یک «واحد ده هزار نفره» یا لشکر را. فرمانده گروه ده نفری، گروه صد نفری، گروه هزار نفری و گروه ده هزار نفری خوانده می‌شد. تقریباً معادل گروهبان، سروان، سرهنگ و سرلشکر امروزی.

از زمان کوروش بزرگ هخامنشیان صاحب سپاه ثابتی بوده‌اند به نام «جاودانان» که متشکل از ده هزار نفر بوده است. این گارد از این رو جاویدان نامیده می‌شد که در صورت بیماری، زخمی شدن و یا مرگ یکی از اعضای بی درنگ کسی از ذخیره‌ها جای او را می‌گرفت. افراد گارد ده هزار نفری جاویدان و هنگ گارد سواره تشکیل نخبگان سپاه هخامنشی را می‌دادند. گروه هزار نفری نخست، یعنی هنگی که نیزه‌هایش به انار زرین ختم می‌شد، «هنگ محافظان» بود. این‌ها همه پارسی بودند و بسیار مشهور و هراس انگیز. محافظت از شاهنشاه به هنگ محافظ سپرده شده بود و از این رو به هنگام نبرد، درست در جلو و کنار فرمانروا قرار می‌گرفتند.

به هنگام بار در دربار نیز افراد این گارد نزدیک تر از دیگر سپاهیان به شاه می‌ایستادند؛ چون پاسداری از شاه وظیفه اصلی آن‌ها بود. تنها هنگی که قبضه نیزه‌هایشان زرین بود، مجهز به سپر بودند. در عوض باید از تیر و کمان و ترکش صرف نظر می‌کردند، اما دشنه کوتاه ایلامی داشتند.

یونگه با تکیه بر بررسی‌های یوستی و مارکوارت فرمانده گارد هخامنشیان، که یونانیان Chiliarchos (پارسی باستان: هزار پتیش) می‌نامیدند را بزرگترین مقام شاهنشاهی هخامنشی و همچنین ریاست کل دیوان اداری و درباری هخامنشی دانسته است. اما والتر هینتس این دیدگاه را رد می‌کند. رئیس تشریفات از نظر نظامی تقریباً مقام یک ده هزار پد را داشته است، اما او زیر نظر فرمانده گارد ویژه (هزار پتیش) انجام وظیفه می‌کرده است. او بر بقیه نه هزار نفر افراد گارد (با نیزه‌های دسته نقره‌یی) فرمان می‌رانده است.

فرمانده هنگ محافظ شاه، هم‌زمان فرمانده گارد ده هزار نفری جاویدان هم بود. احتمالاً او مافوق فرمانده گارد سوار نیز بوده است. او از قدرتمندترین شخصیت‌های شاهنشاهی به شمار می‌آمد و در اواخر عهد هخامنشی رسماً «نایب السلطنه شاه» بود و به پارسی باستان «حاکم دوم» نامیده می‌شد.

هنر هخامنشی:

نخستین کانون امپراتوری هخامنشی در پاسارگاد است. آن چه که بعدها از شوش به مجموعه معماری هخامنشی راه پیدا کرد، در قالب یک کاخ بزرگ بود با دیوارهای منقوش به حیوانات اساطیری و نگهبانان، که با خود هنر بین‌الملل آن دوره را هم به ارمغان آورد. در دوره هخامنشی شاهد ترکیب عناصر فراوانی از هنر ایرانی، آشوری، مصری، یونانی و سکایی هستیم.

پارس‌ها بر خلاف یونانیان، پیش از آن که به تندیس‌سازی علاقه داشته باشند، شیفته نگاره‌های مسطح بودند. ممکن است یک علت آن از میان رفتن تندیس‌ها و کمبود کشفیات باشد. چون می‌دانیم که سپاهیان اسکندر هنگام تسخیر تخت جمشید تندیس‌های از خشایارشا را بر زمین افکنده بودند. دستاورد اصلی و بزرگ پارس‌ها در زمینه پیکر تراشی، نگاره‌های مسطح بوده است. در اینجا نیز پای میراثی ایلامی در کار است. اما این بار نیز پارس‌ها از روی الگوی بیگانه هنری کاملاً مستقل پدید آوردند که با دیگر هنرها اشتباه نمی‌شود.

ظرف‌های سیمین و زرین ایران باستان در دوره هخامنشیان بی‌نظیرند. در میان ظرف‌های فلزی هخامنشیان به وفور به دسته‌های زینتی پر نقش و نگاری بر می‌خوریم به شکل قوچ کوهی. این نماد خورنه هستند. در تصویرهای تخت جمشید به عطردان‌های رخامی، عود سوزهای زرین، سطل زرین‌کندر، و حوله‌های ظریف کتان در دست جامه‌دار و خواجگان شاهنشاه بر می‌خوریم. در زمان هخامنشیان حتی قالی بافی هم ارج و قرب بسیار داشت.

موسیقی:

به گونه‌ی بی‌گمانه که از منابع متأخر بر می‌آید، موسیقی در پارس باستان هنری ظریف و به کمال بود، و قواعد آن از نظر دقت قابل قیاس است با «گنتریوان» غربی. ظاهراً رایج‌ترین ساز در دربار چنگ بوده است. شواهد دیگری نیز مبنی بر استفاده از رباب، بربط، تنبور، قانون، نی و نیز دف و دهل موجود است. در دوره هخامنشیان به استادان موسیقی در دربار احترام بسیار گذاشته می‌شد. به طوری که اینان در میان ملازمان دربار از بلند پایگان بودند. خوانندگان و نوازندگان به سه طبقه تقسیم می‌شدند. هیچ خواننده‌ای نمی‌توانست با نوازنده بی‌بخواند که در طبقه او نبود. اگر شاهنشاه ضیافتی می‌داد، در سکوتی که نفس‌های مهمانان در سینه‌ها حبس بود، پرده‌ی که شهریار را از چشم درباریان او پنهان نگه می‌داشت، کنار می‌رفت.

سپس ریس تشریفات که عنوان پر معنی «شادباش» را داشت، استاد آواز را به خواندن ترانه معین ندا می داد یا از یکی از نوازندگان دربار می خواست تا قطعه یی را که با دقت گزیده شده است، بنوازد.

در باره دوره هخامنشیان سه گروه منبع کتبی که از نظر اعتبار، حجم و نحوه بیان بسیار متفاوت است، در دست است. این منابع عبارت است از: سنگنبشته های شاهان، گزارش های کم و بیش مفصل نویسندگان یونانی و رومی و لوح های بی شمار گلی با متن های کوتاه و به ویژه لوح های دیوانی تخت جمشید به زبان ایلامی.

دربار هخامنشیان که صلح و رواداری را در گستره پهناوری از جهان متمدن آن روزگار استوار کرده بود، همچون محملی پذیرای پیشه وران و دانشمندان از سراسر امپراتوری و عامل تبادل فرهنگ و اندیشه به شمار می رفت.

پول طلای هخامنشیان با نام دریک که رواج بسیاری داشت و از یونان تا هند اعتبار داشت، باعث رشد تبادلات اقتصادی و در پی آن آشنایی بیشتر فرهنگ های دورافتاده با یکدیگر می شد. در زمان داریوش یکم، نخستین آبراهی که دریای مدیترانه را از طریق رود نیل به دریای سرخ پیوند می داد، حفر شد. افزون بر کالاها، دانش ها و فرهنگ های خاور و باختر سوار بر کشتی ها به گوشه گوشه سواحل امپراتوری راه می یافتند. یونانیان که دریانوردانی زبردست بودند، با گذر از این آبراه از فلسفه و دانش های غنی هند باستان بسیار بهره بردند.

برافتادن شاهنشاهی هخامنشی:

نبرد ایسوس (۳۳۳ پ. م.) نخستین نبرد مستقیم اسکندر است با سپاه داریوش سوم. داریوش و اسکندر در نزدیکی شهر ایسوس با یکدیگر رو به رو شدند.

شناخت تمدن ایران دوران هخامنشیان که تأثیری بنیادین بر دوران های پسین گذارده است، برای شناخت جامع فرهنگ ایران گریزناپذیر می باشد. از نظر نام و عنوان، این درست است که شاهنشاهی بزرگ ماد دورانی دراز پایید و سپس جای خود را به شاهنشاهی هخامنشی

سپرد، ولی نکته بسیار مهم آن که شاهنشاهی هخامنشی چیزی جز تداوم دولت و تمدن ماد نبود. همان خاندان‌ها و همان مردم، روندی را که برگزیده بودند، با پویایی و رشد بیشتر تداوم بخشیدند و در پهنه بسیار پهناور، آن را تا پایه بزرگترین شاهنشاهی شناخته شده جهان، گسترش دادند.

زمان ماندگاری شاهنشاهی هخامنشی، ۲۲۰ سال بود. فرمانروایی آنان در قلمرو شاهنشاهی - به خصوص در آغاز- موجب گسترش کشاورزی، تأمین بازرگانی و حتا تشویق پژوهش‌های علمی و جغرافیایی نیز بوده‌است. پایه‌های اخلاقی این شاهنشاهی نیز به ویژه در دوره کسانی مانند کورش و داریوش بزرگ متضمن احترام به باورهای مردم پیرو و پشتیبانی از ناتوانان در برابر نیرومندان بوده‌است، از دیدگاه تاریخی جالب توجه‌است. بیانیه نامور (معروف) کوروش در هنگام پیروزی بر بابل را، پژوهشگران یک نمونه از پایه‌های حقوق مردم در دوران باستان برشمرده‌اند.

اشیاء و کتیبه‌های باستانی:

کتیبه داریوش بزرگ در کاخ آپاداناى شوش
کتیبه سه زبانه خشایارشا در ترکیه
نقش برجسته سه سرباز کماندار سپاه جاویدان
نگاره نبرد ایسوس
سردیس سنگی آتوسا
تکوک شیر غران
کاسه طلایی با حکاکی خط میخی
کتیبه سه زبانه خشایارشا در ترکیه
سنگ‌نگاره پیشکش آوران تخت جمشید
ارابه طلایی چهار اسب
بازوبند طلایی بز و پرنده هما
منشور حقوق بشر کوروش
سرستون گاو دوسر کاخ آپادانا شوش

نقش برجسته آجری شیر کاخ آپادانا شوش
تکوک طلائی بز کوهی هگمتانه
نگارخانه

شاهنشاهان بزرگ این خاندان به ترتیب عبارتند از:

- کورش (۵۵۹-۵۳۰ پ. م.).
 - کمبوجیه (۵۳۰-۵۲۲ پ. م.).
 - داریوش (۵۲۲-۴۸۶ پ. م.).
 - خشایارشا (۴۸۶-۴۶۵ پ. م.).
 - اردشیر اول (۴۶۵-۴۲۴ پ. م.).
 - داریوش دوم (۴۲۴-۴۰۵ پ. م.).
 - اردشیر دوم (۴۰۵-۳۵۹ پ. م.).
 - اردشیر سوم (۳۵۹-۳۳۸ پ. م.).
- داریوش سوم
- ۱- اردشیر بابکان (پسر بابک).
 - ۲- شاپور پسر اردشیر.
 - ۳- هرمز اول پسر شاپور.
 - ۴- بهرام اول پسر دیگر شاپور.
 - ۵- بهرام دوم پسر بهرام اول.
 - ۶- بهرام سوم پسر بهرام دوم.
 - ۷- نرسه (نرسی) پسر دیگر شاپور اول.
 - ۸- هرمز دوم.
 - ۹- شاپور دوم.
 - ۱۰- اردشیر دوم.
 - ۱۱- شاپور سوم.
 - ۱۲- بهرام چهارم.
 - ۱۳- یزدگرد اول.

- ۱۴- بهرام پنجم (بهرام گور).
- ۱۵- یزدگرد دوم.
- ۱۶- کواد اول (قباد اول)
- ۱۷- خسرو انوشیروان.
- ۱۸- هرمز چهارم.
- ۱۹- خسرو دوم (خسرو پرویز).
- ۲۰- کواد دوم (شیرویه).
- ۲۱- اردشیر سوم.
- ۲۲- شهروراز.
- ۲۳- خسرو سوم.
- ۲۴- پوران‌دخت.
- ۲۵- آزرمدخت.
- ۲۶- هرمز پنجم.
- ۲۷- خسرو چهارم.
- ۲۸- پرویز دوم.
- ۲۹- فرخ زاد خسرو.
- ۳۰- یزدگرد سوم.

یادمان های هخامنشی به زبان پارسی باستان:

سنگنبشته های پادشاهان هخامنشی به دبیره میخی هخامنشی نوشته شده است. از این پادشاهان سلم ها (لوح ها) و سنگنبشته هایی به جا مانده:

اریارمنه، ارشامه، کوروش بزرگ - داریوش بزرگ - خشیارشا - اردشیر - اردشیر دوم - اردشیر سوم - بیشتر این نوشته ها در بدنه کوه یا دیوارهای کوشک ها و ستون ها کنده کاری شده، همچون کوه بغستان بیستون و الوند و وان ارمنستان و شوش و تخت جمشید و تنگه سوئز مسر (کشور مصر) و جز این ها و نیز چند نگین و مهر که دارای نام هایی است و چند کاسه و کوزه که به چهار دبیره پارسی باستان، ایلامی، بابلی و نگاره یی کنده کاری شده است. چند سال پیش نیز نوشتارهای زرگون و سیمین در تخت جمشید و همدان به

دست آمده است. این سنگنبشته ها و سلم ها بیشتر به سه زبان و دبیره است: نخست به زبان پارسی باستان، دو دیگر به زبان ایلامی و سه دیگر به زبان بابلی که با زبان آشوری تنها در گویش دارای ناهمسانی می باشند، است. این دو زبان (دومی و سومی) که برگردان پارسی است، هر یک به دبیره میخی ویژه خود نوشته شده است.»

در باره دستور زبان پارسی باستان:

دستور زبان پارسی باستان، همچون دیگر زبان های کهن هند و اروپایی، بسیار پیچیده بوده است. برای نمونه جمله: *ima tya manâ kartam astiy* را در نظر بگیرید. ترجمه واژه به واژه این جمله می شود:

«این آن چه من کردم، است.» یا به زبان امروزی تر، «این کاری است که من کردم.» در این جمله، *kartam* از نظر حالت، جنس، و تعداد، تابع مفعول (*ima*) است و *mana* «فاعل» نیز در حالت ملکی به کار رفته است.

اما ساختار کلی جمله در پارسی باستان، درست همانند به ساختار جمله در پارسی امروزی (فاعل مفعول فعل) است. شاید پرسیده شود که چرا در جمله بالا چرا ترتیب فوق مراعات نشده، در پاسخ باید گفت، ژرفساختِ مثال بالا، این چنین است: «این است؛ من کردم». در عبارت نخست، فاعل نداریم و مفعول پیش از فعل می آید و در عبارت دوم، مفعول نداریم و فاعل پیش از فعل می آید.

به عنوان مثالی دیگر، این جمله را در نظر بگیرید: *manâ pusa ati* یعنی «من پسر دارم.» در این جا نیز می توانید ساختار جمله را تشخیص دهید. زبان پارسی باستان، زبانی تصریفی بود. ویژگی های تصریفی این زبان را کمابیش می توان در پارسی امروزی یافت؛ گرچه بیشتر آن ها از میان رفته اند. برای نمونه *manâ kartam* در پارسی باستان را امروزه به صورت *man kardam* (من کردم) به کار می بریم.

زبان پارسی باستان در شاخه زبان های ایرانی از گروه زبان های هندوایرانی خانواده زبان های هندواروپایی قرار می گیرد. این زبان، به زبان پارسی میانه تحول یافت که زبان ادبی و رسمی

دوران ساسانیان بود و بعدها به زبان پارسی دری یا پارسی نو تبدیل شد. این زبان از زبان نیایرانی (زبان ایرانی باستان) سرچشمه گرفته است.

پارسی باستان در کنار زبان اوستایی تنها زبان‌های ایرانی دوران کهن هستند که متن یا کتیبه‌هایی از آن‌ها به جا مانده است. زبان پارسی باستان در جنوب غربی ایران صحبت می‌شده است و قدیمی‌ترین متنی که از آن به جای مانده به سده ششم پیش از میلاد مربوط می‌شود.

ریشه و پیشینه:

زبان پارسی باستان که در دوران پیش از حمله اسکندر به ایران، زبان دربار هخامنشی بوده، از زبان‌های ایرانی جنوب غربی می‌باشد. این زبان با زبان مادی فاصله بسیار نزدیک داشته که شاید دو گویش از یک زبان بوده‌اند. زبان پارسی باستان که از زبان‌های ایرانی و اروپایی به شمار می‌رود که شاید در پدیده مهاجرت آریاییان به همراه زبان‌های مادی و اوستایی وارد فلات ایران شده است. این زبان پیش از ورود به سرزمین پارس در جنوب غربی ایران، بر اساس آن چه از کتیبه شلمانسر سوم، پادشاه آشوری به دست آمده در حوالی دریاچه ارومیه رایج بوده است. در این کتیبه که به سده نهم پیش از میلاد باز می‌گردد، برای نخستین بار نام پارس در زبان آشوری به صورت پارسوا ذکر شده است. واژه پارسوا (pārcwa) شکل قدیمی‌تر واژه پارس (pārsa) دانسته شده است.

نخستین سند رسمی زبان پارسی باستان کتیبه بیستون در حوالی کرمانشاه است که به فرمان داریوش یکم نوشته شده است. داریوش که این کتیبه از زبان او نقل شده، زبان به کار رفته در آن را زبان آریایی معرفی می‌کند. از همین روی، احتمال این هست که زبان مادی و پارسی باستان و نیز زبان‌های خاوری ایرانی همگی زیر نام آریایی بوده و گویش‌ها و لهجه‌هایی جداگانه در هر منطقه داشته‌اند.

دوره آغاز تکلم به زبان پارسی باستان در میان پارسیان مشخص نیست اما از شواهد و قرائن زبان‌شناختی و مقایسه با زبان‌های اوستایی و سنسکریت که هم‌دوره زبان پارسی باستان

هستند، چنین به نظر می‌رسد که زبان پارسی باستان مدت‌ها پیش از دوره هخامنشیان نیز تکلم می‌شد و اشتباه‌های نگارشی و دستوری در کتیبه‌های متاخر دوره هخامنشی این حقیقت را القا می‌کند که پارسی باستان در دهه‌های پایانی حکومت مزبور احتمالاً زبانی خاموش بوده‌است. زبان پارسی باستان یکی از انگشت شمار زبان‌های هندواروپایی دوره باستان است که در زمان رواجش مکتوب شده و اسناد مطالعه زبانی برای امروز برجای گذاشته و از این رو در بسیاری از پژوهش‌های زبان‌شناختی به‌عنوان ثابت به کار می‌رود. زبان پارسی میانه یا پهلوی ساسانی که زبان رسمی ایران در دوره ساسانی بوده، از پارسی باستان منشعب شده‌است. زبان پارسی و دیگر زبان‌های ایرانی جنوب غربی که از زیرمجموعه‌های زبان پهلوی ساسانی هستند، همگی از پارسی باستان ریشه گرفته‌اند.

دگرگونی زبانی پارسی باستان:

کتیبه‌های سده چهارم پیش از میلادی در دوره هخامنشی که به اردشیر دوم و اردشیر سوم هخامنشی مربوط می‌شود، ضمن داشتن اشکالات و تفاوت‌های فاحش با زبان پارسی به کار رفته در کتیبه‌های قدیمی تر مانند بیستون، خبر از انقلاب و دگرگونی زبان پارسی در آن دوره را می‌دهد که گاهی به پارسی پیشامیانه یا پارسی باستان متاخر موسوم شده‌است. زبان پارسی باستان در این دوره به پارسی میانه تبدیل شد که آن زبان نیز بعدها پارسی نو را پدید آورد. پروفیسور ژیلبر لازار- ایران‌شناس نامدار فرانسوی در این باره این چنین گفته‌است:

زبانی که امروزه به‌نام پارسی نو می‌شناسیم و در دوران نخستین اسلامی به پارسی دری شهره بود را می‌توان به‌عنوان دنباله زبان پارسی میانه، که زبان رسمی، دینی و ادبی ایران ساسانی بود، طبقه‌بندی کرد که خود این زبان اخیر نیز بازمانده زبان پارسی باستان، زبان دربار هخامنشیان بوده‌است. برخلاف سایر گویش‌ها و زبان‌های باستانی و جدید ایرانی مانند اوستایی، پارتی، سغدی، کردی، پشتو و ...، زبان پارسی نو به دنبال پارسی میانه در نمودار درختی زبان‌های ایرانی در امتداد یکدیگر قرار می‌گیرند. زبان پارسی میانه که به دنبال پارسی باستان پدید آمد را گاهی پهلوی نیز نامیده‌اند. این زبان پس از دگرگونی گسترده زبان پارسی باستان هم در آواشناسی و هم در ساختار و دستور زبان به صورتی ساده‌تر از نیای باستانی خود شکل گرفت.

آثار به این زبان:

آثار به جا مانده از زبان پارسی باستان به خط میخی هخامنشی است که از سده ششم تا سده چهارم پیش از میلاد نگارش یافته‌اند. البته یک نمونه کتیبه هم در نقش رستم یافت شده‌است که به نظر می‌آید به زبان پارسی باستان است و لیکن به خط آرامی نوشته شده‌است و احتمال می‌رود که پس از دوره هخامنشی تحریر شده باشد. تنها چند واژه از آن تا کنون خوانده شده‌است. کتبه‌های پارسی باستان بیشتر توسط شاهان هخامنشی پرداخته شده که ضمن آن به جز دریافت رویدادهای تاریخی؛ می‌توان به باورها و عقاید ایرانیان زمان هخامنشیان تا اندازه بی‌پی برد.

قدیمی‌ترین کتیبه پارسی باستان را متعلق به داریوش یکم می‌دانند. با این وجود، برخی نیز اصالت کتیبه‌های منسوب به شاهان و بزرگان پیش از داریوش، مانند کوروش بزرگ، آرشام و آریارمنه را پذیرفته‌اند. نوشته‌های به دست رسیده از این زبان در مناطق مختلف جهان مانند ایران (استان‌های خوزستان، بوشهر، کرمانشاه، پارس)، عراق، ترکیه، ارمنستان، مصر و رومانی کشف شده‌اند. عمده آن‌ها به صورت کتیبه، سنگ‌نوشته و لوح بوده‌اند.

رمزگشایی کتیبه‌های پارسی باستان:

خط پارسی باستان مدتی پس از فروپاشی دودمان هخامنشی رو به فراموشی گذاشت و حتا آخرین نوشته‌ی که به پارسی باستان انشا شده به خط آرامی است. بنا بر این، تا مدت‌ها کسی نه محتوای آنان را می‌دانست و نه از اصالت آن‌ها. مدت‌ها سپری شد تا توجه سیاحان غربی به این نوشته‌های کهن جلب شد. پیترو دلاواله ایتالیایی در اوایل سده هفدهم مقارن با دوره صفوی تصویری از آن‌ها ثبت نمود. بعدها چند تن دیگر نیز دست به اقداماتی همانند زدند اما هیچ‌کس در پی خواندن آنان برنیامد. از اواخر سده هجدهم تلاش‌ها برای خواندن این نوشته‌ها آغاز شد. این پیگیری‌ها که بیشتر از سوی آلمانی‌ها دنبال می‌شد، تا مدت‌ها نتیجه‌ی دربر نداشت و حتا نوشته‌ها را به اشتباه متعلق به دوره اشکانی می‌پنداشتند. بعدها نظام خطی چپ به راست و واژه جداکن‌ها شناسایی شدند و تمیز میان خطوط پارسی باستان با سایر خط‌های کتیبه‌های چندزبانه مسلم شد.

گئورگ گروتفند- پژوهشگر آلمانی که در آغاز سده هجدهم میلادی تلاش‌های شایانی در رمزگشایی و شناخت کتیبه‌های هخامنشی نمود که به بازشدن راه سایر محققان تا رسیدن به درک کامل آن کتیبه‌ها منجر گشت. گشایش منطقی خط پارسی باستان در سال ۱۸۰۲ توسط گئورگ فریدریش گروتفند آلمانی کلید خورد. این دانشمند برجسته متوجه وجود برخی واژگان تکراری در کتیبه‌ها شد و آن‌ها را به درستی برابر مفهوم شاه تشخیص داد. او که بر این باور بود که کتیبه‌ها متعلق به دوره هخامنشی و به زبانی نزدیک به زبان اوستایی است این واژه را «شاه» فرض کرد و در ادامه متوجه شد کتیبه‌های مورد بررسی اش از دو شاه مختلف با دو نام مختلف است. در یکی از کتیبه‌ها واژه مفروض بر شاه دوبار در آغاز و در یکی تنها یکبار تکرار شده بود. از آن جا به این نتیجه رسید که این کتیبه‌ها توسط دو نفر از شاهان هخامنشی نوشته شده که پدر یکی از آن‌ها شاه بوده و پدر دیگری نه. در ضمن دانست که نام شاهی که پدرش شاه نبوده، دقیقاً در کتیبه دیگر پیش از دومین واژه شاه آمده. در نتیجه دریافت که شاه دومی پسر شاه اولی بوده است. او با مطالعه منابع یونانی به این مهم رسید که تنها دو تن از شاهان هخامنشی پدرانی داشتند که خود شاه بوده اما پدرانشان شاه نبوده‌اند. یعنی کوروش - کمبوجیه و نیز داریوش - خشایارشا. او با توجه به این که نام دوشاه یا یک حرف آغاز نمی‌شوند، گزینه نخست را کنار گذاشت و با توجه به قرائت‌های اوستایی، سبک ملفوظ نام خشایارشا، ویشتاسپ، داریوش، پدر و شاه را حدس زد. بدین ترتیب، او توانست ارزش نوشتاری پانزده حرف را مشخص کند. اما به دلیل اشتباهاتی که در حدس صورت ملفوظ واژه‌های پارسی باستان داشت، تنها ده مورد آن درست بود.

پس از تلاش‌های گروتفند که حتا نام کوروش در کتیبه مرغاب را هم شناسایی کرده بود، دانشمندان دانمارکی به ویژه راسموس راسک راه او را ادامه دادند. اوژن بورنوف فرانسوی نیز موفق شد تا اندازه زیادی از آواها را شناسایی کرده و با توجه به مشابهت نزدیک این زبان با اوستایی، حالات صرفی آن نیز مسجل شد. بعدها شناسایی کامل این زبان به درک و دریافت زبان و خط اکدی و ایلامی که در برخی کتیبه‌های هخامنشی در کنار پارسی باستان ترجمه شده بودند، منجر شد.

الفبای پارسی باستان - دبیره میخی هخامنشی:

خطی که پارسی باستان به آن نوشته می‌شد، در زمره الفباهایی است که به خط میخی مشهورند. نوشتار پارسی باستان تنها خط به کار رفته در زبان‌های باستانی ایرانی است که از چپ به راست نوشته می‌شده‌است. این خط که احتمالاً در زمان داریوش یکم (یا شاید پیش از آن) از خط ایلامی اقتباس شده دارای ۳۶ حرف، ۸ اندیشه‌نگار و ۲ گونه واژه جداکن بوده. در خط میخی تک تک واژگان به کار رفته در متن با خطوطی مورب از یکدیگر جدا می‌شدند و همچنین برای سهولت نگارش، هشت علامت اندیشه‌نگار برای واژگان پرکاربرد در کتیبه‌ها مانند (شاه، سرزمین، کشور، اهورامزدا) ابداع شده بود.

خط پارسی باستان هجائی است، به این معنی که هر حرف آن معرف یک هجا بوده که شامل یک صامت و یک مصوت می‌شده‌است. برخی از حروف نیز تنها یک آوا را ثبت می‌کردند.

نوشته‌های پارسی باستان: سنگ‌نبشته‌های هخامنشیان:

از زبان پارسی باستان نوشته‌های زیادی برجای مانده که بیشترین حجم آن را کتیبه‌ها تشکیل می‌دهند. به جز کتیبه‌ها که همگی متعلق به شاهان و نیاکان ایشان هستند، نوشته‌هایی بر روی لوح و سنگ وزنه و سکه و ظروف نیز برجای مانده‌است. این نوشته‌ها اگرچه از نگاه ارزش تاریخی و زبان‌شناختی معتبر هستند، اما ارزش ادبی آن‌ها بسیار پایین است. با این هم، برخی به وجود ابیات و سرودهایی در ضمن این کتیبه‌ها اشاره داشته و آن‌ها به خصوص آغاز کتیبه‌ها را دارای ارزش ادبی تعبیر کرده‌اند.

مفصل‌ترین کتیبه هخامنشی، همان سنگ‌نبشته بیستون در استان کرمانشاه کنونی است که به دستور داریوش یکم نقر گردیده. این کتیبه سه زبانه که به جز پارسی باستان، برگردان‌های ایلامی و اکدی را نیز در کنار خود دارد، بیشترین ارزش را از نگاه زبان‌شناسی و تاریخی به پژوهشگران عرضه کرده‌است. چرا که قدیمی‌ترین کتیبه پارسی باستان دانسته شده و این که یکی از قدیمی‌ترین اسناد زبان‌های باستانی هندواروپایی است که در زمان کاربرد به الفبایی هجایی ثبت شده‌است. ضمن این که اطلاعات بسیار زیادی از اوضاع و احوال سرزمین هخامنشیان و منش و سیاست‌های ایشان به دست داده و در نهایت کمک شایانی به کشف و

درک زبان‌های اکدی و ایلامی نموده‌است. داریوش به جز بیستون، کتیبه‌های دیگری در خوزستان و پارس نیز داشته‌است.

پس از داریوش، شاهان دیگر به خصوص خشایارشا، اردشیر یکم و اردشیر دوم و همچنین داریوش دوم کتیبه‌هایی به پارسی باستان دارند. از کوروش کبیر و نیز برخی پیشینیان هخامنشی مانند اریارمنه و ارشامه کتیبه‌های دیگری نیز وجود دارد که احتمال می‌رود این کتیبه‌ها همگی پس از ابداع خط در زمان داریوش یکم نوشته شده باشند. همچنین یک کتیبه پارسی باستان هم در نقش رستم کشف شده که به خط آرامی نوشته شده‌است. البته اظهار نظر در باره این کتیبه منحصر به فرد، که در زمان پس از سقوط هخامنشیان نیز نوشته شده، به دلیل آسیب دیدگی شدید آن همراه با قطعیت نیست.

نمایی از دستور زبان:

در این زبان سه جنس مذکر و مؤنث و خنثی و سه شمار، مفرد و مثنی و جمع هست و کلمه با توجه به نقش نحوی آن صرف می‌شود. پارسی باستان دارای هشت حالت دستوری بوده‌است. بدین ترتیب: نهادی، مفعولی، وابستگی، ندایی، ازسویی، ابزاری، کنش‌گیری و مکانی.

آواشناسی:

پژوهشگران زبان‌های باستانی پس از رمزگشایی کتیبه‌ها، نوعی آوانگاری برای آن ترتیب دادند تا محتوای نوشته شده در کتیبه‌ها را با یک الفبای لاتین ثبت کنند. برای این کار آن‌ها با توجه به آواهای موجود در زبان‌های اوستایی و سنسکریت و نیز تغییرات آوایی به ویژه قانون گردش اصوات در طول زمان ارزش آوایی هر یک از واژگان را مشخص نمودند. این آواها از آن چه در آواشناسی زبان اوستایی می‌بینیم، بارها ساده‌تر است. از دید آواشناسی، آواهای پارسی باستان به دو دسته واکه و همخوان تقسیم می‌شوند.

واکه‌ها در پارسی باستان:

واکه‌ها در زبان پارسی باستان به دو دسته ساده و مرکب تقسیم می‌شوند. واکه‌های مرکب معمولاً ترکیبی از دو مصوت کوتاه هستند که یک واحد آوایی مستقل را تشکیل می‌دهند. واکه‌های ساده زبان پارسی باستان همانند پارسی نو است با این تفاوت که آوای "O" یا همان ضمه عربی در پارسی باستان وجود نداشته‌است. واکه‌های ساده و مرکب به دو دسته کوتاه و بلند نیز بخش می‌شوند. واکه‌ها یا همان حروف صدادار پارسی باستان از قرار زیر هستند:

واکه‌های ساده:

کوتاه: a , u , i

بلند: ā , ū , ī

واکه‌های مرکب:

کوتاه: au , ai

بلند: āu , āi

همخوان‌ها در پارسی باستان:

همخوان‌های پارسی باستان ۲۱ آوا را تشکیل می‌دهند با اضافه آوای (L) برابر تلفظ حرف لام در زبان پارسی که تنها یکبار در واژه Labanāna به معنی لبنان به کار رفته‌است و به نظر می‌رسد چنین آوایی در زبان پارسی باستان وجود نداشته‌است. از میان سایر واکه‌ها نیز برخی به زبان‌های جانشین یعنی پارسی میانه و پارسی دری نرسیده‌است مانند آوای "Ç" یا سین مشدد. سایر آواها احتمالاً با اندکی تغییر بعدها وارد پارسی میانه و پارسی نو گردید. همخوان‌های پارسی باستان به شرح زیر هستند:

همخوان تلفظ	نمونه واژه	به خط پارسی	معنی
b	būmi	بومی	یوم
r	rāsta	راست	راست
k	kāma	کام	کام
v	daiva	دیو	دیو
d	drāya	درای	دریا
t	dasta	دست	دست

با جی	باج	bāji	ج	j
بست	بسته	basta	ب	b
خودا	کلاهخود	xaudā	خ	X
هم	هم	hama	ه	h
وزرک	بزرگ	vazarka	ز	z
چرم	چرم	carma	چ	c
گوش	گوش	gauša	گ	g
نیا، نیاکان	نیاک	niyāka	ن	n
مردم	مرتی	martiya	م	m
پدر	پیترا	pitar	پ	p
فرمان	فرمانا	framānā	ف	f
تن	تنو	tanū	ت	t
لبنان	لبنانا	Labanānā	ل	L
پسر	پوس	puça	سین مشدد	ç
سرخ	ثوخر	θuxra	ث	θ
شادی	شیاتی	šiyāti	ش	š

ریشه‌های تاریخی واژگان و اشتقاق آن‌ها:

واژگان پارسی باستان که یک زبان هندواروپایی است، با واژگان سایر این زبان‌ها هم‌ریشه است. با توجه به تعلق آن به مجموعه زبان‌های هندوایرانی، طبیعی است که ابتدا با زبان اوستایی و مادی و سپس با زبان سنسکریت هم‌بستگی بیشتری داشته باشد. واژگان پارسی باستان مشتمل بر اسم، صفت، ضمیر، حروف اضافه و افعال بوده که هر کدام در جمله‌های مختلف، بنا بر کاربردی که داشته، تغییرات خاصی در شکل خود می‌یافته‌است. اسامی با توجه در این زبان اسامی به صورت مفرد، مثنی و جمع و دارای سه جنس مذکر، مونث و خنثی هستند. در هر یک از این حالات، صرف متفاوتی برای واژه وجود دارد و این بستگی به حالت واژه در جمله و نیز آوای پایانی آن دارد.

جنس:

همچنین در زبان پارسی باستان تمایز جنس وجود دارد. به این صورت که همه اسامی دارای جنس هستند. جنس در این زبان مشتمل بر مذکر، مونث و خنثی می‌باشد. این مقوله در زبان اوستایی نیز موجود بوده‌است. جنس دستوری است و منطقی نیست به این نحو که گاهی اسامی که بر جنس مونث دلالت می‌کنند از نظر جنس مذکرند مانند *vanta* به معنی زن که مذکر است. تانیث از طریق شکل مذکر پرداخته می‌شود و برای این آوای پایانی واژگان معمولاً کشیده می‌شود. همچنین صفت و موصوف باید از نظر جنس تطابق داشته باشند و اگر موصوفی مونث باشد لازم است صفتی که برای آن به کار رفته نیز مونث شود. سه جنس مذکر و مونث و خنثی در اسامی به صورت‌های مختلفی صرف می‌شوند که تمایز جنس شان آشکار می‌گردد، ضمائر نیز دارای جنس هستند اما دستگاه فعلی و صرف آن یکی است. به این معنی که در صرف افعال بین مونث و مذکر و خنثی هیچ تفاوتی وجود ندارد.

شمار:

شمار در زبان پارسی باستان با زبان‌های میانه و نو ایرانی متفاوت است. به این معنی که به جز دو شمار مفرد و جمع یک شمار دیگر یعنی مثنی نیز دارد. حالت مثنی در پارسی باستان بر دو نفر دلالت می‌کند. شمار مثنی شناسه‌های متفاوتی از جمع دارد و صرف فعل برای صیغه‌های مثنی متفاوت از جمع بوده‌است. صفت و موصوف از نگاه شمار جمع و مفرد و مثنی با یکدیگر همخوانی داشته‌اند. این حالت پس از پارسی باستان به دوره میانه نرسیده‌است. این سه حالت شمار در زبان اوستایی نیز وجود داشته‌است.

ستاک:

هر واژه یک شکل ساده به نام ستاک دارد. ستاک در حقیقت شکل ساده و بدون صرف و شناسه یک واژه‌است که معمولاً به تنهایی به کار نمی‌رود. این ستاک‌ها به آواهای متفاوتی ختم می‌شده‌اند. برای نمونه، ستاک نام کوروش *kūrū* و ستاک نام داریوش *dārayavau* بوده که صورت فاعلی آن‌ها که با *š* پایانی همراه است صرف نام آن‌ها در حالت فاعلی بوده‌است. اگر نام کوروش در جمله در جایگاه مفعول به کار می‌رفته آن گاه به صورت *kūrūm* پدیدار می‌شده. این تغییرات اسامی با توجه به جایگاه اسم در هر یک از

حالات هشتگانه صرفی در پارسی باستان وجود داشته‌است. نحوه تغییر کردن پایان واژه‌ها در پارسی باستان-یا به اصطلاح دیگر صرف آن‌ها- بستگی به ستاک یا شکل خام واژه داشته که به چه آوایی ختم می‌شده‌است. هر یک از واژه‌ها یک ستاک اصلی داشته‌اند. در صفت‌ها که ممکن بوده مذکر، مونث یا خنثی باشند برای هر یک از این جنس‌ها یک ستاک جداگانه وجود داشته‌است.

* حالت‌های دستوری: کاربرد اسم، صفت و نیز ضمیر در جمله همیشه در یکی از حالت‌های دستوری هشت‌گانه: فاعلی، مفعولی، مفعولی له (برای)، اضافی، مفعولی فیه (دری)، ندایی، مفعولی معه (بایی)، مفعولی عنه (ازی) است. در هر یک از این حالات که قرار بگیرد با توجه به جنس، شمار و آوایی پایانی واژه، صرف می‌شده.

ā- am- a-

مفرد مثنی جمع مفرد مثنی جمع مفرد مثنی جمع

ā- ā- ā- ā- ā- am- ā, -āha- ā- a- فاعلی

ā- ā- ندایی

ām- am- مفعولی

مفعولی معه /

aibiš- aibiyā- ā- aibiš- aibiyā- ā- مفعولی عنه

ābiš- ābiyā- āyā-

ahyā, -ahya- ahyā, -ahya- مفعولی له

ānām- āyā- ānām- āyā- ānām- āyā- اضافی

āšuvā- aišuvā- aiy- aišuvā- aiy- مفعولی فیه

uv- uš- iy- iš-

مفرد مثنی جمع مفرد مثنی جمع مفرد مثنی جمع

un- uv- uva- ūv- uš- īn- in- iy- iya- īy- iš- فاعلی

ūn-

u- i- Vocative

ūn- um- iš- im- مفعولی

مفعولی معه /

مفعولی عنه - auv- ībiš- ībiyā- auš- ībiš- ībiyā- auš-
ūbiš- ūbiyā- auv- ūbiš- ūbiyā
مفعولی له auš- auš- aiš- aiš-
اضافی - ūvā- ūnām- ūvā- īnām- īyā- īnām- īyā-
ūnām
مفعولی فیه āvā- ušuvā- āvā- išuvā- auv- išuvā- auv-
ušuvā-

افعال در زبان پارسی باستان:

فعل در زبان پارسی باستان ممکن است با پیشوند همراه باشد. به جز پیشوند احتمالی فعل تشکیل می‌شود از ریشه باستانی فعل به همراه افزونه ماده ساز و شناسه. افعال التزامی معمولاً یک نشانه التزامی نیز پیش از شناسه و پس از ماده دارند.

ریشه فعلی: افعال در پارسی باستان و نیز اوستایی دارای ریشه مشترکی می‌باشند. این ریشه به سه صورت قوی، افزوده و ضعیف ظاهر می‌شود. این ریشه‌های یک و گاهی دو هجایی هر کدام دلالت بر فعل خاصی دارند. در واقع ریشه جزء مشترک تمامی واژگانی است که روی هم یک خانواده واژگانی را تشکیل می‌دهند. مثلاً **saok** ریشه همه افعالی است که مفهوم سوختن از آنها استنباط می‌شود. این واژه می‌تواند به صورت افزوده که همان **saok** است یا صورت ضعیف (فاقد **a**) یعنی **suč** یا **suk** بیاید. برای برخی از وجوه و باب‌ها از ریشه ضعیف و برای برخی از ریشه قوی فعل استفاده می‌شود. همچنین پیشوندهای مرسوم در زبان پارسی باستان می‌توانند معنای فعل را دگرگون کنند.

ماده فعل: هر فعل در زبان پارسی باستان از یک ماده تشکیل شده که عبارت است از ریشه فعل افزون بر هجای ماده ساز. ماده‌های مضارع و التزامی شناسه ویژه دارند.

شناسه فعلی: شناسه‌های فعلی شامل شناسه‌های سه شخص در سه حالت مفرد مثنی و جمع در حالت‌های متفاوتی برای ماضی مضارع و نیز گذرا و ناگذر هستند و از این رو شمار شناسه‌های فعلی که در انتهای افعال پارسی باستان می‌آیند زیاد است. بین شناسه‌های مونث و مذکر تفاوتی نیست.

نمونه:

فعل ماضی *barantiy* به معنی «می‌برند» در پارسی باستان از ریشه فعلی *bar* تشکیل شده که به همراه ماده ساز *a* مجموعاً می‌شود *bara* که ماده فعلی مضارع گذرا است. در پایان هم شناسه فعلی *ntiy* برای سوم شخص جمع نیز به آن اضافه می‌شود. (*bar-a-ntiy*) در نتیجه فعل ساخته می‌شود.

ریشه‌های پارسی باستانی در زبان پارسی امروز:

هند و ایرانی اولیه	پارسی باستانی	پارسی میانه	پارسی نوین	معنی
<i>Ormazd Ohrmazd Ahuramazda*</i>			ارمزد	اهورا مزدا
<i>açva*</i>	<i>aspaspa</i>	<i>asb</i>	اسب	اسب
<i>kāma</i>	<i>kāma</i>	<i>kām</i>	کام	دهان
<i>daiva</i>	<i>daiva</i>	<i>div</i>	دیو	نفوذ ناپذیر
<i>drayah</i>	<i>drayā</i>	<i>daryā</i>	دریا	دریا
<i>dasta</i>	<i>dast</i>	<i>dast</i>	دست	دست
<i>bhāgī*</i>	<i>bāji</i>	<i>bāj</i>	باج/باژ	باج
<i>bhrātr-*</i>	<i>brātar</i>	<i>brādar</i>	برادر	برادر
<i>bhūmī</i>	<i>būmbūmi</i>	<i>būm</i>	بوم	سرزمین
<i>martya*</i>	<i>martya</i>	<i>mard</i>	مرد	مرد
<i>māsa*</i>	<i>māha</i>	<i>māh</i>	ماه	ماه
<i>vāsara*</i>	<i>vāhara</i>	<i>Bahār</i>	بهار	بهار
<i>stūpā</i>	<i>stūnā</i>	<i>stūn</i>	ستون	ستون

شاد شاد šād šād šiyāta
 ارد ارد ord ard artaarta*
 دروغ^۸ دروغ dorōgh drōgh drauga draugh-*

خط و زبان در ایران باستان:

آغاز تاریخچه خط در ایران باستان که طبق کتیبه یی که در جنوب ایران کشف شده است، به حدود پنج تا هفت هزار سال پیش می رسد و برای نمونه می توان از کتیبه های موجود در معبد سه هزار و پانصد ساله زیگورات نام برد. ولی از آن جا که مدارک ما در این باره کامل نیست، ما نیز از اشاره به زبان ها و خط های پیش از هخامنشیان خودداری نمودیم.

۸. منابع:

*Skjærvø, Prods Oktor. An Introduction to Old Persian. vol. 2. Harvard, 2005.

تفضلی، احمد، «تاریخ ادبیات ایران پیش از اسلام»، به کوشش ژاله آموزگار، چاپ سوم. تهران: سخن، ۱۳۷۸.

ابوالقاسمی، محسن، «راهنمای زبان های باستانی ایران»، (جلد دوم: دستور و واژه نامه)، تهران، سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاه ها (سمت)، ۱۳۷۶.

مولایی، چنگیز، «راهنمای زبان پارسی باستان»، چاپ دوم. تهران، مهرنامگ، ۱۳۸۷.

اشمیت، رودیگر، «راهنمای زبان های ایرانی»، جلد اول، ترجمه رضائی باغ بیدی، حسن، چاپ سوم، تهران، ققنوس، ۱۳۸۷.

بارتلمه، کریستین، «تاریخچه واج های ایرانی»، ترجمه دکتر واهه دومانیان، چاپ اول، تهران، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، ۱۳۸۴.

ابوالقاسمی، محسن، «تاریخ زبان پارسی»، چاپ سوم، تهران، سمت، ۱۳۸۰.

جکسون، ویلیام، «دستور زبان اوستایی»، ترجمه رقیه بهزادی، چاپ اول، تهران، فرزین، ۱۳۷۶.

ابوالقاسمی، محسن، «شعر در ایران پیش از اسلام»، چاپ دوم، تهران، طهوری، ۱۳۸۳.

منصوری، یدالله، «بررسی ریشه شناختی فعل های زبان پهلوی»، چاپ اول. تهران، سفرهنگستان زبان و ادب پارسی، ۱۳۸۴.

تاریخ ایران از زمان مادها روشن و مدون است و چکیده اش این است که کسی به نام دیاکو بنیادگذار دودمان ماد بود. او هگمتان یا اکباتان (همدان) را پایتخت خود قرار داد. یکی از فرمان روایان بزرگ ماد به نام هُوخِشْتَر حکومت آشور را برانداخت و دولت ماد را اقتدار و اهمیت بخشید. جانشین او نیز که آستیاگ نام داشت، مغلوب کوروش کبیر گردید و سلسله ماد برافتاد.

کوروش بنیادگذار دودمان هخامنشیان، مرکز حکومت خویش را در پاسارگاد قرار داد و کشور لیدی و بابل را مسخر نمود و مهم ترین دولت و سلطنت دنیای قدیم را تشکیل داد. داریوش بزرگ ترین شاهنشاه هخامنشی هم، نخست یاغیان را سرکوب کرد و کشور ایران را از سر حد چین تا ریگزارهای سوزان افریقا بسط داد و دولت هخامنشی را از مقتدرترین دولت های روی زمین کرد.

از زبان مادی سند و آثار کتبی بر جای نمانده است. ولی شکی نیست که زبان مادی با پارسی باستان خویشاوندی نزدیک داشته است، به طوری که پارسی ها و مادی ها زبان یکدیگر را به خوبی می فهمیده اند.

زبان پارسی باستان:

زبان ایرانیان در زمان هخامنشیان پارسی باستان یا فرس قدیم نامیده می شود که ریشه زبان پارسی کنونی است. کتیبه های شاهان هخامنشی و لوح های زرین و سیمین که از آن روزگار بر جای مانده؛ به این زبان نوشته شده است. مجموع واژه های اصلی کتیبه ها از چهارصد کلمه تجاوز نمی کند و مطالب آن عبارت است از نام و شرح خاندان شاهان، شرح فتوحات، ستایش یزدان، نکوهش دروغ و ناپاکی و سفارش به راستی و نیکو کاری. این کتیبه ها بیشتر به چند زبان است و غیر از پارسی باستان، به زبان های آسوری، ایلامی و آرامی که میان ملل دست نشانده هخامنشیان معمول بوده، نگاشته شده است.

مجموع کتیبه های هخامنشی بالغ بر چهل کتیبه است و مهم ترین آن ها در تخت جمشید، همدان، شوش، نقش رستم، بیستون، وان و الوند، است که کتیبه بیستون از همه مفصل تر و

مشمول بر ۴۲۰ سطر و هیجده هزار و نهصد کلمه است که داریوش در این کتیبه چگونگی فرونشاندن شورش های داخلی و غلبه و تسلط به کشورهای خارجی و حدود متصرفات خود را شرح می دهد و در پایان، مجد و بزرگواری کشور ایران را آرزو می کند.

خط میخی:

کتیبه های هخامنشی به خط میخی است. ایرانیان این خط را از قوم کلده و آشور گرفتند و در آن دگرگونی هایی آوردند و آن را به صورت الفبایی در آوردند. این خط که از چپ به راست نوشته می شده، دارای ۳۶ حرف بوده و در کنده کاری و نوشتن روی سنگ و اجسام سخت به کار می رفته است.

نخستین خط میخی که به دست آمده است، از زمان آریار منه و آخرین خط میخی از روزگار پادشاهی اردشیر سوم است. این خط به سبب دشواری نگارش، از دوران اشکانیان رو به زوال نهاد و به تدریج منسوخ گردید.

در کتیبه ها پنج کلمه به خط میخی و به صورت پندار نگاری باقی مانده است. پندار نگاری مرحله پس از تصویر نگاری در تاریخچه خط را گویند که تصویر در آن کم کم ساده شده و به صورت علامت و نشانه در آمده است. همچنین برای اسامی معنی نیز علایمی ایجاد گردیده است. علایم ریاضی نیز که اکنون به صورت خط بین المللی در آمده از نمونه های پندارنگاری است. این پنج کلمه عبارت است از: اورامزدا - اهورامزدا، خشایثیه - شاهنشاه، دهیو - کشور، بغا - خدا، بومی - بوم - سرزمین. گذشته از سنگنبشته ها، سکه های هخامنشی و خطوط روی برخی ظروف و سنگ ترازو ها و نگین های بر جای مانده از آن عهد، همه به خط میخی و زبان پارسی باستان است.

برای شناختن زبان پارسی باستان چند جمله از بند اول کتیبه نقش رستم با زبان پارسی باستان آورده می شود: « بگ وزر که اورامزدهای ایمم بومیم اداهمی اوام آسمانم اداهمی مرتیم اداهمی شیاییم ادامرتیهی». ترجمه: خدای بزرگ است اهورا مزدا که این زمین را آفرید که آن آسمان را آفرید که شادی را برای مردم آفرید.

زبان اوستایی:

اوستا قدیمی ترین اثر از آثار آریایی است. زبان اوستایی با سانسکریت، زبان ادبی و کهن هندیان شباهت تام دارد و معلوم می شود که ایرانیان و هندیان در روزگاری با هم زندگانی کرده و زبان مشترکی داشته اند که ریشه زبان اوستایی و سانسکریت بوده است.

زردشت پیامبر ایران باستان که سده ها پیش از مسیح زندگی می کرده است، از شمال یا شمال غرب ایران برخاسته؟ و متوجه مشرق ایران شده است و پیروانش گشتاسب و گرگشاسب در مشرق ایران بوده اند. پس زبان اوستایی در قسمت های شرقی هم مفهوم بوده است.

اوستا دارای دو لهجه است. قسمتی که از خود زردشت است، خیلی قدیمی و بقیه جدیدتر است. گات ها یا سرودهای مذهبی از خود زردشت است. اوستا در قدیم ۲۱ کتاب را شامل می شده که مردم ایران آن ها را از حفظ داشتند. در استیلای اسکندر، مقداری از آن از دست رفت. بلاش یکم اشکانی کوشش به گرد آوری اوستا نمود و دستور داد اوستای پراکنده را که موبدان در حافظه داشتند، گرد آوری کنند. ولی اقدام اساسی برای تدوین اوستا در زمان ارشیر بابکان انجام گرفت و عده یی از موبدان که ریاست آن ها با تنسر، هیربد هیربدان بود، مامور گرد آوری اوستا شدند. پس از اردشیر، پسرش شاپور اول خرده اوستا را که پراکنده بود، گرد آوری کرد. به روزگار شاپور دوم ساسانی در باره مراسم دینی میان زردشتیان اختلاف افتاد و به دستور شاپور، آذر بد مهر اسپندان موبد موبدان به کتاب اوستا مراجعه و مطالب آن را مرتب نمود.

خط اوستایی:

خط اوستایی با احتمال زیاد در زمان ساسانیان تنظیم شده است. در این دوره در ضمن تدوین اوستا و کتابت آن متوجه شدند که خط پهلوی برای نوشتن تلفظ صحیح اوستا، رسا نیست. بنا بر این، موبدان، الفبایی از روی الفبای پهلوی به وجود آوردند که بتوان تمام لغات و کلمات مقدس و خواندن صحیح اوستا را به وسیله آن نوشت. این خط دین دبیره نام دارد که امروزه به خط اوستایی یا دبیری دین نیز خوانده می شود. این خط که از راست به چپ نوشته می شود، کامل ترین خط موجود جهان است. زیرا در الفبای اوستایی اعراب جزو حروف است و برای همه صداها نیز حروف و نشانه ویژه وجود دارد. الفبای اوستایی ۴۴ حرف دارد و جدا نوشته می شوند و چون اعراب داخل حروف است، خواندن و نوشتن با آن بسیار ساده است. به جرات می توان گفت که خط اوستایی یکی از کامل ترین خطوطی است که تا کنون مورد استفاده قرار گرفته است.

پیوست ها:

پیوست شماره 1

دکتر محمد معین

زبان پارسی باستان و پیشینه آن:

«زبان ایرانیان دوره هخامنشی را به نام فرس باستان یا فرس هخامنشی یا پارسی باستان می شناسیم. این زبان از یک سو با زبان سانسکریت همان زبانی که نسک های (کتاب های) دینی برهمنان هند بدان نوشته شده همانندی دارد و از سوی دیگر با زبان اوستایی و هر سه از یک ریشه هستند. برجسته ترین نوشتارهایی که از زبان پارسی باستان در دست است، سنگنبشته های هخامنشی است که از دوره کوروش بزرگ و پس از آن بر سینه کوه ها با واج های میخی نوشته شده است. از این سنگنبشته ها دور و بر پنجصد واژه به زبان پارسی باستان دیده می شود.

افزون بر سنگنبشته ها، شماری کاسه و کوزه به دست آمده که بر آن ها نیز واژه هایی کنده شده است. پس از سنگنبشته ها و مهرهای دوره هخامنشی، سرچشمه دیگری برای آشنا شدن با واژه های پارسی باستان هست که در ارزشمندی همتای بنمایه نخستین می باشد.

ناگفته نماند که گذشته نگاران (تاریخ‌نویسان) یونانی برخی واژه‌ها را به گونه‌ی بازگو نموده‌اند که بسیار کم‌دگرگون شده، و با نگرش به این که یونانیان واژه‌های پارسی باستان را چگونه برگردان می‌کرده‌اند، و کدام واج پارسی به کدام واج یونانی برگردان می‌شد، به آسانی می‌توان پی برد که این نام‌ها به پارسی باستان چه بوده، و چون نام‌های ویژه (خاص) گاهی چند ریشه دارد، به این گونه که یک نام همگانی (عام) با نامی دیگر یا با کارشد (فعل) و یا یک ویژگی (صفت) آمیخته شده، از این گونه نام‌ها هم واژه‌هایی به دست می‌آید، برای نمونه نام سردار پارسی را که در جنگ گرانیکوس با اسکندر نبرد کرد، برخی از گذشته نگاران یونانی **Spithradates** نوشته‌اند و چون یونانیان س پارسی باستان را گاهی با **th** الفبای خود یکسان دانسته‌اند و نام را با آن نوشته‌اند، بیگمان می‌توان گفت که این نام در پارسی باستان **Spithradata** بوده، به چَم (معنای) داده سپهر و سپهر را به زبان پارسی باستان **Spithra** می‌نوشته‌اند. چنان که مهر را **Mithra** میسر می‌نوشته‌اند. این گونه نام‌های ویژه که یونانیان تا اندازه‌ی درست برگردان نموده‌اند، و از آن می‌توان واژه‌هایی به دست آورد، کم نیست. و نیز چنین است واژه **Staspes** که یونانی شده **Sataspa** پارسی باستان می‌باشد و به زبان امروزی سد اسب گوئیم. بنا براین، از دو نام گفته شده دو واژه به دست می‌آید که در سنگنبشته‌ها نیست **Spithra** که برگردان سپهر است و **Sat** که برگردان سد (100) می‌باشد.

پیدا است که این کار را در همه گاه نمی‌توان کرد زیرا برخی نام‌ها به اندازه‌ی دگرگونی یافته که لغزش گیری آن شدنی نیست، و در زمان‌هایی هم که خود واژه را می‌توان پیدا کرد، باید دیکته واژه دگرگون‌یافته در زبان یونانی هم نگرشی داشت، زیرا نام‌های ایرانیان باستان که در نوشته‌های گذشته نگاران یونانی دیده می‌شود، دگرگون شده و سپس به زبان‌های دیگر اروپایی رفته و باز دگرش یافته است. کوتاه سخن آن که با نگرش به آن چه گفته شد، گاهی می‌توان در این زمینه به آماجمان دست یابیم.

آیا پارسی باستان، زبان گفت و شنودی (محاوره‌یی) دربار و مردم دوره هخامنشی بوده یا زبانی ویژه بهره گیری در فرمان‌ها و سنگنبشته‌ها؟ اگر چه پاسخ روشنی به این پرسش نمی‌توان داد، زنهار چون در سنگنبشته‌های پادشاهان هخامنشی، به ویژه پادشاهان واپسین آن

دوره، لغزش های دستوری یافته اند، دانشمندان بر این باورند که این زبان در دوره هخامنشیان هم پیر شده بود و آن را به گونه یی همیشگی در گفتارها و پیام های کشوریشان به کار می برده اند و چون زبان گفت و شنود و نوشتارهای اینچینی ساده تر بود، همه این زبان را به خوبی نمی دانستند، بنا بر این، لغزش های گفته شده بر ایند لغزش دبیران دفتر خانه هاست. درستی این باور را برخی یافته ها نمایان می کنند، زیرا می بینیم که برخی از نام های ویژه چنان که در سنگنبشته ها آمده با آن چه که در نگارش امروزی آنان آورده اند، ناهمخوانی دارد. برای نمونه نام داریوش در سنگنبشته ها Darayavaush است. لیکن در تورات Daryush و یونانیان آن را Daryos نوشته اند. ریشه شین در زبان یونانی نبود و آن را سین می خواندند و نیز اردشیر را در سنگنبشته ها Artaxshathra نوشته اند، ولی کتزیاس گزشته نگاریونانی نام دو تن از مردان درباری را Artasiras نوشته است و اگر به جای سین، شین بگذاریم و سین واپسین را هم که یونانی است، نادیده بگیریم Artashira یا Artashira می شود و پیداست هر دو ساده تر از ارتخشتره و به زبان امروزی ما نزدیکتر است.

به هر روی، برخی از زبان شناسان بر این باورند که در دوره هخامنشیان به ویژه در پایان آن دوره به همان زبان پهلوی یا به زبانی که بسیار بدان نزدیک بوده، سخن می رانده اند و پارسی باستان چنان که در سنگنبشته ها به کار می رفته، رو به نابودی بوده است. با وجود این، نشانه های دیگر می رسانند که زبان ادبی آن روزگار همان زبان پارسی باستان است که بدان چکامه ها، سرودها، فرمان ها، رویدادها و نامه ها و... را می گفته اند و می نوشته اند.»

پیوست شماره 2

پارسی باستان:

زبان پادشان و مردم بخش هایی از ایران در دوره هخامنشی:

«دانسته های ما در باره این زبان، محدود به آثاری است که به طور پراکنده در کاوش های تخت جمشید، نقش جهان، پاسارگاد، ایلام، شوش، همدان، وان (ارمنستان)، و آبراه سوئز (مصر) برجا مانده است. حتما خوانندگان می دانند که این راهبردی ترین کانال جهان

(سوئز) توسط داریوش بزرگ ساخته شده و داستان آن نیز شایان توجه است: «ایجاد آبراهی میان دریای سیاه و دریای مدیترانه، سالیان درازی از آرزوهای فرعون و پدران وی در مصر بود، اما چون دانشمندان آن روز جهان بر این باور بودند که اختلاف سطح این دو دریا آن قدر زیاد است که با ساختن چنین آبراهی مصر به زیر آب فرو خواهد رفت، اجرای این طرح متوقف شده بود؛ تا آن که به دستور داریوش مهندسان ایرانی ارتفاع این دو دریا را محاسبه کرده و اعلام می کنند که ساخت این آبراه کاملاً امکان پذیر است. آبراه، زیر نظر مهندسان ایرانی ساخته شده و داریوش بنای یادبود این طرح را به زبان پارسی باستان و به خط میخی در آن سرزمین به یادگار گذاشت.»

زبان پارسی باستان، همچون سایر زبان های جهان، با وامگیری واژگان مورد نیاز از دیگر زبان ها، دایره معنایی خویش را گسترده بود. برای نمونه، دلیل محکمی مبنی بر پارسی بودن واژگانی چون sinkabru (عقیق قرمز)، armi (چوب نجاری)، skau-i (ضعیف، دونپایه) در متن های میخی باقی مانده نیست. همچنین قرضی بودن تعداد اندکی واژه همچون ma-k- (پوست پف کرده) که از زبان آرامی گرفته شده، بدیهی است. پارسی باستان، بیشترین تاثیر را از زبان مادی پذیرفته و دلیل آن نیز آشکار است (فراموش نکنید که زبان مادی، خود از زبان های ایرانی و پارسی است). بنا به شهادت تاریخ، حفظ و پاسداری از زبان و فرهنگ قوم های مغلوب، از ویژگی های کوروش بزرگ (نخستین پادشاه هخامنشی) بوده و چون مادها و پارس ها هر دو ایرانی بودند و میان این دو ارتباطی نزدیک بود، ارتباط زبانی این دو گروه نیز طبیعی به نظر می رسد. (حتماً می دانید که ماندانا (مادر کوروش بزرگ) نیز مادی بوده است).

دومین زبانی که تاثیر بسیاری بر پارسی باستان گذاشت، زبان آرامی بود. این زبان، ریشه سامی دارد و دلیل تاثیر گذاری آن بر زبان پارسی را نیز باید در رفتار سیاسی کوروش در پاسداری از زبان و فرهنگ ملت های مغلوب میانرودگان «بین النهرین» دانست. کوروش این رفتار را زمانی از خود به نمایش گذاشت که بزرگترین افتخار پادشاهان دوران وی، کشتار عام سران کشور مغلوب، تحقیر و تخریب فرهنگ کشور شکست خورده، و جایگزینی زبان و فرهنگ کشور خود بود.

کوروش هنگام فتح کشورهای میانرودگان دستور داد با پادشاه پیشین به نیکویی رفتار شده و همه اسیران آزاد شوند. برابر سنت ایرانی (مبنی بر تنفر از برده داری) برده های آن سرزمین را آزاد نمود و حتا یهودیان را که در بند بخت النصر (پادشاه بابل) بودند، آزاد کرد و به کشور خود بازگرداند و در بازسازی سرزمینشان به آن ها کمک نمود. دستور داد که حاکمان کشورهای مغلوب، از مردم همان کشورها باشند و به همه سفیران ایران در این کشورها فرمان داد که زبان آرامی بیاموزند. به علاوه عده یی از مردم آن دیار، این امکان را یافتند که تا مقام دبیری دربار ایران رشد کنند. به این ترتیب ضمن تاثیرپذیری این دو زبان از یکدیگر، متن های بسیاری نیز با خط و زبان آرامی در ایران برجای مانده است.

پیوست شماره 3:

پیدایش خط از ایران:

صاحب نظران خط و زبان های باستانی بر آن اند که منشاء پیدایش خط از غرب ایران یعنی جنوب بین النهرین و سرزمین سومر در نیمه دوم هزاره چهارم پ.م. بوده. اما فرضیه دیگری نیز در سالیان اخیر مطرح شد که سیر پیدایش و تأثیر گذاری خط پروتو ایلامی (نیا ایلامی) را از شرق به غرب می داند و معتقد است که خط و نگارش تصویری ابتدا در حوزه دره سند و نواحی جنوب شرقی ایران به ظهور رسید و سپس به فارس و دشت خوزستان راه یافت. این فرضیه بر اساس کشف علائم پیکتوگرافیک و الواح پروتو ایلامی در کاوش های موهنجودارو شهادت، شهر سوخته، تپه یحیی، تپه ملیان و تپه قزیر، شکل گرفته است. فرضیه جدید به نظریه تک ریشه یی بودن خط با تردید می نگرند. تپه چغامیش دزفول را باید نخستین مرکز در ایران دانست که خط و کتاب، اول بار در آن جا ظاهر شده است. چغامیش تپه یی است بزرگ که در حاشیه دشت شوش و 25 کیلومتری جنوب شرقی دزفول واقع شده است. چغامیش یکی از مراکز مهم آغاز کتابت و شهر نشینی در ایران به شمار می رود و تعداد زیادی الواح گلی (شمارشی) و قطعات و ظروف و کاسه های سفالی مشهور به (لبه واریخته) که از سفالینه های شاخص دوره آغاز کتابت است، از این تپه به دست آمد. وقتی انوش می گوید همه چیز از ایران آغاز شده، یک واقعیت است، پیدایش خط که در این چند جمله نوشتیم، جدید ترین برداشت باستان شناسان بین المللی می باشد.

الفبای عربی :

ایرانیان، الفبای عربی را از روی الفبای کوفی ایرانی، که از روی الفبای کردی پهلوی رونوشت شده بود بنیاد نهادند. بیشتر از نیمی از واژه های کنونی عربی واژه های معرب شده از گویش ها و زبان های ایرانی می باشد، و تنها بخش کمی از آن متعلق به اعراب می باشد. خود واژه عرب (ارب) در اصل ارب، یک واژه پهلوی و به معنی بیگانه است. سرزمین عرب پیش از اسلام در دوران قبایل اولیه بسر می برد، و از هر گونه دانشی تهی بوده است، و تنها کشور عربی که کمی از دانش بهره داشت، دولت حیره بود، که این دولت را ساسانیان بنیان نهادند، و تماما زیر تاثیر ایران بود، حتا دولت یمن نیز بخشی از ایران بود. با توضیحات واقعی دیگر، عرب، ارب یعنی فرزند رب، مانند عجم، اجم یعنی فرزند جم، که در این گونه موارد به اشتباه یا مغرضانه برای ایجاد دشمنی بین ملل قاره کهن، عجم را گنگ گفته اند. واژه ها و گفته های هر دوره تاریخی را باید با اندیشه و دید آن دوره بررسی کرد، در حقیقت اصل این اسامی از دوران قبیله یی است، نه ساخته بورژوازی استعماری.»

پیوست شماره 4

استاد جیلانی داوری⁹

در باره زبان پارسی باستان:

«هخامنشیان با اختراع الفبای میخی برای پارسی باستان کوشیدند تاریخ خویش را به زبان مادری شان که در پارس معمول بود، به ما به میراث بگذارند.¹ سنگنبشته های هخامنشیان جنبه رسمی داشت. مهمترین آن ها در سه نسخه است به ترتیب: پارسی باستان - ایلامی - بابلی که در جاهای خیلی بلند قرار دارند (بیستون، نقش رستم)، دسترسی به آن ها به آسانی ممکن نیست و بیشتر نمایانگر پرستیژ و قدرت هخامنشیان بود. منظور این نبود که مردم آن ها را بخوانند، بل که تنها از دور نظاره کنند و به جاه و جلال و هیبت هخامنشیان آفرین گویند.¹ برای این که سایر اتباع امپراتوری از کارروایی های ایشان آگاه شوند، داریوش فرمان داد تا کپی این متون به سایر زبان های معمول آن زمان نوشته و به همه جا فرستاده

⁹⁹ . استاد زبان و ادبیات پارسی در دانشگاه هایدلبرگ آلمان.

شود (نگاه شود پایین به فصل سوم تحت: واژه «آریایی»). بقایای این نسخه‌ها به زبان بابلی و آرامی در بابل و مصر پیدا شده اما متن پارسی باستان آن تا اکنون به دست نیامده است. متون پارسی باستان دارای لغات و عبارات کهن است. اما نشانه‌های لهجوی که حکایت از رایج بودن یک گویش به خصوص کنند، در آن دیده نمی‌شود. به همین دلیل است که برخی از دانشمندان این زبان را یک «زبان مصنوعی» می‌نامند که باین شکل در هیچ جایی بدان سخن گفته نمی‌شدⁱⁱⁱ. افزون بر آن، سنگنبشته‌های شاهان متاخر هخامنشی نشان می‌دهد که زبان پارسی باستان در طول زمان رو به انحطاط رفته و تا حدی ناخوانا شدند (متن تعداد زیاد آن‌ها در واقع کاپی سنگنبشته‌های داریوش اند). این وضع نشان می‌دهد که شاهان هخامنشی پی برده بودند که با این رسم الخط میخی (که تمرین زیاد به کار داشت تا کسی چنین رسم الخط تازه را بیاموزد) و با این زبان تصنعی نمی‌توانند یک امپراتوری بزرگ چندزبانی را اداره نمایند.

از سوی دیگر، شاید افراد ایرانی آموزش دیده کافی برای اجرای امور اداری در اختیار نداشتند. پس باید زبان دیگری که در آن زمان معمول و فراگیر بود و عده زیادی از دیگر تبارها به کتابت آن مهارت داشتند، جایگزین خط میخی می‌شد و همچنان این کیفیت را می‌داشت تا با ابزار و لوازم تحریر نرمتر (مانند: پر قاز و قلم نی) روی همه اشیا مانند چرم، چوب، پاپیروس، برگ درخت خرما، پارچه، ظروف سفالی و مانند آن که به همه جا منقول باشند، نوشته شود و در عین حال زبانی باشد که در همه نقاط امپراتوری پهناور هخامنشی به عنوان زبان اداره و بازرگانی و زبان مراوده رسمی میان منطقه یی (lingua franca) پذیرا باشد. چنین زبانی می‌توانست تنها زبان آرامی (Aramaic) باشد که پیش از هخامنشیان در خاور نزدیک و بین‌النهرین زبان رایج بود و از سوی آن‌ها همچون زبان رسمی در منطقه به رسمیت شناخته شده بود.^{iv}

شاهان هخامنشی الزاما این زبان را همچون زبان اداری خویش پذیرفتند و کاتبان زیادی را که زبان آرامی را منحصراً زبان مادری می‌دانستند، در ادارت خویش گماشتند. بنا برآن، زبان آرامی در یک منطقه گسترده از لیبیا، مصر و آسیای صغیر گرفته تا آسیای میانه و تا

مرزهای هند رواج پیدا کرد و با این زبان امپراتوری هخامنشی به صورت منسجم اداره می شد بدون آن که زبان های بومی اتباع امپراتوری به نوعی خدشه دار شود.

دانشمندان این نوع زبان را که به حیث زبان اداری در امپراتوری هخامنشی جایگزین زبان پارسی باستان شد، «زبان آرامی امپراتوری»: (Imperial Aramaic, Reichsaramäisch, Araméen d'Empire) می نامند، اصطلاحی که از سوی دانشمند آلمانی یوسف مارکوارت (Josef Marquart) در سال ۱۹۲۷ نخستین بار به کار برده شد.^۷

هنگامی که چنین تحول بزرگی صورت گرفت، باید دانست که دیوانداری و تبادلات مکاتبات فرمانطقه یی در ادارات هخامنشی با این زبان چگونه انجام می شد:

۱- از مرکز به ساتراپی ها (یعنی به استان ها؛ به زبان پارسی باستان بدان dahyāva می گفتند یعنی «کشور»): شاه هخامنشی و یا مقامات دولتی دستور و هدایات شان را به لهجه محلی خودشان (پارسی باستان منطقه فارس) شفاهی صادر می کردند. پس از آن، زیردستان (دیبران، کاتبان) آن را بی درنگ به زبان آرامی ترجمه کرده و سرانجام نامه به زبان آرامی به مقصد مطلوب فرستاده می شد. در آن جا متن نامه ها از زبان آرامی به زبان پارسی باستان و یا به زبان بومی رایج آن منطقه (این منوط باین بود که فرماندار منطقه کی بود و به کدام زبان سخن می زد) از سوی مترجم شفاهی و یا تحریری ترجمه می شد.

۲- از ساتراپی ها به مرکز امپراتوری: فرماندار منطقه مطلب را به زبان محلی اش شفاهی می گفت. کاتبان آن را به زبان آرامی بر می گردانیدند و نامه به مرکز امپراتوری فرستاده می شد. در آن جا نامه از زبان آرامی به صورت شفاهی به زبان پارسی باستان ترجمه می شد.

۳- مراودات از یک ساتراپی به ساتراپی دیگر هم بدین منوال بود، یعنی فرماندار یک ایالت (فرستنده) مطلب را به زبان محلی اش بیان می کرد. کاتبان مطلب را به زبان آرامی می نوشتند و نامه فرستاده می شد. در ایالت دیگر نامه به فرماندار آن جا (گیرنده) از زبان آرامی به زبان محلی اش شفاهی ترجمه می شد.^{۷۱} بنا بر آن، هزاران مترجم در ادارات امپراتوری کار می کردند. به همین دلیل، دانشمند فرانسوی- پاول بریان آنان را «انتقال دهندگان موجود زبانی» توصیف نموده و در عین زمان چون چنین طرزالعمل (یعنی نوشتن پارسی

باستان با ریشه هند و اروپایی به رسم الخط یک زبان سامی مانند آرامی) غیرعادی است، آن را «تناقض زبانی هخامنشی» می نامد.^{vi i}

در تورات هم بدین موضوع اشاره شده است (کتاب عزرا Esra و کتاب استر Esther). از گزارش های تورات چنین برمی آید که از یک سو، مراسلات رسمی به زبان آرامی صورت می گرفت و از سوی دیگر، مردم هر منطقه به زبان محلی خود سخن می گفتند و برای کتابت زبان خویش الفبای خویش را داشتند.^{vi i i}

نتیجه: امپراتوری هخامنشی یک دولت کثیر المله و به همین ترتیب یک دولت چندزبانی بود.^{ix} اقوام مختلف در مناطقی که زندگی می کردند، به زبان های خودشان سخن می گفتند و دارای یکنوع خودمختاری در چهارچوب امپراتوری بودند ولی زبان رابط منحصیث زبان رسمی زبان آرامی بود.^x

ⁱ بیشتر سنگنبشته ها در سرزمین اصلی هخامنشیان یعنی در فارس، ایلام (شوش) و ماد (همدان) می باشند. آثار بیرون ازین حوزه سنگنبشته داریوش است از کانال سویز، سنگنبشته خشایارشا در دریاچه وان در ارمنستان (اکنون واقع در ترکیه) و نوشته هایی در چند صراحی.

داریوش در سنگنبشته بیستون (فقره ۷۰) چنین می گوید: «داریوش شاه گوید: بنا به خواست اهورامزدا این نسخه سنگی است که من دستور نوشتن آن را به زبان آریایی دادم و آن به روی تیکر و چرم هم گرفته شد. و آن (متن سنگنبشته) نوشته شد و پیش من خوانده شد. پس (نسخه) این سنگنبشته را فرستادم به همه جا به اطراف. مردم درین بخش همکاری کردند.» (نگاه شود به فهرست منابع پانویسی شماره ۵۱، ص ۸۷).

بنا بر این، نتیجه گیری می کنیم که خط میخی پارسی باستان به دستور داریوش اختراع شد و به همین دلیل سنگنبشته های وی دیرین ترین آثار پارسی باستان اند. برعکس سنگنبشته های شاهان پیش از وی (آریامنه، ارشام و کوروش) در واقع متونی اند که بعدها به پیکره های این شاهان که در کاخ ها قبلا وجود داشتند، اضافه شده اند. این ادعا روی پژوهش های زبانشناسی استوار است و نشان می دهد که زبان

سنگنبشته های شاهان پیش از داریوش متعلق به یک زمان بعدی بوده و جوانتر می باشند. بهترین مثال پارچه های سنگنبشته سه زبانی (اکادی، ایلامی و پارسی باستان) است که در کاخ کوروش در پاسارگاد پیدا شد. آن ها بازسازی و پس از مقابله با هر سه زبان خوانده شدند. درین سنگنبشته کوچک داریوش می گوید که وی در کنار مجسمه کوروش در کاخش این سنگنبشته را نوشت. متن آن چنین است: «داریوش شاه شاهان، پسر ویشتاسپ، هخامنشی. این کاخ را کوروش برای خود بنا کرد و هم این مجسمه را، اما سنگنبشته نوشت. من سنگنبشته یی از خود روی آن نگاشتم.»

نگاه شود به:

- Wilhelm Brandenstein und Manfred Mayerhofer: Handbuch des Altpersischen. Otto Harrassowitz Verlag, Wiesbaden 1964, 17

- R. Borger und W. Hinz: „Eine Dareios-Inschrift aus Pasargade“. In: ZDMG 109, 1959, 117-127

ii Rüdiger Schmitt: Die Sprachverhältnisse im Achaimenidenreich. In: Paideia (ed.): Lingue e culture in contatto nel mondo antico e altomedievale. Atti dell' VIII Convegno Internazionale di Linguisti, tenuto a Milano nei giorni 10. - 12. settembre 1992. Brescia 1993, 77-102

iii. رودیگر شمیت، همانجا ص ۷۸ به بعد.

iv. در میان آنانی که در میهن آبایی هخامنشیان یعنی در فارس و همچنان در بین النهرین، آسیای صغیر و مصر به زبان آرامی آشنایی کامل داشتند، یهودیان بودند. عده زیادی از آن ها پیش از زندانی شدن در بابل و به بردگی کشانیدن شان درین مناطق زندگی می کردند. پس از آزادی یهودیان در زمان کوروش همه آن ها به بیت المقدس رفتند بل که در نقاط مختلف جایگزین شدند. بیشتر آن ها زبان عبری خویش را با گذشت زمان فراموش کرده بودند و تنها شفاهی می توانستند به عبری سخن گویند. اما آن ها در عین زمان به زبان آرامی بهتر سخن می گفتند و هم می نوشتند. همین یهودیان بودند که در زمان هخامنشیان به عنوان کارمندان در ادارات کار می کردند و از نفوذ خوب برخوردار بودند. کتاب تورات درین رابطه منبع خوب به شمار می رود. (نگاه شود به پانوشتی شماره...).

v. منظور انتخاب «لهجه غربی آرامی» است که هخامنشیان آن را بر سایر لهجه های آرامی ترجیح دادند. اما پسان ها «لهجه شرقی آرامی» رایج تر شد. به همین دلیل است که شماری از دانشمندان معتقد اند که مثلاً اشکال مختلف املائی یک واژه آرامی در متون ایرانی ناشی از نفوذ «لهجه شرقی آرامی» در کنار واژه معمول آرامی به لهجه غربی می باشد.

- J. C. Greenfield: Aramaic in the Achaemenian Empire. In: The Cambridge History of Iran, Volume 2. The Median and Achaemenian Periods. Cambridge 1985, 698-713

- Edward Lipiński: Araméen d'Empire. In: Pierre Swiggers and Alfons Wouters (edd.): Le langage dans l'antiquité. Leuven: Peeters and Leuven University Press 1990, 94-133

- Josef Naveh and Shaul Shaked: Ancient Aramaic Documents from Bactria (Fourth Century B.C.E.). In: CII, Part 1: Inscriptions of Ancient Iran, Volume V: The Aramaic Versions of the Achaemenid Inscriptions. London 2006

vii Pierre Briant: "Pouvoir central et polycentrisme dans l'empire achéménide (quelques réflexions et suggestions)". In: Heleen Sancisi-Weerdenburg (ed.): Sources, Structures and Synthesis. Achaemenid History I (Proceedings of the Groningen 1983 Achaemenid History Workshop), Leiden 1987, 1-31, ib. 11

viii. نگاه کنید به مثال های زیر در تورات:

۱- «و این سخن در نظر پادشاه (خشایارشاه: ۴۸۵-۴۵۶ پ م) و ریيسان پسند آمد و پادشاه موافق سخن مموکان (یکی از مقربان دربار) عمل نمود و مکتوبات به همه ولایت های پادشاه به هر ولایت موافق خط آن و به هر قوم موافق زبانش فرستاد تا هر مرد در خانه خود مسلط شود و در زبان قوم خود آن را بخواند" (کتاب استر، باب یکم، سطر ۲۱-۲۲).

۲- «پس کاتبان پادشاه را در روز سیزدهم ماه اول احضار نمودند و بر وفق آنچه هامان (یکی دیگر از مقربان دربار) امر فرمود، به امیران پادشاه و به والیان که بر هر ولایت بودند و بر سروران هر قوم مرقوم شد. به هر ولایت موافق خط آن و به هر قوم موافق زبانش به اسم اخشورش پادشاه (خشایارشاه: ۵۸۵ - ۵۴۶) مکتوب گردید و به مهر پادشاه مختوم شد. و مکتوبات به دست چارپاران به همه ولایت های پادشاه فرستاده شد» (کتاب استر، باب سوم، سطر ۱۲-۱۳).

۳- «پس در آن ساعت در روز بیست و سوم ماه سوم که ماه سیوان باشد، کاتبان پادشاه را احضار کردند و موافق هر آن چه مرد خای (وزیر یهودی در دربار پادشاه) امر فرمود به یهودان و امیران و والیان و ریيسان ولایت ها یعنی صدو بیست و هفت ولایت که از هند تا حبش بود، نوشتند. به هر ولایت موافق

خط آن، به هر قوم موافق زبان آن و به یهودیان موافق خط و زبان ایشان» (کتاب استر، باب نهم، سطر ۹-۱۰).

اما یک موضوع در تورات (کتاب عزرا، باب چهارم، سطر ۷-۸) مبهم است: در آن جا آمده است که در ایام ارتحشستا (اردشیر: ۵۴۵-۵۲۴ پ م) زبردستان از بیت المقدس به پادشاه فارس نامه نوشتند و این نامه «به خط ارامی نوشته شده و به زبان ارامی ترجمه شده بود» (در ارامی چنین است: کتب ارمیت او مترجم ارمیت). چون این جمله اخیر مبهم است بنا بر این، بعضی ها می پنداشتند که نیمه دوم این جمله اضافی و تکراری (redundant) است. از همین جهت این جمله به صورت های مختلف ترجمه شده است (برای مثال: «مکتوب به زبان ارامی نوشته شده بود و ترجمه آن ضمیمه نامه بود»). اما به نظر من، ترجمه پارسی تورات که من از آن استفاده می کنم، مفهوم را درست تر بیان می کند. در آن جا آمده است: «و مکتوب به خط ارامی نوشته شده و معنیش به زبان ارامی بود». به نظرم منظور آن در تورات این است که این نامه «به زبان و همچنان به رسم الخط ارامی» نوشته شده بود نه به کدام زبان دیگر با الفبای ارامی.

شواهدی در دست است که در آن زمان پیش آمده که الفبای ارامی برای یک زبان دیگر به کار رفته است. مثال خوب سنگنبشته آرامگاه داریوش است. دانشمند امریکایی ریچارد فرای ثابت ساخت که این سنگنبشته به زبان پارسی باستان است اما به الفبای ارامی نوشته شده است. بنا بر آن، در تورات سعی شده تا باریکی موضوع را با این جمله بیان کند.

„The Inscription on the Tomb of Darius“. In: IrAnt 17, 1982, p. 85-90) (‘Aramaic’)

منبع مورد استفاده من: کتاب مقدس یعنی کتب عهد عتیق و عهد جدید (که از زبان های اصلی عبرانی و کلدانی و یونانی ترجمه شده است)

(The Holy Bible in Persian. Reproduced by photography from the Edition of 1904. Great Britain 1966).

^{ix}. ازین که چنین بود، از نسخه بابلی سنگنبشته پارسی باستان داریوش اول ثابت می شود:

متن بابلی چنین است: شاه کشورها با مجموع همه زبان ها šar māṭāti ša nap̄har lišānu gabbi (در متن پارسی باستان صرف: «شاه کشورها با تمام اقوام» آمده است).

نگاه شود به مقاله استاد رودیگر شمیت: روایات در باره زبان و نام های اشخاص پارتی در دوره اشکانیان» (فهرست منابع، پانوشتی شماره ۳۷، ص ۱۶۴ به بعد). در مورد متن پارسی باستان در آن جا پاورقی ۳۶ ص ۹۷

^x. کاتبان و مترجمان زبان آرامی در ادارات امپراتوری معمولاً دو زبانه و یا حتا چند زبانه بودند. آن چه را که به ایشان به زبان پارسی باستان یا به کدام زبان محلی گفته می شد، به زبان مادری آرامی خویش ترجمه می کردند و یا متن آرامی را به زبان معمول در منطقه.

(برای مثال، در دوران بعدی به زبان پارتی و یا پارسی میانه) بر می گردانند. تا هنگامی که این طور بود، زبان آرامی زبان ناب و اصیل باقی ماند. زمانی که بعدها بومیان یعنی خود ایرانیان به عنوان کارمند و گزارنده وارد دستگاه های اداری شدند، در زبان آرامی تحولی پدید آمد. برای ترجمانان ایرانی، زبان آرامی زبان بیگانه بود. پس طبیعی است که در مرور زمان اشتباهات املایی و صرفی و نحوی در زبان آرامی رونما گردید و رسم الخط آرامی هم در نقاط مختلف امپراتوری از همدیگر اندکی فرق کرد و در نتیجه چنین زبان از زبان اصیل آرامی که در دیگر نقاط (مثلاً در بین النهرین و مصر) معمول بود، تمایز پیدا کرد. به طور مثال، اسناد آرامی کشف شده در باختر (از زمان داریوش سوم، سده چهارم پیش از میلاد تا سال هفتم اسکندر) از اسناد آرامی در مصر کمی فرق دارد. نگاه شود به:

Joseph Naveh and Shaul Shaked: *Ancient Aramaic Documents from Bactria (from the Khalili Collections)*. The Khalili Family Trust, London 2012, 15

پدیده دیگر این بود که اشکال آرامی که برای بازگردانی واژه های ایرانی به کار گرفته می شد، با گذشت زمان به عناصر فُسیلی و نمادهای جامد در آمدند. از همین رو است که دانشمندان بدان ها Heterogramm و یا Aramäogramm می گویند. برای روشنی و وضاحت بهتر، ایرانیان کوشیدند تا به واژه های آرامی صرف افعال، ضمائر و حرف ربط زبان مادری خویش را بیفزایند (مثلاً LZNHšn برای «آن ها»، MLKAN برای «پادشاهان»، YHWWNtn' برای «بودن»، YKTYBWnt' برای فعل ماضی «نوشت» و مانند آن).

نگاه کنید به:

Rüdiger Schmitt (ed.): *Compendium Linguarum Iranicarum*. Dr. Ludwig Reichert Verlag, Wiesbaden 1989, 96